

تفسير احمد

سورة المريم

Ketabton.com

ترجمه و تفسير سورة «مريم»

تتبع و نگارش: امين الدين سعیدی - سعيد افغانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُورَةُ مَرْيَمَ جزء 16

سوره مریم در مکه نازل شده و دارای نود و هشت آیه و شش رکوع میباشد.

وجه تسمیه:

این سوره را به سبب این که مشتمل بر داستان حامله شدن سیدتنا مریم علیها السلام و ولادت حضرت عیسی علیه السلام است، بنام «مریم» مسمی شده است. ابن مسعود رضی الله عنه در بیان داستان هجرت حبشه می گوید: «جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه صدر این سوره را بر نجاشی پادشاه حبشه و أصحابش قرائت کرد». موضوع این سوره همانند سایر سوره های مکی، مشتمل بر اثبات وجود خداوند جلّ جلاله و وحدانیت وی و اثبات بعثت و جزا از خلال بیان داستانهای گروهی از انبیاء علیهم السلام است.

نامگذاری سوره:

به منظور ابدی کردن و جاودانه نمودن آن معجزه‌ی درخشان، یعنی خلق انسان بدون پدر، و سخن گفتن نوزاد در گهواره و حوادث شگفت‌انگیزی که با میلاد حضرت عیسی علیه السلام همراه شد، طوریکه گفتیم سوره به نام سوره‌ی «مریم» موسوم گشته است. همچنان در علت نامگذاری سوره مریم آمده است که این سوره به علت بنام مریم مسمی شده است که در آیات 16-35 این سوره داستان مریم دختر عمران و مادر عیسی علیه السلام و تولد عیسی علیه السلام مطرح بحث قرار گرفته است. این سوره بنام سوره (کهیصص) که اولین آیاتش می‌باشد، نیز یاد می‌شود و از ابن عباس (رض) روایت است که (کهیصص) نامی از نام‌های خداوند متعال است، و بعضی می‌گویند که (کهیصص) نامی از نام‌های قرآن مجید است، و بعضی می‌گویند که نام همین سوره است، والله تعالی أعلم، و تمام این سوره مکی است، گرچه مقاتل به این نظر است که آیه سجده‌اش مدنی است.

یادداشت:

آیه پنجاه و هشتم سوره مریم، سجده تلاوت دارد.

مریم:

مریم دختر عمران، مادر عیسی علیه السلام، زنی که قرآن عظیم الشان به پاکی او شهادت داده است، نام اش سی و چهار بار در قرآن کریم ذکر شده است. و خداوند متعال نام هیچ زنی را با اسم خاص در قرآن ذکر نکرده، جز مریم و تنها سوره‌ای که به نام یک زن در قرآن نامیده شده، همین سوره مریم می‌باشد.

خداوند متعال در دو آیه‌ی آخر این سوره می‌فرماید: هدف ما از نزول این سوره، بشارت و، انذار است و این هدف در قالب زیبایی داستان زندگی پیامبران تبلور یافته است.

تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مریم:

سوره مریم دارای شش رکوع (6)، و نود و هشت (98) آیت، و نه صد شصت و هشت کلمه (968)، و سه هزار و نه صد و هشتاد و شش (3986) حرف، و یک هزار و نه صد

وبیست و سه (1923) نقطه است. (لازم به تذکر است که اقوال علماء در تعداد کلمات و حروف سوره مریم مانند سایر سوره ها مختلف بوده. تفصیل در این مبحث را در سوره طور تفسیر « احمد ». مطالعه فرماید.)

ارتباط سوره مریم با سوره کهف:

در آخر سوره کهف، درباره یگانگی خداوند متعال و دعا کردن گفتگو کرد. در آغاز سوره مریم درباره پیامبران که بر این روش برانگیخته شده اند تا مردم به آنها اقتدا کنند و به وسیله آنها هدایت شوند، بحث به عمل می آورد.

ویژگی های سوره مریم:

سوره مریم از سوره های مثنائی می باشد. مثنائی سوره هایی هستند که بعد از سور مئین قرار گرفته اند و زیر صد آیه دارند مانند اینکه سور مئین مبادی باشند و توالی آن مثنائی آن فرض شده اند.

سوره های مثنائی عبارتند از: احزاب، حج، قصص، نمل، نور، انفال، مریم، عنکبوت، روم، یس، فرقان، حجر، رعد، سبأ، فاطر، ابراهیم، ص، محمد، لقمان و زمر.

محتوای سوره مریم:

طوری که در فوق هم تذکر دادیم، سوره ی مریم مکی است و محور اساسی آن را توحید و یکتاپرستی، و نفی فرزند و شریک با ذات اقدس الهی تشکیل می دهد. سوره مریم به مسایل و موضوعات زنده شدن دوباره و رستاخیزی می پردازد که استوار بر مسأله توحید و یکتاپرستی است. این موضوع اساسی و بنیادینی است که این سوره همچون اغلب سوره های مکی بدان می پردازد.

همچنان در این سوره طریقه و روش هدایت شدگان و راه و رسم گمراهان را به بیان گرفته است.

- این سوره مبارکه به بازگویی قصه ی بعضی از پیامبران می پردازد و در در ابتداء با داستان زکریا و فرزندش، «یحیی» که الله متعال در سن پیری فرزندی از همسری نازا به او عطا کرده است، می پردازد و نشان می دهد که خداوند متعال بر همه چیز قادر است، دعا و التماس دل شکستگان را می شنود و بانگ و فریاد اندوهمند را استجاب می کند. از این رو خداوند متعال دعای زکریا را مستجاب کرد و پسری به او عطا نمود.

- در این سوره بعد از ذکر قصه زکریا و فرزندش یحیی؛ عجیب ترین و شگفت انگیزترین قصه را بیان کرده است؛ قصه ی مریم پاکدامن و زائیدن فرزندی بدون پدر، خواست و حکمت خداوند متعال چنان شد که این معجزه ی خارق العاده با تولد عیسی از مادر و بدون پدر تحقق پذیرد، تا قدرت الهی و عظمت خدای یگانه و توانا آن را نمایان کند و در معرض دید قرار دهد.

- این سوره همچنین پیرامون قصه ی حضرت ابراهیم علیه السلام و پدرش سخن به میان آورده است.

سپس به تمجید و توصیف پیامبران خدای، اسحاق، یعقوب، موسی، هارون، ادریس آدم و نوح پرداخته است. بحث و سخن درباره ی این پیامبران گرامی حدود دو سوم سوره را به خود اختصاص داده است، که هدف از آن، اثبات وحدانیت و یگانگی، و زنده

- شدن و رستاخیز، و نفی فرزند و شریک به الله متعال، و بیان راه و روش راه یافتگان، و راه و روش گمراهان از میان پیروان پیغمبران است.
- سورهٔ مریم به بعضی از صحنه‌های روز قیامت، و بعضی از جدال با منکران زنده شدن و رستاخیز، به میان می‌آید. آنجا که کافران و تبهکاران در اطراف جهنم دست به زانو نشسته تا در آن انداخته شوند و به صورت سوخت و آفروزینه‌ی جهنم درآیند. همچنان در این سوره از زشت شمردن شرک و ادعای فرزند برای خدا، و از هلاک و نابودی مشرکان و تکذیب‌کنندگان در دنیا و آخرت، سخن می‌رود.
 - در خاتمه‌ی سوره تنزیه و مبرا بودن خدا از داشتن فرزند و شریک و شبیه به میان آمده است و با روشن‌ترین بیان و استوارترین برهان، گمراهی‌ها و توهمات پوچ مشرکین رد شده است.

سلسلهٔ نسب مریم:

حضرت مریم از زنان بزرگوار و از شخصیت‌های برجسته جهان بشریت است اصولاً در قرآن کریم جز مریم نام هیچ زنی برده نشده، تنها آن جناب است که در حدود بیست و چند سوره و در سی و چند آیه نام او را برده است در دین اسلام حضرت مریم از جمله معدود زنانی است که به مقام کمال و مطلوب انسانی دست یافته است.

در قرآن کریم بارها از این بانوی بزرگ سخن به میان آمده و پاکدامنی و عفت و حیا و ایمان و فضایل برجسته اخلاقی او تأیید شده است؛ حضرت مریم دختر عمران و از نسل حضرت داوود است. مادرش، حنّه، نذر کرد که فرزندی را که در شکم دارد خدمتگزار بیت المقدس گرداند حضرت مریم از ابتداء تحت سرپرستی پیامبر زمان، حضرت زکریا، قرار گرفت.

حنّه وقتی که حاملدار شد، تصور می‌کرد که فرزند مذکور، همان است که در رحم دارد (غافل از آن که منظور از آن پسری که خداوند به عمران وحی نمود، نواسه عمران به نام عیسی - علیه السلام - است، که حنّه برای مادر او (مریم) باردار می‌باشد).

ترجمه و تفسیر سوره مَرِيَمَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خدای بخشاینده و مهربان

کهیصص (۱)

«کهیصص» (چنین خوانده می‌شود: «کاف، ها، یا، عین، صاد». در «کاف» و «صاد» به مقدار شش حرکت یا سه الف، مد طویل کشیده می‌شود، در «ها» و «یا» مد به مقدار یک حرکت یا یک الف متعین است و در «عین»، هم مد طویل جایز است و هم قصر آن با دو حرکت به مقدار دو الف، از جمله حروف مقطعه، و متشابهات است، و یادآوری از اعجاز قرآن می‌باشند، لذا مناسب نیست که بندگان در تفتیض آنها قرار گیرند. (تفسیر قرطبی ۸۳/۱۱). (۱)

«کهیصص»: این کلمه از پنج حرف تلفیق شده است، طوری که یاد آور شدیم؛ «کاف‌ها یا عین صاد» (این حروف رموز و اسراری است در میان الله و رسول الله (ص)).

شیخ قرطبی در تفسیر خود در مورد حروف مقطعه می‌نویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: اما جمع بسیاری از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا درباره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جويا شویم و از معانی‌ای که می‌توان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند جلّ جلاله عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند جلّ جلاله نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هم‌وردطلبی آشکار است بنابراین، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به‌میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می‌باشد»

زمخشری می‌گوید: «حروف مقطعه همه جمعاً در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هم‌وردخواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است.»

ابن‌کثیر می‌گوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتماً ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد.»

گفتنی است؛ حقیقتی که ابن‌کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست‌ونه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره‌های: (الم (1) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ (2) نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ [آل عمران: ۱ - ۳]، (المص (1) كِتَابٌ أَنْزَلَ إِلَيْكَ) [الأعراف: ۱ - ۲]، (الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ) [إبراهيم: ۱]، (الم (1) نَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ) [السجدة: ۱ - ۲] [حم (1) تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ] [فصلت: ۱ - ۲]، و دیگر سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند.

خوانندگان محترم!

در آیات (1 الی 11) موضوعات در باره دعای زکریا و بشارت به او به فرزندى چون یحیی مورد بحث قرار داده شده است.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ﴿٢﴾

در این آیات پروردگار تو از رحمتش بر بنده خاص خود زکریا سخن می‌گوید. (۲) داستان حضرت زکریا علیه السلام یکی از قصه های ، دارای عبرت‌ها، اندرزها، حکمت‌ها، فواید و آموزه‌های بسیاری متعددی می باشد.

زکریا علیه السلام از جمله یکی از پیامبران بنی اسرائیل ، که نام مبارکش در قرآن عظیم الشان هشت بار آمده است. در سوره‌های آل عمران، مریم، انعام و انبیاء. اما داستان شان به صورت مفصل در سوره های آل عمران و سوره مریم تذکر رفته است. در سوره‌ی مریم داستان زکریا علیهم السلام از ابتدای سوره تا آیه‌ی 15 ادامه می یابد.

سلسله زکریا علیهم السلام به حضرت داوود و علیه السلام می رسد او رئیس رهبان و خدام بیت المقدس بود و مردم را به شریعت حضرت موسی علیه السلام دعوت می کرد. زکریا علیه السلام شغل نجاری داشت و همسرش خاله حضرت عیسی علیه السلام است.

سلسله نسب زکریا:

تاریخ نویسان نسب متصل و موثقی برای زکریا ذکر نکرده‌اند، ولی ابوالقاسم علی بن حسن دمشقی مشهور به ابن عساکر (1105 - 1176 م) محدث و تاریخ نویس مشهور شامی در سده ششم هجری در کتاب تاریخی اش («تاریخ دمشق») است که در 80 مجلد است نسبی طویل و عریضی را برای او ذکر کرده که مکون از 14 پدر است و به سلیمان می‌رسد که آن را بصورت مؤجز در اینجا می‌آوریم: «زکریا پسر دان بن مسلم پسر صدوق پسر حشبان... تا به رحبام پسر سلیمان پسر داود» می‌رسد.

شیخ عبدالوهاب نجارد در کتاب قصص الأنبياء می‌گوید: زکریای دیگری غیر از پدر یحیی وجود داشته که داستان او در قرآن نیامده او زکریای پسر برخیا بوده است و این زکریا صاحب یکی از کتاب‌های قانونی مورد اعتماد نصاری می‌باشد. در زمان داریوس، سه قرن قبل از تولد مسیح زندگی می کرد. او در فصل سوم کتابش از ولایت عمر پسر خطاب و غلبه‌ی او بر بیت المقدس که سوار بر الاغ وارد آن می‌شود سخن به میان آورده است. مسیحیان این روایت به ظهور مسیح تأویل می‌کنند ولی یهود او را به مسیح منتظر یعنی مسیح دجال تفسیر می کند. (قصص الأنبياء صفحه 268).

رسالت وی در چه زمانی بوده است؟

کمی قبل از میلاد حضرت مسیح علیه السلام خداوند متعال حضرت زکریا را به عنوان پیغمبر در میان بنی اسرائیل برانگیخت او بنی اسرائیلی‌ها را به سوی خداوند دعوت کرد و از خشم و عذاب خدا بیم داد.

او در زمانی مبعوث گردید که فسق و فجور به شدت رواج پیدا کرده منکرات و معاصی به صورت فراوان رواج یافته بود و موج شدیدی از بی‌اخلاقی و لاپرواہی‌گری و طغیان مادی بر بنی اسرائیلی‌ها حاکم گشته بود. تا آنجا که خدا و روز آخرت را به کلی فراموش و پادشاهان ستمگر و خون‌آشام در زمین فساد به راه می‌انداختند و مرتکب جرم و جنایاتی می‌شدند که بدن از شدت آن به لرزه در می‌آمد.

احترام انبیاء را می‌شکستند و قداست دین را بد می‌کردند، دین آن‌ها چیزی بود که شیطان از راه وسوسه بر قلب آن‌ها القا می‌کرد. عبادتشان بر آوردن خواسته‌های شیطانی نفس و

تبعیت از هوا و هوس بود. بر انبیاء و صالحان مسلط گشته و خون آن‌ها را می ریختند. مجرم‌ترین این حکام (هیرودس) حاکم فلسطین بود که دستور قتل یحیی را صادر کرد و سر او را در حالی که خون از آن می‌چکید روی طبقی به نزدش آوردند و این عمل را در راستای جلب رضایت و برآوردن معشوقه‌اش انجام داد چنانکه توضیح خواهیم داد. حضرت زکریا از حکام جبار و طاغوت صفت و قوم بنی اسرائیل رنج‌های فراوان دید و شداید و سختی‌های فراوان از ناحیه‌ی آنان بر او فرود آمد که طاقت فرسا بود و بر اثر آن موهای سرش سفید گشت، ترسید بعد از مرگ اوبنی اسرائیلیان در گرداب کفر و گمراهی هلاک شوند، این بود که در زمان پیری از خداوند درخواست کرد پسری به او عطا کند تا در امر تبلیغ امانت و رسالت خلیفه‌ی او باشد و در تحمل این آلام و شداید تنها نماند. خداوند می‌فرماید: «وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ۸۹ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ ۗ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي الْأَخْيَرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ۹۰» [الأنبياء: 89-90]. (وزکریا را (یاد کن) بدانگاه که پروردگار خود را به فریاد خواند و (گفت): پروردگارا مرا تنها مگذار تو بهترین وارثانی، ما دعای او را برآورده ساختیم و یحیی را بدو بخشیدیم و همسر او را برایش بایسته کردیم آنان در انجام کارهای نیک بر یکدیگر سرعت می‌گرفتند و در حالی که چیزی می‌خواستند یا از چیزی می‌ترسیدند ما را به فریاد می‌خواندند و همواره خاشع و خاضع می‌بودند) (مراجعه شود به رساله: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ﴿٣﴾

(یاد کن حکایت او را) وقتی که پروردگارش را پنهانی (و از صمیم قلب) ندا کرد. (۳) از لفظ «خَفِيًّا» آیه مبارکه بر می‌آید که آهسته و خفیه دعا کردن افضل است، طوریکه در حدیثی که از حضرت سعد بن ابی وقاص روایت گردیده آمده است؛ که رسول الله صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: «أَنْ خَيْرَ الذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَخَيْرَ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي» یعنی: بهترین ذکر خفی (آهسته) و بهترین رزق آن است که کافی باشد. (از ضروریات نه بیش باشد نه کم) (تفسیر قرطبی).

دعای پنهانی با ارزش‌تر است، چون به اخلاص نزدیک‌تر است. تعداد کثیری از مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند که: دعا و التماس به صورت زمزمه و آرام بیشتر اخلاص را نشان می‌دهد و از ریا دورتر است. ولی اگر الله تعالی بخواهد، همان ندای مخفی بندگان خالص را برای تاریخ علنی می‌سازد. قابل یاد آوری است که: عبادت و دعا، زمینه‌ی دریافت رحمت الهی است. وانسان نباید از نقش دعا در تحولات زندگی خویش غافل شود. در تاریخ انبیاء تذکر رفته است که: پیامبران علیهم السلام برای حل مشکلات خویش به دعا روی می‌آوردند، و یکی از حکمت دعا همین است که مؤمن هرگز در زندگی خویش احساس تنهایی هم نمی‌کند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤﴾

گفت: ای پروردگارم! استخوانم سست شده است. و موی سرم از پیری شعله‌ور شده و ای پروردگارم! هرگز در دعایت (وقتی چیزی از تو خواسته‌ام) ناامید نبوده‌ام. (۴)

«عاقِرٌ» به مرد یا زنی گفته می‌شود که از او فرزندی به عمل نمی‌آید. «اشتعال» به معنای زبانه کشیدن آتش و انتشار آن است. بنابراین، جمله‌ی «وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ» یعنی سفیدی موها در سر من، مثل آتش شعله کشیده و منتشر شده است.

« وَ هَنَ الْعَظْمُ » سستی و ضعف استخوانها که در آیه مبارکه ذکر از آن به عمل آمده است، نشانه آنست که از فرط پیری کهنسالی نیروی و قوت خویش را از دست داده ام، زمانیکه استخوان ها ضعیف بگردد همه بدن ضعیف می‌باشد، پایه‌ی اساسی جسم انسان همان استخوان است و ضعف استخوان، بمثابة ضعف تمام بدن را به دنبال دارد.

معنی جمله « وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْباً » و سفیدی در سرم بسان آتش در علفزار گسترش یافته است، اشتعال شعله ور شدن است، در اینجا سفیدی موی ها را به روشنی آتش، تشبیه داد، مراد از آن فراگیری آن در تمام سر است.

« وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا (4) » هیچگاه مرا نا امید نکرده‌ای و همیشه دعا ها و درخواست‌های مرا اجابت نموده و مرا به نیکی و احسان خودت عادت داده‌ای یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، از درگاه تو دست خالی و ناامید برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را می‌کنم که دعای مرا مستجاب گردانی همان‌طور که در گذشته آن را مستجاب فرمودی.

مطابق فرموده آیه مبارکه: انسان نباید در هیچ وخت و در هیچ شرایطی مأیوس شود، زیرا انسان مأیوس بدبخت و شقی است. «وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا» (4:مریم) حتی در سخت‌ترین و دشوارترین شرایط و لحظات، در دل مردان خدا یأس راه ندارد.

امام بیضاوی در تفسیر خویش می‌نویسد: بدین ترتیب به دعاهایی که قبلاً از جانب خدا اجابت شده اند، توسل جسته است، و این که خدای متعال او را به اجابت دعا عادت داده و او از آن بهره بر گرفته و شایسته است که شخص کریم نیازمند را ناامید نگرداند. (تفسیر بیضاوی ۱۴/۲).

زکریا در آن ندای آهسته خودگفت: «پروردگار! استخوان هایم سست گردیده» هدف اش این بود که: استخوانهایش ضعیف و ناتوان شده است «و سرم از پیری شعله‌ور شده» یعنی: سفیدی بر سرم منتشر شده چنان‌که آتش در هیزم شعله‌ور می‌شود و این کنایه از پیری وی است «و ای پروردگار! من هرگز در دعای تو بی‌بهره نبوده‌ام» یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، دست خالی و ناامید از دربار تو برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را دارم.

بالا کردن دست بسوی پروردگار لاجوب نمی‌ماند:

پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيْسَتْ حِيَاءُ أَنْ يَبْسُطَ الْعَبْدُ إِلَيْهِ يَدَيْهِ يَسْأَلُهُ فِيهِمَا خَيْرًا فَيُرَدُّهُمَا خَائِبَتَيْنِ» یعنی: «همانا خداوند متعال حیاء می‌کند از این که بنده دستانش را به سوی او به دعا بلند کند، (در حالی‌که از او در آنها خیری می‌خواهد)، و او آنها را خالی برگرداند».

ولی طوری‌که در فوق هم یاد اوری شدیم: دعاء باید با تلفظ زبان ولی با صدای آهسته باشد بطوری‌که خودش آنرا بشنود.

در مورد دعاء با صدای بلند، در روایت از چنین کاری نهی به عمل آمده است، خداوند متعال در قرآن عظیم الشان میفرماید: «وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (البقرة: 186) «و هرگاه

بندگانم درباره من از توبیرسند و دعای دعاکننده را (به هنگامی که مرا بخواند) اجابت می کنم، پس آنان باید برای من فرمان برداری کنند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند» در بیان شأن نزول آمده است: مرد اعرابی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آمد و گفت: یارسول الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را بانگ زنیم؟ رسول الله صلی الله علیه و سلم سکوت کردند، همان بود که این آیه نازل شد: «و هرگاه بندگانم درباره من از تو بیرسند» (به ایشان بگو که) «من نزدیکم» و به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضای اجابت دعاء است، پس مراد قرب مکانی نیست.

و در مورد دعاء با تلفظ و با صدای آهسته، خداوند متعال در مورد زکریا علیه السلام میفرماید: «ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا * اِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» (مریم: 3-4) «بیان رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا * آن گاه که پروردگار خود را به ندایی آهسته ندا کرد»

بنابراین دعاء باید با صدای آهسته و با تلفظ زبان باشد، و در نماز و مخصوصا در سجود مستجابتر است.

از شرایط دعاء کننده این است که:

- 1 - به قدرت مطلقه الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همه اسباب و وسایط در قبضه تسخیر وی می باشد.
- 2 - با حضور قلب و نیت راستین دعا کند زیرا خداوند دعا را از قلبی که غافل باشد نمی پذیرد.
- 3 - از خوردن حرام بپرهیزد.
- 4 - از دعاء کردن ملول و دلتنگ نشود.

دعای حضرت زکریا علیه و سلام:

زکریا در آخرین مراحل زندگی خویش در حالیکه سالخورده پیر و زهیر شده بود و خانمش نیز عقیم گردیده بود فراق فرزند داشتن بر سرش آمد. این خواست خویش را از خالق اش پنهان نکرد و دست به دعا برد.

در قرآن عظیم الشان آمده است: زمانیکه « حنه » همسر عمران در حال حاملگی با خود نذر کرده بود که، اگر خداوند طفلی به او دهد آنرا خادم بیت المقدس خواهد ساخت، ولی زمانی که طفل به دنیا آمد دختر بود.

گفتن: « الهی دختر زاییدم، گرچه آرزو پسر داشتم، او را مریم می نامم و از شیطان رجیم به تو پناه می آورم.» (سوره آل عمران: آیه: ۳۵)

پروردگار با عظمت هم نذر او را به نیکوی قبول کرد. « آل عمران : آیه ۳۷)

زکریا که شوهر خاله مریم و یکی از متنفذین بیت المقدس بود، سرپرستی مریم را بدوش میگرد او را بزرگ کرد و در میان مسجد محل و محرابی ساخت که مریم در آن به عبادت مشغول گردد.

زکریا هر گاه که به دیدار مریم می آمد، ملاحظه میگرد که طعام و میوه های غیر فصلی نزد مریم موجود است از مریم می پرسید:

« این ها از کجا برای تو آمده است ؟ » در مقابل جواب می شنوید: « از جانب

پروردگار آمده است، و خداوند هر کسی را که خواهد روزی بی حساب می دهد.»

در همین اثنا عبادت معنویت و کمالات مریم، بر ذکریا تاثیر نموده و با خود گفت: ای کاش من هم فرزندی می داشتم، در همین وقت دست به دعا برد و گفت: « رب هب لی من لدنک ذریة طیبة إنک سمیع الدعاء؛ پروردگارا! به من ذریه و فرزندی پاکیزه از نزد خود ببخش، به درستی که تو شنونده دعایی. » (سوره آل عمران: آیه ۳۸)

سپس در حالی که در محراب مصرف نماز بود فرشتگان الهی به او بشارت دادند که خداوند فرزندی به نام یحیی که پیامبر خواهد بود به او نصیب خواهد کرد. زکریا در حال ناباورکردنی گفت: « کجا من پسری خواهم داشت، چرا که من و همسرم پیر هستیم؟! » در مقابل جواب آمد: « خداوند انجام می دهد آنچه را میخواهد. »

همچنان در آغاز سوره (مریم آیات: ۳ - ۶) در مورد دعا: زکریا چنین آمده است: « پروردگارا! استخوانم سست شده و مویم سفید شده، تا کنون هر گاه تو را خوانده ام بدعاقتب نبوده ام من از موالی پس از خود می ترسم، همسرم نیز عقیم است، فرزندی به من عطا کن از جانب خود که وارث من و وارث آل یعقوب باشد، و او را پسندیده مدار. » در همین اثنا از جانب خداوند ندای میشنود: « ای زکریا تو را بشارت می دهیم به پسری که نامش یحیی است و پیش از این همنامی نداشته است. ».

زکریا گفت: پروردگارا! کجا من پسری خواهم داشت در حالیکه پیرم و همسرم عقیم است؟ « در جواب گفته شد. « خدای تو اینچنین می خواهد و برای او آسان است. بیشتر تو را آفریدم در حالی که چیزی نبود. » همین بود که پروردگار با عظمت یحیی را با کتاب و حکمت به زکریا عطا کرد.

همچنان همین داستان در سوره انبیاء نیز تذکر یافته است. زمانیکه زکریا پروردگارش را ندا داد گفت: « پروردگارا! مر تنها نگذار و تو بهترین وارثانی. » (سوره انبیاء، آیه ۸۹) و خداوند در جواب میفرماید: « ما دعای او را مستجاب کردیم و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را به صلاح آوردیم، آنان در کار های خیر شتاب داشتند و با امید و بیم ما را می خواندند و در برابر ما خاشع بودند. »

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿٥﴾

و همانا من پس از خود از خویشاوندانم بیمناکم، و همسرم [از شروع زندگی] بی فرزند، پس از نزد خویش و ارثی (در نبوت) به من ببخش. (۵)

« وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي »: شخصیت های الهی، همیشه از وارث بد می ترسند. و باید هم انسان بصورت کل از وارث بد خویش تشویش و اضطراب داشته باشد.

«مولی»: در اینجا: اقارب و اقوام عصبه مانند کاکا ها و مانند آنها است یعنی اینکه در حقیقت من از آن بیم دارم که: اقارب و پسران کاکایم بعد از اینکه من بمیرم، نزدیکان و بستگانم در پرداختن به امر دعوت و برداشتن امانت رسالت، بعد از من کوتاهی ورزند، زیرا اکثر آنها این لیاقت و شایستگی را از کف داده بودند، و یا هم مصروف امور دنیوی شده بودند به اصطلاح گرفتار دنیا گشته بودند و مشغولیت های دنیوی آنها را از برپا داشتن کار دین برای بنی اسرائیل به خود سرگرم ساخته بود. پس زکریا از آن بیمناک شد که با مرگش دین حق از بین برود بنابراین، از خداوند متعال خواست تا ولی و سرپرستی را به وی عنایت فرماید که بعد از مرگش به امر دین قیام ورزیده و بر رونق بخشیدن به کار آن، حریص و مشتاق باشد.

«امْرَأَتِي عَاقِرًا»: «همسر» از فرط پیری یعنی کبر سن نازا گشته و اصلاً دارای اولاد نشده و از قبل نازا بوده است.

عاقِر: زن عقیم و مرد عقیم را می گویند. کلمه «عاقِر» فقط سه بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته است و همه باردرباره زن زکریا است.

« فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا (5) »: از فضل و کرم خودت، به من فرزندی صالحی ببخش که جانشین نیکی برایم بوده و رسالت را بعد از من بر دوش کشد؛ زیرا قدرتت جاری و نافذ است. مؤمن، نباید هرگز از رحمت الهی مأیوس شود. (در آیه مبارکه ملاحظه نمودیم که زکریا علیهم السلام درس پیری از خداوند متعال فرزند می‌خواهد)

يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦﴾
که از من ارث برد و از خاندان یعقوب [نیز] ارث برد و او را ای پروردگارم پسندیده بگردان. (۶)

«پیرثی و یرث...»: هدف از آن ارث معنوی، یعنی دین و دانش و نبوت است (ملاحظه فرماید؛ سوره اعراف، آیه 169، سوره فاطر، آیه 32، و سوره شوری، آیه 14). برخی ترکه زکریا را علم و نبوت، و میراث آل یعقوب و دارائی و شاهی می‌دانند.

«آلِ يَعْقُوبَ»: هدف از آن فرزندان یعقوب است که بسیاری از آنان مفتخر به خلعت نبوت شده و انبیاء بنی اسرائیل بوده‌اند. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل).

«پیرثی و یرث من آل یعقوب»: (تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب) امام بیضاوی می‌فرماید: منظور وراثت شرع و علم است؛ چون از پیامبران مال به ارث نمی‌ماند. (تفسیر بیضاوی ۱۴/۲).

طوری‌که در حدیث شریف آمده است: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث: ما جماعت انبياء میراث نمی‌گذاریم». پس معنی کلام زکریا علیهم السلام این است که: آن جانشین، علمی را که نزد وی و اولاد یعقوب علیه السلام هست، میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی‌شان قیام ورزد.

«وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»: بار خدایا! او را مورد رضایت خودت قرار بده. واقعایت امر همین است اگر اولاد کسی، مورد رضایت الله متعال باشد، رحمت است. از فحواي این آیه مبارکه معلوم می‌شود که: بر ما است که: برای صلاح و خوبی فرزند، حتی قبل از انعقاد نطفه، باید دعا کرد، و از الله متعال بخواهیم که اولاد صالح نصیب ما فرماید.

امام رازی در این بابت در تفسیر خویش می‌نویسد:
زکریا علیه السلام سه مطلب را پیش از طلب فرزند بحضور پروردگار با عظمت مطرح فرمود: اول، این که ضعیف گشته است، دوم، این که خدا قطعا التماسش را رد نکرده است و سوم، این که هدف از طلب و درخواستش رعایت مصلحت دین است. آنگاه به صراحت درخواست فرزند را ذکر کرده است و این امر اهمیت دعایش را افزایش می‌دهد؛ چرا که در دعایش بر قدرت و توانایی خدا تکیه کرده و از توسل به اسباب ظاهری خودداری می‌کند. (تفسیر کبیر ۱۸۱/۲۱).

يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾
(الله دعای زکریا را قبول کرد و فرمود) ای زکریا ما تو را به تولد پسری مژده می‌دهیم که نام او یحیی است و پیش از این هیچ هم نام او را پیدا نکردیم. (۷)

خداوند متعال دعای زکریا علیه السلام را اجابت فرمود، و این نداء را به وسیله فرشتگان بهسوی وی فرستاد: ای زکریا! الله متعال تو را مژده می‌دهد که دعایت را اجابت کرده و برایت فرزندی بخشیده است که نامش یحیی است.

همچنان عین یاد آوری در (آیه 39 / آل عمران) نیز به عمل آمده است طوری که می‌فرماید: « **فَدَاتَهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ۳۹** » (در حالیکه او (زکریا) در عبادتگاه نماز می‌خواند فرشته‌ها او را صدا زدند که الله تو را (به پسری بنام) یحیی مژده می‌دهد، که تصدیق کننده کلمه الله (عیسی) است، و سرور و پیشوا، و دور از گناهان، و پیغمبری از صالحان است.)

پس اسمی است بدون سابقه. خدا او را نام نهاد و نام‌گذاری را به والدین واگذار نکرد. مجاهد گفته است: یعنی در فضل و کمال مانند ندارد.

انتخاب نام برای فرزند:

یکی از حقوق فرزندان بر پدر و مادر انتخاب نامی مناسب است تا با آن برای دیگران شناخته شود و با آن نام صدا زده شود. انتخاب نام نیک و با معنا که اطفال آنرا یک عمر با خود باهمراه خواهد داشت بی نهایت مهم می باشد.

فرزند به عنوان یادگار پدر و مادر باقی می‌ماند و نام آن‌ها را زنده نگه می‌دارد. بنابراین والدین باید در انتخاب نام یادگارشان دقت لازم و همه جانبه به خرج دهند و رابطه اسم با مسمی را به خاطر بسپارند.

طوری که یادآور شدیم یکی از حقوق فرزند بر والدین، انتخاب بهترین و زیباترین نام‌ها برای فرزند است. منظور از نام زیبا، نامی است که از دیدگاه شرع پسندیده و دارای معانی نیکو باشد که شامل اسامی انبیا، صحابه، علماء، دلاوران میدان جنگ و شهدا است. متأسفانه با اینکه فرهنگ اسلام غنی و گسترده است، ولی در بسیاری از موارد مسلمانان تحت تأثیر فرهنگ بیگانگان قرار گرفته و اسم‌های کاملاً بیگانه ای را برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند.

پیامبر (صلی الله علیه و سلم) در این باره رهنمودی خاصی را بیان فرموده و به مسلمانان چنین امر فرموده است: «انکم تُدعون یوم القیامه باسمائکم و اسماء آبائکم فأحسنوا اسمائکم» (در روز قیامت شما را به نامهایتان و نام‌های پدرانتان صدا می‌زنند پس نام‌های نیک و پسندیده برگزینید). (ابوداود آن را روایت کرده است)

ابوالحسن ماوردی (364 تا 450 هـ. ق. - 974 تا 1057 میلادی) فقهی مشهور جهان اسلام در کتاب خویش: «نصیحة الملوک» (صفحه 167) می نویسد: «هرگاه طفل بدنیا آمد، اولین احسان و اکرام در حق او آنست که وی را با انتخاب اسم زیبایی مزین ساخت، و اسم نیک در اولین لحظه سماع آن جایگاهی در نفوس خواهد یافت». اکنون چند نکته مهم را برای انتخاب اسمی نیک و شایسته بیان می‌کنیم و سزاوار است والدین قبل از اقدام این نکات را مد نظر داشته باشند:

1 - اسمی تک تک مردان و زنان صحابی رضی الله عنهم مستحب نیست، چه بسا بعضی از این اسم‌ها در مجتمعی مقبول و معروف ولی همانها در مجتمع دیگری غریب باشد.

بر والدین لازمست اسمی را برای فرزندان خویش انتخاب نماید که در مجتمع آنها شاذ و غریب نباشد، چراکه غریب بودن اسم ممکن است سبب استهزاء و تمسخرشخص صاحب نام گردد، و یا از ذکر نامش در مقابل دیگران خجالت بکشد. موردی می افزاید: «(مستحب است) اسم دارای معنای خوبی باشد، و با احوال صاحب نام تناسب داشته باشد، و از اسمهایی باشد که در بین طبقه و ملت و هم رتبه او رواج داشته باشد».

بنابراین کسی که می خواهد اسمی صحابه یا انبیاء و یا صالحین را انتخاب کند، اسمی را برگزیند که هم مناسب حال او و هم مناسب مجتمع و قومش باشد (و غریب نباشد).

2 -

ملت های غیر عرب ملزم نیستند که اسمی عربی را انتخاب کنند، بلکه واجب است از اسمهای اجتناب کنند که مختص به ادیان غیر اسلامی است، و یا اسمهایی که غالباً اشخاص آن دین از آن نامها استفاده می کنند، مثل: پطرس، یوحنا، جورج، و امثال اینها، برای مسلمان جایز نیست که از این نامها برگزیند، چرا که اینکار موجب تشابه با آیین خاص نصاری است. ملاحظه شود رساله «أحكام أهل الذمة» (ابن القیم 251/3).

بنابراین اگر اسم غیر عربی باشد و معنای زیبایی داشته باشد (و در مجتمع غریب و شاذ نباشد) ایرادی ندارد آنرا بر فرزند خود برگزید، پیامبران علیهم الصلاة والسلام اسم خود و فرزندان خود را با اسمی نیک و پاکی از میان عرف و عادات (مجتمع خود) برمی گزیدند و ملتزم به اسمی عربی نبودند، مثلاً: اسرائیل و اسحاق و موسی و هارون.

3 -

باید کوشش بعمل آریم تا از انتخاب اسمی زشت و قبیح، و یا اسمهایی که موجب تزکیه هستند اجتناب ورزید.

در آیات قرآنی آمده است که: «فَلَا تُزْكَوْا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» (سوره نجم/32). یعنی: نفسهای خود را تزکیه نکنید. علامه ابن کثیر درمورد این آیه مبارکه می نویسد که: معنای آیه اینست که خود را مدح نکنید، از نفسهای خود تشکر نکنید، و با اعمال تان منت گذاری نکنید.

امام طبری - آنگونه که حافظ ابن حجر از او نقل کرده - می گوید: «نباید اسمی را برگزید که معنای زشتی دارد و یا مقتضی تزکیه صاحب نام را داشته باشد، هرچند آن اسمی برای نام انسانها بکار روند، و یا اسمی که هدف از آن، حقیقت یک صفت باشد، بگونه ایکه وقتی شنونده آن اسم را می شنود گمان کند آن (اسم) صفت اوست..» بنقل از (فتح الباری 577/10).

و پیامبر صلی الله علیه وسلم بعضی از اسمی که معنای قبیح داشتند را تغییر می داد، مثلاً زنی که اسمش «عاصیه» بود را به «جمیله» تغییر داد. روایت مسلم (2139).

و یا زنی که اسمش «بَرَّة» به معنای (نیکوکار) بود را به زینب تغییر داد، زیرا معنای اسم «بَرَّة» دربردارنده نوعی تزکیه است. صحیح مسلم (2142).

اسمهایی همچون: متقی، زاهد، پارسا و محسن و مؤمن و ایمان و نعمت و مبارک و سرور امثال اینها دربردارنده نوعی تزکیه هستند.

همچنین از جمله اسمهایی که در بعضی کشورهای اسلامی رواج دارد؛ اسامی هستند که به کلمه (الدین) و (الاسلام) اضافه شده اند، مثل: نور الدین، عماد الدین، یا نور الاسلام و امثال اینها که اهل علم انتخاب این نوع اسمها را مکره دانستند، چرا که در بردارنده نوعی از تزکیه است.

علامه بکر ابوزید در کتاب «تسمیة المولود (صفحه 22/22) می نویسد: « به دلیل بزرگی منزلت این دو لفظ: (الدین) و (الاسلام)، اضافه کردن اسم به این دو برای نامگذاری (افراد) .. بعضی از علماء آنرا حرام دانستند ولی اکثرا گفتند مکروه است، زیرا توهم معانی ناصحیحی می دهد که اطلاق و بکار بردن آن جایز نیست، و در اوائل امر که این اسامی بوجود آمدند برای القاب زائد بر اسامی بکار برده می شدند و بعدا بعنوان اسم مورد استفاده قرار گرفتند».

4 - در مورد نامگذاری دختران باید از اسمهایی که معانی شهوانی را تداعی می کنند اجتناب کرد، اسمهایی مثل: فتانه، فاتن، ناهد یا ناهده (دختری که پستانش بر آمده شده باشد).

همچنین انتخاب اسامی ملائکه برای نامگذاری دختران جایز نیست، زیرا مشرکین گمان داشتند ملائکه و فرشتگان دختران خدا هستند!

علامه بکر ابوزید می گوید: «نامگذاری زنان با اسامی ملائکه حرام است، زیرا اینکار یعنی تشابه با (عقیده) مشرکین که ملائکه را دختران خدا می دانستند، خدای متعال از این باور آنها والاتر است، و نزدیک به این نوع؛ نامگذاری دختر به اسم ملاک (فرشته) یا ملکه است» «تسمیة المولود (صفحه 24/24).

قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾

زکریا گفت: ای پروردگارم! چطور مرا پسری خواهد بود، حال آنکه همسرم نازا است و خودم نیز به سبب پیری به نهایت ضعف رسیده‌ام. (۸)

«قَالَ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ» گفت: خدایا! چگونه دارای پسری می‌شوم؟ این استفهام از تعجب و سرور است؛ زکریا از اجابت درخواستش متعجب شد و گفت: پروردگار! آیا برایم فرزندی زاده خواهد شد.

« وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا »: حال آنکه همسرم در جوانی نازا بود و اکنون پیرزنی ناتوان و کهنسال است. (تفسیر طبری ۵۲/۱۶).

« وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا »: و من خود نیز پیر مردی هستم کهنسال که شخصی مانند من بارور ساخته نمی‌تواند؟

مفسران گفته‌اند: در آن موقع سن زکریا علیهم السلام به یک صد و بیست سال رسیده بود. همچنان همسرش در سن نود و هشت سالگی بود. اما زکریا خواست مطمئن گردد و چگونگی به دنیا آمدن این پسر را بداند. به همین خاطر تعجب کرد.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكْ شَيْئًا ﴿٩﴾

والله فرمود: اینگونه پروردگارت گفته (و اراده کرده) این بر من آسان است چون پیش از این تو را در حالی آفریدم که هیچ چیزی نبودی. (۹)

خداوند متعال بوسیله فرشته به زکریا خبر داد که: فرمان چنین است که از شما دو تن در همین سن و سال فرزندی به دنیا می آید. بر پروردگارت ایجاد آنچه خواهد سهل و ساده

است؛ چه به اسباب باشد و چه بدون اسباب، همانگونه که تو را قبلا از عدم آفرید پس پروردگارت را چیزی عاجز نمی‌گرداند.

«وَقَدْ خَلَقْتَكُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَكُ شَيْئاً (9)»: همان‌طور که تو را خلق کردم و چیزی قابل ذکر نبود، نیز می‌توانم یحیی را از شما دو نفر خلق کنم.

مفسران می‌نویسند که: خلق و ایجاد به هیچ وجه برای الله متعال کاری سخت و دشوار نیست. پس وسیله‌ی خلق موجود کوچک و بزرگ و مهم و ناچیز یکی است و آن این که می‌گوید: بشو و بلادرنگ می‌شود، اما خلق انسان به مراتب آسان‌تر است؛ چون خدایی که قادر است از عدم خلق کند، می‌تواند از دو پیر سالخورده آنهم از طریق توالد و تناسل، خلق نماید و این کار، سهل و آسان برای پروردگار با عظمت می‌باشد.

واقعاً خداوند متعال بر هر چیزی قادر و هر کاری برای او آسان است. قوانین طبیعی و علل مادی، هرگز قدرت الله متعال را محدود نمی‌کند. طوری‌که در آیه مبارکه خواندیم «هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ» این کار بر من آسان و سهل است.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا (۱۰)

زکریا گفت: ای پروردگارم! علامتی برایم قرار ده، فرمود: گفت نشانه تو این است که سه شبانه روز قدرت تکلم (با مردم) نخواهی داشت، در حالی که زبان تو سالم و تندرست است. (۱۰)

زکریا برای آنکه به وعده الله متعال مطمئن شود درخواست کرد و گفت: پروردگار! نشانه‌ای می‌خواهم تا بدان حقیقت آنچه را که فرشتگان به من در مورد حمل همسرم مژده داده‌اند بشناسم.

یعنی: نشانه‌ای که مرا بر تحقق خواسته‌ام و بشارتت بر حامله دار شدن زرم به فرزندش یحیی، راهنمایی کند تا روان و دلم بدان آرام گیرد زیرا حمل گرفتن در این مرحله ای از عمر، مخصوصاً از زنی که عادت ماهانه وی به‌سبب کبر سن قطع شده، بسیار عجیب و شگفت‌آور است. فرمود: «قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا» حق تعالی به وی وحی کرد: نشانه این است که تو در عین حالی که صحیح و سالم هستی و هیچ‌گونه مرضی در تونیست اما نمی‌توانی مدت سه شبانه روز با مردم سخن بگویی، یعنی سه شبانه روز قدرت سخن گفتن با مردم را از دست می‌دهی.

ابن عباس گفته است: بدون هیچ مرض و علتی زبانش بند آمد. و ابن زید گفته است: زبانش بسته شد، طوری‌که که نمی‌توانست با مردم سخن بگوید؛ اما در همان حال تسبیحات می‌کرد و تورات را می‌خواند. در آن موقع هنوز انجیل نیامده بود؛ زیرا این امر قبل از تولد عیسی علیه السلام اتفاق افتاده بود، به این صورت وقتی که می‌خواست با مردم سخن بگوید قادر به انجام این کار نبود. (تفسیر صفاة التفاسیر شیخ علی صابونی)

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا (۱۱)

پس زکریا در حالی که از محراب (عبادت) بر قومش بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام (به شکرانه این نعمت) خدا را تسبیح گوئید. (۱۱)

«فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ»: پس زکریا از جای عبادت خود یعنی همانجایی که مژده تولد پسر به وی رسید بود، بر مردم که برای نماز انتظار او را می‌کشیدند ظاهر شد و به ایشان اشاره کرد که: «فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» که خدای متعال را صبح و شام از سرشکرگزاری و عبودیت تسبیح گویند یعنی ایشان را به نماز خواندن صبح

و عصر دستورداد. به قولی دیگر: دستورداد تا به شکرانه این نعمت، صبح و شام «سبحان الله» بگویند. البته با اشاره با مردم سخن می‌گفت همانطوریکه خداوند متعال در (آیه 41 سوره آل عمران) فرموده است: « قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ إِلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزًا وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكَارِ » (زکریا) گفت: پروردگار! برای من نشانه‌ای قرار ده (تا علم من به یقین و اطمینان تبدیل شود. خداوند فرمود: نشانه‌ی تو آن است که تا سه روز با مردم سخن نگویی، مگر از طریق اشاره. (البته به هنگام ذکر خدا زبانت باز می‌شود. پس) پروردگار خود را (به شکرانه‌ی این نعمت) بسیار یاد کن و هنگام شب و صبح او را تسبیح گوی. خداوند متعال می‌تواند: زبان را هنگام تکلم با مردم ببندد و هنگام ذکر الله باز کند، می‌تواند از پدیری پیر و مادری عقیم نیز طفلی به دنیا بیاورد. خوانندگان محترم!

در آیات (12 الی 15) در باره قصه ای یحیی علیهم السلام مورد بحث قرار داده شده است.

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ﴿١٢﴾

ای یحیی! کتاب (خدا) را با قوت بگیر، و ما فرمان نبوت (و عقل کافی) در کودکی به او دادیم. (۱۲)

«يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ»: مفسیر تفسیر صفوأة التفاسیر در باره این آیه مبارکه می‌نویسد: در کلام مقداری حذف شده که تقدیر معنوی آن چنین است: بعد از این که یحیی متولد و بزرگ شد و به سن بلوغ و تکلیف رسید، آنگاه الله به او گفت: ای یحیی! تورات را جدی بگیر و در مورد آن کوشا باش.

یعنی ای یحیی! با همت و عزم و با جد و جهد به تورات روی آور؛ از راه حفظ، فهم، عمل و دعوت به آنچه که در آن است. « وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا » در همان سن کودکی حکمت و فزونی عقل و خرد را به او عطا کردیم.

«حکم» به معنای علم و فهم (لسان العرب.) و قدرت قضاوت (قاموس القرآن.) آمده است.

اما «حکم» در اینجا به معنای حکمت است، یعنی از کودکی به او فهم و دانش و بینش کتاب را دادیم. به قولی: مراد از حکم نبوت است که در دوران کودکی به او داده شد. نقل است که: یحیی علیه السلام در هفت سالگی به پیامبری برگزیده شد.

روایت شده است که اطفال به یحیی می‌گفتند: بیا با هم بازی کنیم، اما او به آنها می‌گفت: من برای بازی خلق نشده‌ام. و بنا به قولی در سن کودکی نبوت به او عطا شد. اما قول اول روشن‌تر است. طبری گفته است: قدرت فهم و درک کتاب خدا را در همان اوان کودکی و قبل از رسیدن به سن بلوغ به او عطا کردیم. (طبری ۵۵/۱۶).

مفسر تفسیر کابلی در ذیل: آیه مبارکه «وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» می‌نویسد: (و دادیم او را حکم در حالت صباوت.) یعنی تفسیر: حق تعالی در صباوت به او فهم و دانش، علم و حکمت، فراست صادق، معرفت احکام کتاب و آداب عبودیت و خدمت عطا فرموده بود.

سید قطب در تفسیر « يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ » (ای یحیی! کتاب (تورات) را با قوت و قدرت هرچه تمام‌تر) برگیر. می‌نویسد: کتابی که باید آن را با قدرت هرچه بیشتر

برگیرد و دریافت کند تورات است که کتاب بنی اسرائیل از زمان موسی به بعد برای بنی اسرائیل است، و انبیاء بنی اسرائیل آن را یاد می‌داده‌اند و بدان حکم و فیصله خویش را بعمل می‌آوردند. یحیی وارث پدرش زکریا گردید، و برای حمل بار سنگین رسالت و بر دست گرفتن امانت با قوت و قدرت و عزم و اراده فریاد زده شد، و از او خواسته شد که ضعف و سستی نشان ندهد و از تکالیف و وظائف و مشکلات چیزی که به ارث برده است ترس نداشته باشد و از آن عقب‌نشینی نکند.

وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاتٍ وَكَانَ تَقِيًّا ﴿١٣﴾

و به او رحمت و محبت از ناحیه خود بخشیدیم، و پاکی (روح و عمل) و او پرهیزگار بود. (۱۳)

و نیز الله متعال از جانب خود به یحیی رحمت و محبت و پاکی از گناهان را بخشیده بود و این کارها را از روی مهر و رحمت فراوانی که نسبت به والدینش داشتیم، انجام دادیم. **«حَنَانًا»:** رحمت، عاطفه و محبت است. حنانا: حنان: عاطفه و محبت، مهربانی **«حَنَانِكَ يَا رَبِّ»** یعنی مهربانی تو را می‌خواهیم ای رب.

عبدالرؤف مخلص هروی، در «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: یعنی به او از نزد خویش رحمتی دادیم که در قلب وی پابرجا بود و با آن بر مردم - از جمله بر پدر و مادر و نزدیکانش - شفقت و عطوفت می‌ورزید و مردم را از کفر و معاصی نجات می‌داد. **«و به او زکات دادیم»** مراد از زکات در اینجا: طهارت نفس و پاکی از گناه و داشتن برکت است، یعنی او را برای مردم مبارک گردانیدیم که به‌سوی خیر هدایتشان می‌کرد **«وَ كَانَ تَقِيًّا»:** و بنده‌ای صالح و پرهیزگار و از خدا ترس بود. و هرگز قصد نافرمانی و معصیت را نکرد. ابن عباس گفته است: یعنی پاک بود و مرتکب گناه نشد. مفسران در ذیل جمله **«وَ كَانَ تَقِيًّا»** (و او پرهیزکار بود.) می‌نویسند: او با الله ارتباط و پیوند داشت. از او می‌ترسد. او را در نظر داشت و مراقب اوضاع و احوال خود می‌دید. احساس می‌کرد که الله متعال در پیدا و ناپیدا و درون و بیرون او را می‌پاید و زیر نظر می‌دارد.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا ﴿١٤﴾

او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار (و متکبر) و نافرمان نبود. (۱۴) مقام و منصب نباید انسان را از یاد والدین غافل سازد، ترک نیکی به والدین، نشانه‌ی عصیان و سرکشی است. حتی، پیامبر هم باید نسبت به والدین نیکی کند. حضرت یحیی علیه السلام در جنب سایر صفات ممیزه ای که داشت، در برابر پروردگارش پرهیزکار بود، **«تَقِيًّا»** نسبت به والدین نیکوکار بود، **«بَرًّا»** و در برابر مردم، سرکش و عصیانگر نبود.

واقعیت اینست که: نیکی به پدر و مادر، نمودار تقوای الهی است. بخصوص آن مورد ستایش است که در آن هیچ‌گونه نافرمانی و سلطه‌جویی وجود نداشته باشد. حضرت یحیی علیه و السلام با نیکی به پدر و مادرش شخصیت دلسوزی بود و از او امرشان فرمان بردار بود؛ او در مقابل مادر و پدر نرم دل و مهربان (و زورگویی نافرمان نبود) او نه بر خلق گردنکش بود و نه خالق رانافرمان بلکه با مردم متواضع و در برابر پروردگارش متکبر و عاصی نبود.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾

وسلام بر او روزی که زاده شد و روزی که می میرد و روزی که زنده برانگیخته می شود. (۱۵)

ابن عطیه فرموده : در اوقاتی بر او درود فرستاده است که انسان در اوج ضعف و ناتوانی قرار دارد و بیش از هر زمان به رحم و توجه الله متعال نیازمند است. (قرطبی ۸۸/۱۱)

مفسر «تفسیر انوار القرآن» در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: «و سلام بر او» یعنی: امانی از جانب الله بر یحیی باد. به قولی معنی این است؛ خداوند متعال بر او سلام گفت در: «روزی که متولد شد» یعنی: او در روز تولدش از این که شیطان به وی گزند رسانده و او را لمس کند، در امان و سلامتی بود «و روزی که می میرد» از فتنه قبر و وحشت برزخ در امان است «و روزی که زنده برانگیخته می شود» نیز از خوف و ترس عرصات محشر در امان است. به قولی: وحشتناکترین حالاتی که انسان در آن قرار می گیرد، همین سه حالت است:

1 - روزی که متولد می شود؛ زیرا در آن روز از جایگاهی که در آن قرار و آرام داشته است، بیرون می آید.

2 - روزی که می میرد؛ زیرا او در آن روز کسانی را می بیند که قبلا آنان را نمی شناخته و با احکام و قضایایی روبرو می شود که پیش تر با آنها آشنایی نداشته است.

3 - روزی که برانگیخته می شود؛ زیرا با خوف و ترس روز قیامت روبرو می شود. پس یحیی علیه السلام در این سه حالت در امان است: از آسیب شیطان در روز ولادت، از عذاب قبر در وقت مردن و از هول و عذاب در روز قیامت.

قصه یحیی علیه السلام :

نام یحیی علیه السلام در چهار آیه از سوره های آل عمران، انعام، مریم و انبیاء آمده است. خداوند او را بسیار تمجید و تعریف کرده و او را بر تقوی، صلاح و استقامت توصیف نموده است. خداوند متعال در عمر سی سالگی نبوت را به او ارزانی کرد: **«وَأَتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا ۱۲»** [مریم: 12]. (و ما در کودکی بدو بینش دادیم.) و او را سید و پرهیزکار و به دور از ارتکاب منکرات و شهوات نامشروع قرار داد. **«وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ۳۹»** [آل عمران: 39]. (و پیشوا و برکنار از هوس های سرکش و پیغمبری از صالحان خواهد بود).

ولادت حضرت یحیی علیه السلام :

یحیی سه ماه قبل از مولد حضرت مسیح عیسی بن مریم به دنیا آمد، یحیی هم عصر مسیح بود و مدت زمان طولانی با وی زیست و در مراحل مختلف دعوت رفیق او بود. یحیی بر تقوا و صلاح و طهارت و پاکی و دور از نعمت و اشراف نشأت پیدا کرد. او در زمان جوانی به صحرا و بیابان های خشک و بی آب می رفت و از ملخ قوت و غذا می گرفت و به روزی ساده ی خداوند به او می داد قناعت می ورزید. یحیی بسیار به عبادت و خشوع و گریه می افتاد. مجاهد روایت می کند که طعام و روزی یحیی گیاه بود و از ترس خدا چنان به گریه می افتاد اگر پارچه (دستمالی) روی چشمانش می بود آن را پاره می کرد.

ابن عساکر روایت می‌کند: روزی پدر و مادرش در طلب و تعقیب او از شهر خارج شدند او را نزد دریاچه‌ای اردن یافتند به وقت عبادت و ترس از خدا آن چنان شدید گریه می‌کرد که پدر و مادر را به گریه انداخت.

خداوند در همان اوان جوانی به او حکمت ارزانی داشته بود به سوی اصول و احکام شریعت روی آورد تا اینکه عالمی متبحر شد و در امور دینی مرجع فتوا واقع شده بود. بعد قبل از اینکه به سن سی سالگی برسد به نبوت و پیغمبری برگزیده شده و خداوند آیه‌ی «يُحْيِي خُدَّ الْكُتُبِ بَقْوَةً» (ای یحیی! کتاب را به قوت بگیر.) را بر او فرستاد. از حیثه روایت شده که، عیسی پسر مریم و یحیی پسر زکریا پسر خاله‌ی یکدیگر بوده‌اند. عیسی لباسی پشمی می‌پوشید. اما یحیی لباس وبری (پارچه‌ای دوخته شده از پشم شتر) می‌پوشید. هیچکدام صاحب درهم و دینار، و عبد و جاریه نبودند و محلی برای اقامت گزیدن در آن نداشتند، شب در هر جا بر آن‌ها فرود می‌آمد در آنجا می‌ماندند. چون خواستند از یکدیگر جدا شوند، یحیی خطاب به عیسی فرمود: مرا نصیحت کن، گفت: هرگز خشمگین مشو، گفت: نمی‌توانم که خشمگین نشوم. گفت: پس مالی ذخیره مکن، گفت: شاید بتوانم این را عملی کنم. (البدایة والنهایة جلد 2 ص 52).

یحیی زاهدانه زندگی بسر می‌بردو بیشتر اوقات از مردم عزلت می‌کرد. با حیوانات صحرایی انس و الفت می‌گرفت و از برگ درختان تغذیه می‌کرد. بر آب رودخانه‌ها و جویبارها می‌آمد. گاهی اوقات از گوشت ملخ استفاده می‌کرد و می‌فرمود: چه کسی از تو متنعم‌تر است ای یحیی؟!

دعوت یحیی علیه السلام :

حضرت یحیی قوم بنی اسرائیل را به سوی الله واحد دعوت می‌کرد و آن‌ها را به نزدیکی ملکوت آسمان‌ها مژده می‌داد، دعوتش با حکمت و موعظه حسنه همراه بود. امام احمد از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل می‌کند که فرمود: «خداوند یحیی پسر زکریا را به پنج چیز امر فرمود تا خود به آن‌ها عمل کند و به بنی اسرائیل اعلام نماید به آن‌ها عمل کنند، نزدیک بود در مورد عمل به آن‌ها از خود سستی نشان دهد. عیسی خطاب به او فرمود: شما مأمور به پنج چیز شده‌ای که هم خود بدان عمل کنی و هم بنی اسرائیل را به سوی آن فرا بخوانی یا به انجام آن‌ها برخیز یا من اقدام به انجام آن‌ها می‌نمایم. گفت: ای برادر می‌ترسم اگر در انجام آن بر من پیش‌گیری مورد عذاب واقع شوم یا در زمین فرو روم. بعد بنی اسرائیلیان را در مسجد بیت‌المقدس جمع کرد تا مسجد مملو از جماعت گردید. آنگاه در جای بلندی قرار گرفت و حمد و ثنای خدا را بر زبان آورد و گفت: خداوند مرا به پنج چیز امر کرده که هم خود بدان عمل نمایم و هم شما را فرا خوانم که به آن‌ها عمل نمایید.

- 1- خداوند را عبادت کنید و برای او شریک و هم‌تا قرار ندهید. مثلاً اگر یکی از شما بنده‌ای از مال خالص خویش خریداری کند، بعد آن عبد غله‌ی خود را به کس دیگری بدهد، آیا هیچ کسی از شما دوست دارد که بنده‌اش چنین باشد؟! خداوند شما را آفریده و روزی داده است. او را عبادت کنید و برایش شریک قرار ندهید.
- 2- شما را به ادای نماز فرا می‌خوانم. خداوند رویش به سوی بنده است. مادام که به وقت نماز به این سو آن سو التفات نکند پس وقتی که نماز خواندید به اطراف نظر نکنید.

3 - شما را به روزه گرفتن امر می‌کنم زیرا نمونه‌ی روزه‌دار همچو کسی است که مُشکی در پارچه‌ای همراه دارد و همگان بوی آن را می‌یابند. بوی دهان روزه‌دار نزد خداوند از مُشک بهتر است.

4 - شما را به دادن صدقه فرا می‌خوانم نمونه‌ی مزد صدقه دهنده چون کسی است که دشمن او را اسیر کرده و دست خود را به دور گردن او حلقه زده و او را آورده‌اند که گردش بزنند بعد می‌گویند: آیا رضایت می‌دهید بجای نفس خویش به شما فدیة بدهم خلاصه به یکی یک آن‌ها فدیة می‌دهد تا از خونش درگذرند و خود را رها می‌کند.

5 - خداوند عز و جل را به یاد داشته باشید. نمونه‌ی کسی که به یاد خدا باشد چون کسی است که دشمن در طلب و تعقیب او است او قلعه‌ای می‌یابد و بدان پناه می‌برد و بهترین پناهگاه از دست وسوسه‌ی شیطان ذکر خداست. (رواه الإمام احمد).

معنای تعمید نزد اهل کتاب:

یحیی نزد علمای نصاری (یوحنا) نام دارد و ملقب به معمدان است. زیرا مسئولیت غسل تعمید معروف میان نصاری را به عهده داشت. تعمید عبارت از غسل دادن به آب به قصد توبه از خطایا است، یحیی در منطقه اردن ظهور کرد و مردم را به توبه فرا می‌خواند. مردم بیت المقدس و دهات نزدیک اردن به سوی او آمدند آنها را در رودخانه غسل می‌داد و از نزدیک شدن ظهور ملکوت آسمان‌ها بیم می‌داد. حضرت یحیی، عیسی‌ای مسیح را در رودخانه‌ی اردن غسل تعمید داد و برای او دعای برکت نمود. و این امر در حالی رخ داد که عیسی سی سال عمر داشت یهودیان از او پرسیدند: آیا او عیسی مسیح است؟ گفت: نه. گفتند: آیا او پیغمبر است؟ گفت: نه. گفتند: اگر او مسیح و پیغمبر نیست چرا او را تعمید دادی؟ گفت: من صدای بلندی هستم که از صحرا برآمده‌ام راه (حرکت به سوی) پروردگار را آماده و هموار کنید و آن را بصورت مستقیم در پیش بگیرید. (کتاب العقیده الإسلامية ص 216).

داستان قتل یحیی علیه السلام :

تاریخ نویسان در بیان سبب کشته شدن یحیی پسر زکریا، اسباب فراوان ذکر کرده‌اند. مشهورترین این اسباب سببی است که ابن کثیر روایت کرده و شیخ نجار در کتابش قصص الأنبياء آن را چنین آورده است: «حاکم فلسطین (هیرودوس) مردی شریر و فاسق بود برادرزاده‌ای به نام «هیرودیا» داشت که سرآمد جمال و زیبارویی بود. هیرودوس قصد نمود با او ازدواج کند دختر و مادرش نیز با این ازدواج موافق و متمایل بودند چون یحیی اطلاع پیدا کرد با قصد آنان به مخالفت برخاست، چون این نوع ازدواج در شریعت اهل کتاب حرام بود چنانکه در شریعت اسلام نیز حرام است.

مادر دختر علیه یحیی کینه به دل گرفت و حيله‌ای براه انداخت که او را به کشتن دهد. هیرودیای دخترش را به شدت آرایش و زینت داد و لباس‌های فاخرانه به تن او کرد بعد او را به قصر هیرودوس آورد. دختر شروع به رقص کرد و احساس و مشاعر او را از او ربود. گفت: هر چه می‌خواهی از من طلب کن! دختر (چنانکه مادرش به او یاد داده بود) گفت: سر یحیی پسر زکریا را روی این طبق می‌خواهم خواسته‌ی او را لبیک گفت و دستور داد سر او را بیاورند. یحیی را در حالی که مشغول خواندن نماز بود، کشتند و سر

او را چون سر گوسفند از تن جدا کردند سپس سر خون آلود او را روی طبق نهاده و نزد او آوردند. (قصص الأنبياء ص 369).

این داستان نشان می‌دهد که حکام و سران بنی اسرائیل تا چه حد ستمگر و خون‌آشام بوده‌اند. تا آنجا که به خود جرأت می‌دادند پیغمبران خدا را به قتل برسانند و در راستای نیل به شهوات افسارگسیخته‌ی خویش خون بی‌گناهان را بر زمین بریزند و خون و حرمت مردم را به بازی بگیرند و شریعت آسمانی را از قداست بیندازند. این امر اصلاً جای تعجب نیست، چون بنی اسرائیل بود که سنت کشتن انبیاء را به میان انسان‌ها آوردند و این عمل جنایتکارانه به شعار و رمز طغیان آن‌ها مبدل گشت، آن‌ها زکریا و یحیی را به قتل رساندند و علیه عیسی توطئه‌چینی کردند و کسان بسیار دیگر از انبیاء که به ناحق خونشان بر زمین ریخته شد و قربانی توطئه‌ها یهودیان شدند. بعضی از مؤرخین می‌گویند: زکریا نیز بعد از کشته شدن پسرش یحیی بوسیله‌ی ارّه دو نیمه گردید و کشته شد.

سعید پسر مسیب روایت می‌کند چون بختنصر وارد شام شد خون یحیی در غلیان و خروش بود. پرسید: چرا چنین است خبر چگونگی کشته شدن وی را به او دادند، دستور داد هفتاد هزار نفر در مقابل خون وی کشتند تا اینکه سرانجام از غلیان باز ایستاد. و سرنوشت یحیی با این وضعیت رقت بار در اینجا به پایان رسید. حافظ ابن عساکر از زید پسر واقد روایت می‌کند: «هنگامی که می‌خواستند مسجد دمشق را بسازند، سر حضرت یحیی را مشاهده کردم که از میان یکی از ارکان قبله‌ای که در طرف محراب است، بیرون آمد موها و پوستش به حال خود بدون تغییری باقی مانده بود، و در روایتی آمده است: گویا همین ساعت فوت کرده است».

گوییم: این سخن غریب و عجیب نیست چون در حدیث شریف آمده است که رسول الله صلی اله علیه وسلم فرموده: «إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى الْأَرْضِ أَنْ تَأْكُلَ أَجْسَادَ الْأَنْبِيَاءِ» (روایت از ابوداود). «خداوند خوردن و متلاشی کردن جسد پیغمبران را بر این زمین حرام کرده است».

شاگردان یحیی پس از کشته شدن وی، جسدش را برداشتند و دفن کردند. بعد به نزد عیسی آمدند و خبر کشته شدن یحیی را به او دادند آنگاه او بسیار محزون و اندوهناک گردید. بعد دعوت خود را آشکار نمود و موعظه‌کنان به میان مردم رفت. کسان بسیاری از وی تبعیت نمودند تا اینکه یهودیان جهت کشتن وی، در پی توطئه‌چینی و نقشه‌کشی برآمدند. ولی خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و او را از شر و کید آن‌ها نجات داد. چنانکه قبلاً توضیح داده شد. (برای مزید معلومات مراجعه شود کتاب: پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم، نوشته مرحوم شیخ علی صابونی)

خصوصیات یحیی علیهم السلام در قرآن:

خصوصیات حضرت یحیی علیه السلام را در قرآن عظیم الشان در نقاط ذیل چنین جمع‌بندی و خلاصه نمود است.

- 1 - جدی بودن و پایداری و شکیبایی در مسیر نبوت و تبلیغ فرمان حق،
- 2 - رسیدن به پیامبری در سن کودکی
- 3 - با محبت، مهربان و دلسوز بودن نسبت به بندگان الله، آن سان که پیامبر خاتم «رؤف و رحیم» بود.

- 4 - برای ملت، بابرکت، سودمند و باعطوفت و سراپا نور و رحمت بود. [حجر ۸۸/].
- 5 - باتقوا، پاکدامن، پرهیزکار، خداترس، دیندار، زاهد، صالح، مطیع فرمان کردگار و حق طلب بود.
- 6 - نسبت به پدر و مادرش نیکوکار و مهربان بود و در نظرش هیچ عبادتی پس از ارج نهادن برای ذات پروردگار مهمتر و بزرگتر از احترام آنان نبود. [اسراء/۲۳].
- 7 - خودخواه و گردن فراز و دغل، ودغلكار، منحرف، ناصاف، و کذب نبود؛ بلکه بسیار نرمخو و فروتن بود، آن طور که پیامبر خاتم، آراسته به این صفات است. [آل عمران/۱۵۹]، [حجر ۸۸/].
- 8 - از فرمان پروردگار و پدر و مادرش سرپیچی نمیگردد.
- 9 - سلام و درود بر او باد از روز ولادت تا روز قیامت! «و اسمہ یحیی» یعنی نامش پایدار و جاویدان است. (تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

در آیات (16 الی 33) در باره قصه ی مریم، ولادت، نبوت و سخن گفتن عیسی در گهواره بحث بعمل آورده است.

وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَدَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾

و یادآور شو در کتاب (آسمانی قرآن) مریم را، وقتی که در ناحیه شرقی (بیت المقدس) از خانواده اش جدا شد. (۱۶)

دومین قصه این سوره، بعد از قصه تولد حضرت یحیی علیه السلام که در این سوره با زیبایی خاصی بیان گردیده است، قصه و داستان مریم و بخصوص به دنیا آمدن نوزاد از یک خانم باکره و پاکدامن که هنوز شوهر نگرفته است، می باشد. البته این قصه به مراتب، عجیب تر است از تولد نوزاد از زنی عقیم و از یک شوهر پیر سالخورده می باشد.

در آیه متذکره می فرماید: « وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ » ای پیامبر! و در قرآن عظیم الشأن قصه ای مریم را یاد کن؛ « إِذِ انْتَبَدَتْ مِنْ اَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا » روزی که از خانواده اش در قسمت شرقی بیت المقدس برای اشتغال به عبادت خدا، کنار گرفت و عزلت و گوشه گیری کرد.

«انْتَبَدَتْ»: از نبذ مشتق است که معنی اصلی آن؛ دور انداختن و کنار زدن، انتباز به معنی علی حده از اجتماع و دور رفتن است.

« مَكَانًا شَرْقِيًّا »: یعنی در داخل خانه به گوشه سوی مشرق رفت. این که در آن گوشه به چه هدف رفته بود؟ چندین احتمال و اقوالی وجود دارد.

بعضی گفته اند که به خاطر غسل کردن به آن طرف رفته بود، بعضی گفته اند که طبق معمول برای عبادت خدا به گوشه جانب مشرق محراب رفته بود، امام قرطبی این احتمال دوم را بهتر و احسن دانسته است.

ابن عباس (رض) می گوید: به همین سبب نصاری جهت مشرق را قبله خویش گرفتند زیرا عیسی علیه السلام در این جهت از بیت المقدس متولد شد. به قولی: مریم، به این خاطر از مردم کناره گرفت تا خدای سبحان را در خلوت و فراغت عبادت کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا اِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾

و در برابر آنان پرده ای بر خود گرفت، پس روح خود (جبرئیل) را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بیعیب و نقص بر مریم ظاهر شد. (۱۷)
«فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا» مریم پرده‌ای برافراشت تا وی را از دیدگان کسانش و از دید مردم در حجاب قرار دهد، **«فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا»** پس به سوی او روح خود را فرستادیم **«رُوحَنَا»**: روح متعلق به خود. هدف از روح، جبرئیل علیه السلام است (شعراء آیه ۱۹۳). حق تعالی او را روح نامید زیرا دین به وسیله وحیی که او حامل آن است زنده می‌شود.

«فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا»: جبرئیل را به سویی فرستاد و او در چهره انسانی کامل اندام و خوش ترکیب نزد مریم نمایان شد، طوری که از اوصاف بنی آدم هیچ چیزی کم نداشت پس مریم طوری فکر کرد که او نسبت به وی قصد بدی دارد.
 ابن عباس گفته است: جبرئیل به صورت جوانی سفید روی با موهای مجعد و راست قامت در مقابل مریم ظاهر شد. (زاد المسیر ۲۱۷/۵).

مفسران می افزایند: از این رو جبرئیل علیه السلام به صورت انسان درآمد تا مریم با او مونس شود و از او متنفر و بیمناک نگردد و اگر به صورت فرشته نمایان می‌شد، از او متنفر شده و قدرت شنیدن سخنان او را نمی‌داشت، و این که از این سیمای زیبا و بسیار نیکوی جبرئیل به خدا پناه جست، نشان می‌دهد که پاکدامن و پارسا بوده است. (البحر ۱۸۰/۶).

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾

(مریم لرزان و هراسان) گفت: من از (سوء قصد) تو، به الله مهربان پناه می‌برم. اگر پرهیزگار هستی (بترس که من به خدا پناه برده و او کس بیکسان است). [از من فاصله بگیر]. (۱۸)

دیده می‌شود که چگونه، انسانهای پاکدامن با احساس احتمال گناه به خود می‌لرزند و به الله پناه می‌برند، چون مریم جبرئیل را دید گفت: اگر خداترس و پرهیزگار هستی، من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم که به من بدی یا آزاری برسانی. بهترین پناهگاه، رحمت الهی است.

«إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا»: اگر پرهیزگار هستی. با توجه بدین معنی، جزای شرط محذوف و از سیاق پیدا است. تو پرهیزگار نیستی. چرا که بدون اجازه به حجره عبادتگاه او درآمده است. در این صورت، حرف (إِنْ) حرف نفی و به معنی (مَا) است. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل).

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾

جبرئیل گفت: جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام تا به تو پسری پاکیزه از هر گناه) ببخشم. (۱۹)

جبرئیل به وی گفت: من فرستاده‌ای از سوی الله تعالی هستم. جبرئیل می‌خواست بیم و هراس حاصل شده را که مریم احساس آنرا داشت، از بین ببرد، پس گفت: (مترس که من یکی از فرشتگان الهی هستم و) پروردگارت مرا فرستاده است تا (سبب شوم و) به تو پسر پاکیزه‌ای از لغزش‌ها و پاکیزه از گناه (از نظر خلق و خوی و جسم و جان) ببخشم.

«زَكِيًّا»: پاکیزه از گناهان از لحاظ ظاهری و معنوی. بزرگ شونده بر خیر و صلاح.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾

مریم گفت: چگونه پسری خواهم داشت حال آنکه بشری به من دست نزده و بدکار (هم) نبوده‌ام؟! (۲۰)

مریم به حضرت جبرئیل علیهم السلام گفت: چگونه پسری به دنیا خواهم آورد حال آنکه **«وَأَمْ يَمَسُّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا»**: درحالیکه شوهر ندارم و هیچ انسانی با نکاح حلال به من نزدیکی نکرده است و به من دست نزده است و همچنان مرتکب فعل حرامی هم نشده‌ام و جز این نیست که فرزند از یکجا شدن مرد و زن به دنیا می‌آید؟ **«بَغِيًّا»**: زناکار. این کلمه وصف غالبی است برای زنان، مثل عاقر و حائض. **قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿۲۱﴾**

جبرئیل گفت: فرمان حق همین است که پروردگارت فرموده است، این کار بر من سهل و آسان است، ما می‌خواهیم او را معجزه ای برای مردم قرار دهیم و رحمتی از سوی ما باشد، و قضای الهی بر این کار رفته است. (۲۱)

جبرئیل به مریم گفت: موضوع همین است که شما آنرا بیان داشتید؛ واقعاً! هیچ انسانی به تو نزدیکی نکرده است و فعل حرامی هم انجام نداده‌ای، زیرا حق تعالی تو را از این فعل بد مصون داشته است. **«وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا»** ولی بدان که به وجود آوردن پسری بدون پدر بر خدای سبحان سهل و آسان است، زیرا قدرتش نافذ می‌باشد؛ تا این پسر نشانه‌ای بر قدرت وی و رحمتی از سوی وی بر مادرش و بر امتش باشد. واقعاً وجود عیسی علیه السلام رحمت است. کسی که وجودش ایمان به خدا را در انسان‌ها زنده کند و کارش ارشاد و هدایت مردم باشد، بصورت قطع رحمت است. **«وَوَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا»**: قطعاً الله متعال این امر را نوشته و مقدر ساخته است، و خاتمه پذیرفته است، هیچ کس نمی‌تواند مانع کار الله متعال شود، دیگر کار انجام یافته است (و جایی برای بحث و گفتگو باقی نمانده است).

پس نه حکمش را بر گرداننده‌ای است و نه قضا و فیصله‌اش را بازدارنده‌ای. یعنی: تو ای مریم! ناگزیری که به این انتخاب الهی برای خویش و بر آنچه که به دنبال آن از افترای مفتریان و آزار آزاردهندگان پیش خواهد آمد، صبر کنی.

فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَّتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿۲۲﴾

پس مریم (از دمیدن فرشته) به او (عیسی) باردار شد و به سبب آن حمل دور از مردم کناره شد. (۲۲)

در تفسیر «تفسیر انوار القرآن» می‌نویسد: یعنی: جبرئیل علیه السلام در چاک پیراهن مریم، دمید و اثر دمیدنش به شکم مریم، رسید آن‌گاه او به عیسی علیه السلام باردار شد. مفسر دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر المیسر می‌نویسد: بعد از آنکه جبرئیل در چاک گریبان مریم دمید و دم وی به رحمش رسید، مریم حامله شد و به جایی دور از چشم مردم رفت.

مفسران در این بابت می‌افزایند: جبرئیل در آستین بالاپوش مریم دمید و نفخ وارد بدن مریم شده و سبب حامله دار شدن مریم گشت. معنی آیه چنین است: مریم پاکدامن چنین حامله دار شد و در همان حال که جنین را در شکم داشت از بیم این که مورد طعنه و عیبجویی باردار شدن قرار نگیرد گوشه‌ی عزلت و دوری از خانواده را برگزید. (تفسیر صفوة النفاسیر، شیخ صابونی).

در برخی از اوقات حالات طوری پیش می آید که : انسان های پاک باید به خاطر دور ماندن از تهمت مردم، از مردم و مجتمع مردمی باید فاصله گیرند . به همین دلیل بعد از اینکه مریم (از دمیدن فرشته) حمل گرفت ، به سبب آن حمل از مدم کناره شد.

**فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا
مَنْسِيًّا ﴿٢٣﴾**

آن گاه درد زاییدن، او را به ناچار به جانب درخت خرما کشانید؛ [در آن حال] گفت: ای کاش پیش از این مرده بودم و یکباره از یادها فراموش شده بودم. (۲۳)

یعنی بعد از اینکه شدت درد زایمان در او شدت یافت ، او مجبور شد تا به تنه‌ی درخت خشکیده خرما پناه ببرد تا در موقع تولد نوزاد به آن تکیه دهد.

« قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا » و او از بیم اتهام مردم گفت: ای کاش پیش از امروز مرده بودم و اصلاً زنده به دنیا نیامده بودم، کاش شناخته شده نبوده و به یاد آورده نمی‌شدم و کسی نمی‌دانست که من کیستم. ای کاش! شخص ناقابل و ناشناخته‌ای بودم. (این نظر قتاده است و ابن عباس گفته است: كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا یعنی ای کاش! خلق نمی‌شدم و چیزی نبودم.)

کاش: «نَسِيًّا: چیز ناقابل فراموش شده‌ای» می‌بودم و از خاطره‌ها محوه می‌شدم «نَسِيًّا»: پوشاکی است که برای جلوگیری از پخش شدن خون حیض مورد استفاده قرار می‌گیرد، و بعد از آن به دور انداخته می‌شود و به فراموشی سپرده می‌شود.

ابن کثیر گفته است: مریم می‌دانست که به سبب تولد این نوزاد از او بازخواست و امتحان و آزمایش به عمل می‌آید، از این رو آرزوی مرگ کرد؛ چون می‌دانست مردم سخنان او را تصدیق نمی‌کنند و بعد از این که مدت‌ها پارسا و عابد بوده است، اینک او را پست و زناکار می‌دانند، از این رو چنان گفت. (مختصر ابن کثیر ۴۴۸/۲).

یاد وشوق مرگ :

در حدیثی از حضرت ابوهریره روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: ای مردم ! مرگ را یاد کنید و به یاد داشته باشید که لذت های دنیوی را ختم میکند. (جامعه الترمذی ، سنن ابن ماجه ، معارف الحدیث).

همچنان در حدیثی دیگری از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که تحفه مؤمن مرگ است (شعب الایمان للبيهقي ، معرف الحدیث).

آرزوی مرگ و ممانعت از طلب آن:

از حضرت انس رضی الله تعالی عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: کسی از شما بخاطر تکلیف و غم تقاضای مرگ را نکند و نه دعا نماید و اگر مجبور شدید این گونه بگوئید: « اللهم احببني ما كانت الحيوة خيراً وتوفني اذا كانت او فاة خيراً لي » (ای پروردگار اگر حیات طیبه نصیب من باشد من را زنده دار و اگر مرگ برایم بهتر باشد از دنیا خلاصم کن (صحیح بخاری ، مسلم ، حصن حصین ، معارف الحدیث).

فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٤﴾

پس (فرشته) از جانب پائین او ندا داد که اندوهگین مشو، چون پروردگارت زیر [پای] تو چشمه آبی پدید را جاری ساخته است. (۲۴)

«فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي»: واقعاً هم الهامات غیبی، راهگشای انسان در وقت اضطرابات است. فرشته از زیر تنه‌ی نخل او را صدا زد. یعنی: چون جبرئیل علیه السلام این سخن مریم، را شنید، و (جبرئیل) که از زیر آن تل یا در زیر آن درخت خرما بود، وی را صدا زد (و گفت که از تنهائی و نبودن خوردنی و نوشیدنی، و از این که مردم چه خواهند گفت) غمگین و تشویش مه داشته باش. پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است).

«أَلَّا تَحْزَنِي»: اندوهگین مشو، واقعاً هم برای یک زن پاکدامن، غمی به اندازه‌ی غم تهمت بی‌عفتی نیست که به آن متهم شود.

برخی از مفسران در تفاسیر خویش می‌نویسند: «نَادَاهَا»: او را صدا زد. فاعل جبرئیل است، اما سیاق آیات نشان می‌دهد که منادی، عیسی علیه السلام بوده است که از درون شکم، مادر خود را ندا داده است. تا مادر سخن او را بشنود و باور کند و بعد با خاطری آسوده به مردم بگوید که پاکدامنی مرا از نوزاد در گهواره بپرسید.

«تَحْتِكَ»: زیرین و پائین تو.

«سَرِيًّا»: چشمه. رودخانه کوچک. پیدایش این آب، نخستین نشانه دالّ بر پاکی و کرامت مریم بود. از ماده (سَري، يَسْري). انسان والامقام که مراد عیسی است. یا از ماده (سَرا، يَسْرو).

«قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»: خداوند پائین‌تر از مکان تو چشمه‌ای یا رودخانه‌ای پدیدار کرده است. خداوند از تو بزرگواری را به وجود می‌آورد. («ترجمه معانی قرآن».)

«قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»: خدایت جویباری کوچک را در پیش پایت جاری کرده است. ابن عباس گفته است: جبرئیل پا به زمین زد و چشمه‌ی آبی زلال و صفای جوشید و جویباری جاری گشت.

سَري: جوی آب کوچکی است که خدای متعال برای دفع تشنگی مریم برایش جاری کرد تا از آن بیاشامد. پیدایش این آب، اولین نشانه دالّ بر پاکی و کرامت مریم بود. از ماده (سَري، يَسْري). انسان والامقام که هدف از آن عیسی است، زیرا به مردان بزرگ و باعظمت، سَري می‌گویند.

سید قطب مفسر تفسیر فی ظلال قرآن در تفسیر خویش می‌نویسد: (عیسی) از پائین او، وی را صدا زد (و گفت که از تنهائی و نبودن خوردنی و نوشیدنی، و از این که مردم چه خواهند گفت) غمگین مباش. پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است). تنه خرمابن را بجنیان و بتکان، تا خرمای نارس دست‌چینی بر تو فرو افتد. پس (از این خرمای شیرین) بخور و (از آن آب گوارا) بیاشام و (به این فرزند دل‌بند و معجزه خداوند) چشم را روشن دار، و هرگاه کسی را دیدی (و در این زمینه از تو توضیح خواست با اشاره بدو بفهمان و) بگو: که من برای خدای مهربان روزه (ی سکوت و خودداری از گفتار) نذر کرده‌ام، و به همین دلیل امروز با انسانی سخن نمی‌گویم.

خدا را! کودکی که هم اینک متولد گردیده است از زیر او، وی را فریاد می‌دارد، و دل او را اطمینان می‌بخشد، و او را با پروردگارش اتصال و ارتباط می‌دهد، و وی را به خوردنی و نوشیدنی خود رهنمود می‌سازد، و حجت و برهان بدو می‌آموزد! به او می‌گوید:

غمگن مباش. «قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا»: پروردگارت پائین (تر از) تو چشمه‌ای پدید آورده است (و روانش کرده است).

خدا تو را فراموش نکرده است و به ترک تو نگفته است. بلکه زیر پاهایت جویباری را جاری کرده است - ارجح این است که این جویبار همین لحظه از چشمه‌ای برجوشیده است و روان گردیده است. یا هم اینک از محل سیلابی در کوهسار برجوشانده است - (این درخت خرما بونی را که بر آن تکیه زده‌ای بجنان و بتکان تا خرما ی نورس دست‌چینی بر تو فرو افتد. این خوراک و آن نوشیدنی تو است. خوراک شیرینی که مناسب حال زن زائو است. خرما از جمله بهترین خوراکیهای زنان زائو است.

«فَكُلِي وَاشْرَبِي»: پس (از این خرما ی شیرین) بخور و (از آن آب گوارا) بیاشام. نوش جان و سلامت باد.

«وَقَرِّي عَيْنًا»: چشم را روشن دار، و شاد باش. قلبت را آرام بساز. هر وقت با کسی

روبرو شدی با ایما و اشاره بدو اعلان کن که تو برای خداوند مهربان روزه سکوت گرفته‌ای و برای پرستش او گوشه‌گیری گزیده‌ای. و به پرستش کسی اصلاً جواب هم مده.

وَهْزِي إِلَيْكَ بِجَذَعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا ﴿٢٥﴾

و تنه درخت خرما را به طرف خود [بگیر و] بتکان بر تو خرما ی تازه می ریزد. (۲۵) یعنی شاخه‌ی نخل را تکان بده. «تُسَاقِطُ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا» رطب خوشمزه و تازه و آبدار بر تو فرو می‌ریزد. فحوا ی آیه مبارکه می‌رساند که: این آیه به بر کارگیری اسباب در طلب رزق دلالت دارد.

انسان در سخت‌ترین شرایط نیز باید برای کسب روزی تلاش ورزد. آرامش، بر تغذیه مقدم است. «أَلَّا تَحْزَنِي رُطْبًا جَنِيًّا»: زیرا انسان مضطرب، بهترین غذاها را نیز میل ندارد.

مفسران گفته‌اند: بعد از این که آب شیرین و گوارا را دید، برای این که معجزه‌ی زنده کردن شاخه‌ی خشکیده‌ی نخل را به او نشان دهد، به او دستور داد شاخه‌ی خشکیده را تکان بدهد، تا درد زایمانش آرام بشود و بداند که این امر کرامتی است از جانب خدا. رطب جنی: خرما ی تازه‌ای است که آماده چیدن باشد. یعنی: بر تو رطب تازه پاکیزه می‌ریزند. «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل زنان هنگام زایمان و پس از آن نیاز به آرامش، آب و غذای مناسب دارند که در این آیات بدان اشاره شده است.

غذای مورد سفارش قرآن و روایات برای زنی که وضع حمل کرده است، خرما ی تازه است.

عمر وین میمون می‌گوید: «برای زنان در حال نفاس (زایمان) چیزی بهتر از رطب نیست». در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی اله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «عمه خود درخت خرما را گرامی بدارید زیرا درخت خرما از همان گلی آفریده شد که آدم علیه السلام از آن آفریده شد...».

در تفسیر «تفسیر انوار القرآن» آمده است:

بلی! مریم، قبل از ولادت عیسی بی کسب و کار از سوی حق تعالی روزی پاک بهشتی داده می‌شد و این گرامیداشت و تجلیلی مخصوص برایش بود اما چون عیسی علیه السلام را به دنیا آورد، مأمور به تکاندن درخت خرما شد. علما در توجیه این امر

گفته‌اند: مریم قبل از ولادت عیسی علیهم السلام تماماً مشغول عبادت حق بود اما بعد از ولادت، دل وی به دوستی عیسی علیه السلام نیز مشغول شد، از این جهت به کسب و تلاش در جهت به‌دست آوردن روزی مأمور گشت.

علما با این آیه استدلال کرده‌اند بر این‌که: هرچند فراهم آمدن رزق حتمی است ولی خداوند متعال آن را به سعی و تلاش خود انسان وابسته ساخته است زیرا کسب و کار، سنت خداوند متعال در بندگانش می‌باشد و این سنت با توکل در تضاد و تعارض نیست زیرا توکل بعد از توسل به اسباب است.

فَكُلِّي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَأَمَّا تَرِينٌ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقَوْلِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنْسِيًّا ﴿٢٦﴾

پس بخور و بنوش و چشم را روشن و آسوده دار. پس اگر کسی از انسان را دیدی، بگو: من برای پروردگار مهربان روزه نذر کرده‌ام بنابراین امروز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت. (۲۶)

از خرمای تازه بخور، از آب شفاف و شیرین بنوش. « وَ قَرِّي عَيْنًا » و خاطرت را به پسرت خوش و دیده به وی روشن و روحت را آرام دار.

«فَأَمَّا تَرِينٌ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا»: و اگر کسی از انسان‌ها را دیدی و از تو در مورد نوزاد سؤال کرد، «فَقَوْلِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» من برای طاعت حق تعالی روزه سکوت نذر کرده‌ام که ساکت و بی‌صدا بمانم. «فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ أَنْسِيًّا» از این رو با هیچ بشری مطلقاً سخن نخواهم گفت: به او امر شد زبان را در کام نگه دارد و سخن نگوید تا فرزندش او را کفایت کند و دلیل و معجزه‌ی آشکار بشود.

روزه سکوت مریم:

باید گفت که: روزه سکوت قبل از دین مقدس اسلام بحیث عبادت بشمار می‌رفت و کسیکه از سخن گفتن روزه بگیرد، و از صبح تا شام با کسی صحبت نکند، ولی به آمدن دین مقدس اسلام این عبادت منسوخ گردید.

دین مقدس اسلام به پیروان خویش هدایت فرمود که تنها از گفتار بد و دشنام و فحاشی و دروغ و غیبت پرهیز گزینند، ترک عموم گفتگو در اسلام عبادتی نیست، لذا نذر کردن به آن هم جایز نمی‌باشد.

در حدیثی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «لَا يُتَمَّ بَعْدَ اخْتِلَامٍ، وَلَا صُمَاتٍ يَوْمَ إِلَى اللَّيْلِ»: «پس از بلوغ، یتیمی نیست و سکوت کردن از صبح تا غروب روا نمی‌باشد» رواه أبو داود والبيهقي في السنن الكبرى وصححه الألبانی.

اول اینکه وقتی کسی به بلوغ برسد، یتیم محسوب نمی‌شود. دوم اینکه در جاهلیت با سکوت کردن الله متعال را عبادت می‌کردند؛ چنانکه همه ی روز را سکوت می‌کردند و تا غروب آفتاب سخن نمی‌گفتند؛ رسول الله صلی الله علیه وسلم مسلمانان را از اینکار نهی می‌کند؛ چون باعث ترک تسبیح و تهلیل و تحمید و امر به معروف و نهی از منکر و قرائت قرآن و عبادات زبانی دیگر می‌شود؛ علاوه بر اینکه عمل دوران جاهلیت است؛ به همین دلیل از آن نهی کرده است.

اگر احياناً شخص به اين مطلب، به عنوان حکمی از احکام اسلام ملتزم شود، بدعت در دين ايجاد کرده است که قطعاً مرتکب حرام شده است. لذا در حرمت اين حکم، بين فقهاء اجماع است و روايات متعددی در اين باره نيز رسیده است.

از ظاهر آيه 26 سوره مريم چنين معلوم می گردد که مريم به خاطر مصلحتی مامور به سکوت بود و به فرمان خدا از سخن گفتن در اين مدت خاص خودداری می کرد تا نوزادش عیسی، لب به سخن بگشاید و از پاکی او دفاع کند که اين از هر جهت مؤثرتر بود. اما از تعبیر آيه چنين برمی آید که نذر سکوت برای آن قوم و جمعیت، کار شناخته شده ای بود، به همین دليل اين کار را بر او ایراد نگرفتند.

برخی از مفسران در مورد روزه سکوت حضرت مريم می نويسد که: روزهی سکوت حضرت مريم در برابر مردم، يا برای اين بود که آنان ظرفيت جواب را نداشتند، يا گفتگوی با آنان، تأثیر منفی به دنبال داشت و يا در ادامه می پاسخ و سخن گفتن، سوالات و بهانه های ديگری را مطرح می کردند. والله اعلم

فَأَنْتَ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٢٧﴾

آن گاه نوزاد را در حالی که [در آغوشش] حمل می کرد، نزد قومش آورد. گفتند: ای مريم! به راستی که تو کاری شگفت [و بی سابقه و ناپسندی] مرتکب شده ای. (۲۷) «تَحْمِلُهُ»: در حالی که او را برداشته بود.

فرياً: کار زشت و ناپسند و عجيب و نادری که همانا به دنيا آوردن فرزندی بی پدر در دنيا می باشد..

با تأسف باید که: درزياتر از موارد قضاوت های مردم معمولاً عجولانه و براساس قرائن ظاهری صورت می پذيرد، نه بر اساس واقعيت ها. «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا» (با دیدن نوزادی همراه مريم، به بدی او حکم کردند).

يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا ﴿٢٨﴾

ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود و نه مادرت بدکاره بود [اين طفل را از کجا آورده ای؟] (۲۸)

مردم در خطاب به مريم گفتند: ای خواهر مرد صالح هارون! پدرت شخص گنه کاری نبود که مرتکب فحشا شود.

« وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا »: و مادرت نيز بدکاره ای نبود تا زنا نمايد. پس چگونه اين عمل زشت از تو سر زده است در حالی که از خانواده ی پاک و مشهور به نيکی و صلاح و عبادت برخاسته ای؟

قتاده گفته است: هارون مردی صالح در میان بنی اسرائيل بود و به نيکی و کثرت عبادت شهرت داشت و مريم را به او تشبیه کردند. (طبری ۱۶/۷۷).

اين هارونی که مريم را به او تشبیه کردند، برادر حضرت موسی نيست؛ زیرا فاصله ی بين آن دو بيش از یک هزار سال است. و سهیلی گفته است: هارون یکی از پارسایان مجتهد بنی اسرائيل بود، و از لحاظ تلاش و جدیت در عبادت، مريم به او تشبیه شده است. و هارون بن عمران برادر حضرت موسی نبود؛ زیرا فاصله ی زمانی بين آنها بسيار زياد بود. (مختصر ابن کثير ۲/۴۵۰).

در حديث شريف به روايت مغیره بن شعبه (رض) آمده است که گفت: «رسول الله صلی الله عليه وسلم مرا به سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری بودند] به من

گفتند: بنگر که شما در قرآن خود می‌خوانید: «يَا حَتَّ هُرُونَ» [مریم: 28] در حالی که موسی علیه السلام سالیان سال قبل از عیسی علیه السلام زندگی می‌کرد؟! راوی می‌گوید: پس چون بازگشتم، این سخن‌شان را با رسول الله صلی الله علیه وسلم در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم در آن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران و صالحان پیشین نامگذاری می‌کردند، یعنی شیوه و عادتشان چنین بود؟...».

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿٢٩﴾

[مریم] به سوی [عیسی] اشاره کرد (که از او پرسید) گفتند چگونه با کسی که در گهواره [و] کودک است سخن بگوییم. (۲۹)

«فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ»: مریم با آن‌ها سخن نگفت او فقط به اشاره اکتفا کرد و به پسرش عیسی که کودکی در گهواره بود اشاره کرد تا از وی سؤال نمایند. زیرا برای خداوند متعال روزه سکوت نذر کرده بود.

«قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا»: با تعجب گفتند: چگونه با این کودک خرد سال، شیر خورو گهواره‌ای که در قنناق است و از پستان مادر تغذیه می‌کند که: نه سخن گفته می‌تواند و نه حرف‌های ما را می‌فهمد، سخن بگوییم؟!]

امام فخر رازی فرموده است: روایت شده است که حضرت عیسی علیه السلام در حالیکه مصروف نوشیدن شیر بود، زمانیکه سخنان آنها را شنید، پستان مادر را رها کرد و به آنها رو کرد و با آنها به صحبت پرداخت. آنگاه زبان به گفتن نگشود تا به سن زبان باز کردن اطفال رسید. (تفسیر کبیر ۲۱/۲۰۸).

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾

نوزاد [از میان گهواره به سخن درآمده و] گفت من بنده خداوندم که به من کتاب آسمانی داده است و مرا پیامبر انتخاب نموده است. (۳۰)

عیسی علیه السلام در جواب پرسش مردم در حالیکه در گهواره اش شیر می‌خورد، لب به سخن گشود و گفت: من بنده الله هستم؛ که با قدرت بی‌نهایت خود مرا بدون پدر خلق کرده است. واقعاً زمانیکه پروردگار با عظمت بخواهد؛ کودکی را در گهواره به سخن می‌آورد، و شایعات و فتنه‌ها را خاموش می‌سازد.

در معرفی خود، قبل از هر چیز مُهر بندگی خدا را بر خود بزنیم که این، بزرگترین افتخار است.

ملاحظه می‌شود که: حضرت عیسی اولین سخنی که به آن نطق کرد، اعتراف به عبودیت خداوند بزرگ بود تا به نصاری اعلام کند که آنان در آنچه که بعد از ربوبیت به وی نسبت خواهند داد، گمراهند. واقعاً هم بندگی خدا سرچشمه‌ی همه‌ی فیوضات الهی است.

« آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا»: حکم خدا چنان جاری شده است که انجیل را به من عطا فرماید و مرا پیامبر قرار دهد. او چنین مقدر کرده است که انجیل را بر من نازل کند و مرا برای بنی اسرائیل پیامبری قرار دهد.

خداوند متعال در ازل برایم مقدر کرده که پیامبری دارای کتاب باشم. و کتابش انجیل است «و مرا پیامبر ساخته است» یعنی: به نبوتم و به دادن کتاب برایم حکم کرده است. گفتی است که عیسی علیه السلام در این حال کودکی نه پیامبر بود و نه بر وی کتاب نازل شده بود بلکه او از امر یقینی‌ای خبر می‌داد که وقوعش در آینده حتمی بود.

به منظور افاده‌ی تحقق آن به لفظ ماضی بیان شده است؛ زیرا خدا در ازل به هر چه حکم کرده باشد، حتماً تحقق می‌پذیرد.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾

و هر جا که باشم، مرا مبارک گردانیده است. و تا وقتی که زنده باشم، مرا به نماز و زکات سفارش فرموده است. (۳۱)

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر آیه مبارکه می نویسد: از این رو خیرم بسیار و منفعتم عام و همگانی است؛ من نافع‌ترین مردم در علم و حلم و حکمت هستم، و تا زنده‌ام پروردگارم مرا به بر پاداشت نماز و پایبندی به اوقات آن و به دادن زکات سفارش کرده است زیرا نماز پاکی روح و زکات پاکی مال است.

- قابل یاد دهانی است که نماز از جمله عباداتی است که «ما دُمْتُ حَيًّا» و در طول عمر تعطیل شدنی نمی باشد.

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾

و (همچنان) به نیک رفتاری با مادرم مرا سفارش نموده و مرا متکبر و سرکش و بدبخت نگردانیده است. (۳۲)

نیکی کردن به مادر، از اخلاق انبیاست، واقعاً شخصیکه به مادرش بی مهری و بی محبتی کند، یقین کامل داشته باشید که به مردم نیز رحم نخواهد کرد. خداوند متعال در آیه مبارکه با زیبایی خاصی می فرماید: «وَبَرًّا بِوَالِدَتِي» و مرا برای مادرم مطیع و فرمانبردار، مشفق و مهربان قرار داده «وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا» و انسانی زورگو، متکبر، درشتخو و نافرمان خود نگردانیده بلکه مرا انسانی شایسته و پرهیزگار قرار داده است.

«جَبَّارًا»: گردنکش زورگو و شقی: بدبخت نافرمان در برابر پروردگار است. یا شقی: به معنی نا امید، یا عاق و نفرین شده مادر است.

برخی از سلف گفته‌اند: هیچ کسی را عاق پدر و مادر نمی‌یابید مگر این‌که گردنکش، نافرمان حق تعالی و بدبخت می‌باشد. تفسیر نور «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرم‌دل

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾

و سلام بر من، روزی که تولد شده‌ام و روزی که می‌میرم و روزی که دوباره زنده می‌شوم. (۳۳)

یعنی: بر من در روزی که متولد شدم سلامتی مقدر شده بود زیرا شیطان در آن وقت به من هیچ آسیبی نرسانید و بر من در هنگام مرگم نیز سلامتی مقدر است زیرا حق تعالی در آن هنگام مرا گمراه نمی‌سازد و مرا به حق و صدق ناطق می‌گرداند و بر من در هنگام برانگیختن مجددم نیز سلامتی است زیرا در آن روز از هول و هراس محشر در امان هستم. پس این مجموعاً نه موضوع بود که عیسی علیه السلام آن را در آغوش مادرش اعلام کرد.

مالک بن انس (رض) می فرماید: «چه قدر سخت است این آیات بر معتقدان به عقیده قدر (قدریه) زیرا عیسی علیه السلام از همه اموری که در باره وی در گذشته و آینده حکم شده است خبر داد، درحالی‌که قدریه می‌گویند: بنده خالق افعال خویش است!».

مفسر تفسیر صفوای التفاسیر می نویسد: وقتی مسیح طفلی شیرخوار بود و به زبان آمد چنین گفت و بندگی خود را برای خدا این چنین اعلام می‌دارد. پس به عکس گمان نصاری

او خدا نیست و فرزند خدا نیست و سوم سه گانه هم نیست. بلکه بنده و پیامبر است، و مانند دیگر افراد بشر زندگی می‌کند و مرگ او را می‌برد، خدا او را بدون پدر از مادر خلق کرده است تا دلیل بر قدرت آشکار خدا باشد. از این رو بدون فاصله فرموده است:

جماعت قدریه:

قدریه گروه است که منکر قدر الهی هستند و معتقدند که انسان هر آنچه می‌کند خدای متعال دخالتی در آن ندارد، و تا زمانی که فعلی بوقوع نپیوندد خداوند از آن آگاه نمی‌شود، یعنی علم الهی را نسبت به افعال قبل از وقوع آن منکر هستند، و می‌گویند: خداوند افعال را مقدر نکرده و افعال انسانها را خلق نکرده و اصلاً او قدرتی بر آن ندارد! درحالی که الله متعال می‌فرماید: « وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ » (صافات 96). یعنی: «خداوند هم شما را آفریده و هم آنچه انجام می‌دهید».

که بر طبق این آیه اهل سنت معتقدند: انسان و افعال او هر دو مخلوق خدا هستند، یعنی خدا هم انسان را خلق کرده و هم افعال وی را، در حقیقت انسان کسب کننده افعالش است. قدرت خداوند بر هر چیزی، موضوعی است که قدریه به طور کلی آن را تکذیب می‌کند به گونه‌ای که معتقدند که خداوند افعال بندگان را خلق نکرده و آن را از دایره قدرت و آفرینش خدا خارج ساخته‌اند. قدری که قرآن و سنت و اجماع بدون شک بر آن دلالت دارند و قدری که قدریه آن را انکار نموده‌اند، قدری است که خداوند برای بندگان تقدیر نموده و اندازه‌های مشخص آنها را مقرر فرموده است.

در مورد اینکه چرا به این گروه قدریه گفته می‌شود؟
در این مورد دو نظریه وجود دارد:

- چون منکر قدر الهی هستند. (شرح صحیح مسلم؛ نووی).
- چون معتقدند که انسان بر افعال خود قدرت دارند.

اولین کسی که در مورد قدر سخن گفت شخصی بنام «معبد بن خالد الجهنی» بود، او در آخر حیات صحابه این نظریه را ترویج داد. از امام اوزاعی روایت شده که گفت: «اولین کسی که در مورد قدر سخن گفت؛ مردی از اهل عراق بود که به وی سوسن [یا سنسویه] می‌گفتند، سوسن یک نصرانی بود که اسلام آورد سپس دوباره به دینش بازگشت و معبد جهنی عقیده قدر را از وی گرفت، و غیلان دمشقی نیز از معبد آموخت». (لالکائی در «شرح اصول» صفحه 750).

خوانندگان محترم!

در آیات (34 الی 40) در باره اختلاف نظر پیروان دین مسیح در شأن عیسی علیهم السلام بحث بعمل می‌آید.

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٣٤﴾

این است (اوصاف) عیسی پسر مریم، سخن راست و درست که ایشان (اهل کتاب) در آن شک می‌کنند. (۳۴)

این کس که الله متعال از وی خبر داده، حقیقتاً و یقیناً همان عیسی پسر مریم است؛ این همان داستان درست و صحیح وی است نه آنگونه که یهود و نصاری اباطیل و افتراهایی را در مورد وی ادعا می‌کنند.

خواننده محترم!

در چند آیه‌ای که گذشت، عیسی علیه السلام با هفت صفت برجسته و دو برنامه

معرفی شده است؛ اما صفات برجسته‌ی او عبارتند از:

- بنده‌ی خدا بودن. «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ»
 - آوردن کتاب آسمانی. «آتَانِي الْكِتَابَ»
 - پیامبری. «وَجَعَلَنِي نَبِيًّا»
 - مبارك بودن. «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا»
 - نیکی به مادر. «وَبِرًّا بِوَالِدَتِي»
 - جبار و شقی نبودن. «لَمْ يَجْعَلَنِي جَبَّارًا شَقِيًّا»
 - متواضع، حق شناس و سعادتمند بودن. وَ السَّلَامُ عَلَيَّ...
- و اما دو برنامه‌ی عیسی، یکی نماز و دیگری زکات است. این آیه می‌فرماید: سخن درست درباره‌ی عیسی همان است که گفتیم. «ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ» خداوند در قرآن، بارها مسیحیان را منحرف و عقاید آنان را درباره‌ی حضرت عیسی باطل دانسته است، چنانکه در آیه 73 سوره مائده: «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» و آیه 30 / سوره توبه: «وَقَالَتِ الْنَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» از آنان انتقاد کرده است، اما در اینجا با بیان سیمای واقعی حضرت عیسی علیه السلام، راه صحیح را در مقابل راه باطل نشان می‌دهد.

برای تحقق اراده‌ی خداوند، هیچ‌گونه لفظی، حتی به لفظ «كُنْ» نیازی نیست، ولی خداوند برای فهم ما اراده‌ی خود را در این قالب بیان کرده است. خداوند قادر مطلق است و در آفریدن نیازی به اسباب ندارد و قدرت بی‌نهایت او، دلیل منزّه بودن او از عجز و ناتوانی، و اختیار کردن فرزند است.

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾

الله را سزاوار نیست که فرزندی گیرد، او پاک و منزّه است (از تهمت‌های ناروا)، چون کاری را اراده کند، همین قدر به آن می‌گوید موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود! (۳۵)

در آیه مبارکه آمده است: شأن خداوند متعال با فرزند داشتن سازگار نیست بناً خدای متعال را نسزد و برایش صحیح و مناسب نیست که برای خود از خلقتش فرزندی بر گیرد، او از این نسبت والا و منزّه است. یعنی: درست و سزاوار نیست که حق تعالی صاحب فرزند باشد «منزه است او» و مقدس است از این سخن و از این نسبت نادرست. «إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»: وقتی امری را مقدر و اراده کند و به آن حکم و دستور بدهد، می‌گوید بشو، فوراً می‌شود و به هیچ‌گونه تلاش و کوشش و زحمتی نیاز ندارد. چنین خدایی چگونه باید دارای فرزند باشد؟

باید گفت که: نه تنها عیسی علیه السلام بدون داشتن پدر و آدم علیه السلام بدون داشتن پدر و مادر خلق می‌شوند، بلکه هر چیزی به اراده‌ی خدا ایجاد می‌شود. میان خواست الله و تحقق اشیا، فاصله‌ای نیست.

مفسران گفته‌اند: این عبارت دلیل است برای ما سبق. آنگاه گفته است: ناتوان فرزند اختیار می‌کند، ضعیف و نیازمندی که توانایی چیزی را ندارد، چنین موجودی فرزند اختیار می‌کند. ولی خداوند توانایی که به هر چیز بگوید «بشو فوراً می‌شود» احتیاج به داشتن فرزند ندارد. وانسان که خدا او را با لفظ «كن» به وجود آورده است، فرزند

نامیده نمی‌شود بلکه بنده‌ی او می‌باشد. بدین ترتیب با دلایل روشن و قطعی آنان را ملزم و نیز آنها را سرزنش می‌کند.

خداوند هیچ گونه فرزندی ندارد. «مِنْ وَآلِدٍ» (برخلاف بعضی‌ها که ملائکه را دختران خدا، یا عیسی را پسر خدا می‌پنداشتند).

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾

و در حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را بپرستید این است راه راست. (۳۶)

از جمله مطالبی که حضرت عیسی در گهواره با قوم خود در میان نهاد این بود که خدا پروردگار او و آنها می‌باشد. پس باید فقط او را به تنهایی پرستش کنند و این همان آیین و دین مستقیمی است که کجی در آن وجود ندارد.

همچنین عیسی به بنی‌اسرائیل گفت: تنها خدا را به یگانگی پرستید و چیزی را به وی شریک نیاورید، زیرا پروردگار من و شما فقط اوست، برای ما جز او پروردگاری نیست؛ این همان روش پایدار و راه راست است و غیر آن هرچه هست باطل و گمراهی است.

همچنان در سوره مبارکه در قصه حضرت عیسی علیه السلام خواندیم که در قدم اول وی خود را به معرفی می‌گیرد و می‌فرماید: من بنده‌ی خدایم، «إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ» (آیه 30 مریم) اولین دستوری که دریافت کرد درباره‌ی نماز و عبادت بود، «وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ» (آیه 31 مریم) و اولین برنامه‌ای را هم که اعلام کرد پرستش و عبادت خداوند بود. «فَاعْبُدُوهُ» (آیه 36 مریم).

اصرار حضرت مسیح بر یکتاپرستی و تأکید بر اینکه راه مستقیم همین است و بس، جوابی است به طرفداران تثلیث و دیگران. (طوری‌که مشابه این آیه، در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی 51 و سوره‌ی زخرف آیه‌ی 64 نیز آمده است).

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾

ولی گروه‌هایی از میان آنان [درباره عیسی] اختلاف کردند، پس وای بر کسانی که [با افراط در شأن عیسی] کافر شدند از حضور در روزی بزرگ (رستاخیز). (۳۷)

«فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ»: اما طوایف مختلف بنی‌اسرائیل در مورد عیسی به اختلاف پرداخته و به صورت احزابی متفرق در آمده‌اند، از جمله بعضی از آنها گمان بردند که حضرت عیسی پسر خداست مانند «نسطوریه»، یا او سومین سه خداست العیاذ بالله، یا او خود، خداست!! مانند فرقه‌ی «یعقوبیه» و فرقه‌ی «تثلیث قائل شدند، همچنان یهود به دشمنی با وی پرداخته گفتند: او ساحر، یا پسر یوسف نجار است. «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» «پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ» و آنچه که در آن از حساب و عقاب به جریان می‌افتد! که این روز، روز قیامت روز حساب و جزا است.

نسطوریان:

که از پیروان نسطوریوس (نیمه اول قرن 5 میلادی) کشیش اهل شامی اهل «ژرمان کن» در شمال سوریه بودند و اعتقاد داشتند که در حضرت مسیح دو شخصیت و دو طبیعت وجود دارد انسانی و آسمانی، اما کشیش دیگر در صومعه نزدیک قسطنطنیه معتقد بود که در حضرت مسیح (ع) دو طبیعت ولی یک شخصیت موجود است. پیروان این فرقه را اونیکانیسم بعدها منو فیزیسم نامیدند. آن‌ها بر این باور بودند که دو طیف ربانی و

انسانی مسیح با یکدیگر عجین شده و طبیعت واحدی را تشکیل داده است و بعدها گفتند که در مسیح (ع) یک طبیعت و یک شخصیت است.

یعقوبیان:

پیروان دیگر از روحانیون مسیحی به نام یعقوب مارادیوس بودند. اینان درباره طبیعت و انسانی مسیح معتقدات خاصی داشته اند. دسته ای از آن ها که در سوریه و شمال عراق ساکن بودند، یعقوبی و آن هایی که در مصر و حبشه (اتیوپی) سکونت داشتند قبطی می نامیدند.

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

آنان روزی که به سوی ما می آیند [نسبت به حقایق] چه شنوا و چه بینا می شوند، ولی این ظالمان امروز در گمراهی آشکاری قرار دارند. (۳۸)

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٩﴾

و آنان را که (اکنون) در غفلت به سر می برند، از روز حسرت و پشیمانی بترسان، وقتی که کار به انجام رسانیده می شود و آنان ایمان نمی آورند. (۳۹)

کلید و عامل همه بدبختی ها، غفلت است. از جمله غفلت از خداوند، غفلت از معاد، غفلت از آثار و پیامدهای گناه، غفلت از توطئه ها، غفلت از محرومان، غفلت از تاریخ و سنت های آن و غفلت از جوانی و استعدادها و زمینه های رشد.

«وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ» یکی از وظایف انبیاء، انذار است. در این آیه مبارکه آمده است

که: ای پیامبر! و مردم را از روز حسرت روز رستاخیز بترسان و برحذر بدار؛

«يَوْمَ الْحَسْرَةِ»: روز قیامت است که هنگام پشیمان شدن و فسوسا و دریغا گفتن است و آه کشیدن و تأسف خوردن که: نکرديم کاري که امروز ما را به کار آيد.

ويَوْمَ الْحَسْرَةِ:

آن روز را از این جهت یوم الحسرة می نامند که: تحسراهل جهنم از آن، ظاهر است، که اگر آنان مؤمن صالح می بودند، مستحق بهشت قرار می گرفتند، در حالیکه الان در عذاب جهنم گرفتاراند، و اهل جنت هم به یک نوع حسرت مبتلا می باشند، چنان که طبرانی و ابو یعلی به روایت حضرت معاذ این حدیث را روایت کرده اند، که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند که اهل جنت بر هیچ چیزی تحسر نمی خورند، به جز این که، کمی از اوقات شان بدون از ذکر الله گذشته است، و بغوی به روایت از ابو هریره نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده که: هر مرده به ندامت و حسرت مبنی بر چه چیز می باشد، آن جناب صلی الله علیه وسلم فرمودند، که نیکو کاران بر این حسرت می خورند که چرا بیشتر نیکی به جا نیاوردند، تا که به در جات بیشتری در بهشت نایل می آمدند، و بدکاران بر این تحسر می خورند که چرا از بد کاری خود باز نیامدند. (تفسیر مظهری).

«إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ» از آن روزی که کار دنیا پایان می گیرد (انعام/ آیه 31 و زمر/ آیه

56). آن گاه که به حساب همگان رسیدگی می گردد و نیکان رهسپار بهشت و بدان

رهسپار دوزخ می شوند.

آن روزی که محکمه عدل الهی انعقاد می یابد و مردم مورد حساب قرار می گیرند فرمان الله متعال درباره ی مردم صادر شده است؛ گروهی به جنت و جمعی به دوزخ راهی می شوند. در نتیجه سعادت مندان پاداش یافته و شقاوت مندان به کیفر می رسند. بناً تا که می توانید،

سعی بلیغ به خرچ دهید تا هر عمل خیری که توانمندی اجرا آنرا دارید در دنیا انجام دهید زیرا در روز قیامت، دیگرکار از کار می گذرد. و باز ندامت و پشیمانی در آن روز اصلاً فایده ای به حال انسان نمی رساند.

«وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ»: حال آنکه کافران در این دنیا از فهم آن روز در غفلت و سرگردانی قرار دارند، زیرا از حق روی گردانیده و پیرو باطل گشته‌اند، یعنی: آنها هم‌اکنون در دنیا به علایق و اسباب دنیوی فریفته بوده و از عذابی که در آخرت برای‌شان آماده ساخته شده، غافل می باشند. درحالی‌که اگر می‌دانستند و اندیشه می‌کردند، بی‌گمان در دنیا حال و وضع و کوشش و تلاش‌شان به گونه‌ای دیگر و در راستای دیگری بود. واقعیت هم همین است که: غفلت زمینه‌ی کفر است. و مرگ در حال غفلت و بی‌ایمانی، مایه‌ی حسرت است.

«وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ»: نه ایمان صحیحی نزدشان وجود دارد و نه عمل صالحی. و این در حالی است که حشر و نشر را تصدیق نمی‌کنند.

برحذر داشتن از روز قیامت:

در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری (رض) از رسول اکرم صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند:

1755- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يُوتَى بِالْمَوْتِ كَهَيْئَةِ كَبْشِ أَمْلَحٍ، فَيُنَادِي مُنَادٍ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: هَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَهُ، ثُمَّ يُنَادِي: يَا أَهْلَ النَّارِ، فَيَشْرَبُونَ وَيَنْظُرُونَ، فَيَقُولُ: وَهَلْ تَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَيَقُولُونَ: نَعَمْ، هَذَا الْمَوْتُ، وَكُلُّهُمْ قَدْ رَأَهُ، فَيَذْبَحُ ثُمَّ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، وَيَا أَهْلَ النَّارِ خُلُودٌ فَلَا مَوْتَ، ثُمَّ قَرَأَ: «وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ فُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ، وَهُؤُلَاءِ فِي غَفْلَةٍ أَهْلُ الدُّنْيَا (وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ)» [رواه البخاری: 4730].

1755- از ابوسعید خدری (رض) روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: (چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، مرگ - که گویی قوچی ابلق است - آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ متوقف ساخته می‌شود آن‌گاه ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! آیا این را می‌شناسید؟ ایشان گردن‌هایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. سپس ندا در داده می‌شود: ای اهل دوزخ! آیا این را می‌شناسید؟ آنان گردن‌هایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. آن‌گاه دستور داده می‌شود که آن را ذبح کنند و بعد از ذبح آن چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. سپس رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را خواندند و بعداً با دست خویش اشاره کرده فرمودند: اما اهل دنیا در غفلت دنیا به سر می‌برند.»

در روایتی از ابن مسعود (رض) اضافه شده است: «پس اهل بهشت چنان خوشحال می‌شوند که اگر کسی از فرط شادی مردنی باشد، آنها باید بمیرند و اهل دوزخ چنان به گریه و ولوله در می‌آیند که اگر کسی از گریه و نوحه بمیرد، باید همانان باشند.»

غفلت چیست؟

غفلت عبارت است از اینکه پرده ای بر فکر و دل انسان بیفتد و از یک واقعیت و حقیقتی دور بماند. قرآن عظیم الشان، در این باره می‌فرماید: «برخی از انسان‌ها دل دارند ولی

فهم عمیق و ژرف نگری ندارند، چشم دارند ولی بصیرت ندارند، گوش دارند، ولی با آن نمی شنوند!» (آیه 179 / سوره اعراف) و در ادامه ی آیه می فرماید: «**أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ**»؛ «اینها مثل حیوانات هستند بلکه از حیوانات نیز پست ترند، اینها همان کسانی هستند، که غافلند!» اینجا غفلت می تواند اعم باشد از غفلت از خدا، غفلت از آیات خدا، یا غفلت از آخرت، به تعبیر دیگر غفلت از هر آنچه که انسان را، به سوی کمال می برد.

مراتب انسان:

گاهی انسان کامل است انسانی که با شعور، و به یاد الله باشد؛ گاهی انسان، مانند حیوان می شود؛ و گاهی از حیوان هم پست تر می شود، چنانچه در آیه آمده است. برخی گفته اند: یک مرحله ی دیگر هم وجود دارد و آن این که انسان حیوان شود، نه مانند حیوان! به هر حال کسی که از یاد خدا غافل شود، از ابزارهای شناخت خودش که چشم و گوش و عقل باشد استفاده نکند، از مرحله ی انسانیت ساقط می شود.

غافلان از چه غفلت دارند؟!

1 - در سوره یونس می فرماید: «**وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَعَافِلُونَ**»؛ «بدرستی که بسیاری از مردم، از نشانه های ما غافل هستند.» از نشانه های خدا غافل هستند یعنی: به گل می بینند ولی گل آفرین را نمی بینند، ابحار را تماشا می کنند، ولی بحر آفرین را نمی بینند، به کهکشان ها و ستارگان نگاه می کنند، ولی آسمان آفرین را نمی بینند.

2 - گاهی غفلت از آخرت است، یعنی همه ی توجه انسان به دنیا باشد و از آخرت و رستاخیز، از زندگی دیگری که در پس این جهان است، غافل شود. از این رو در سوره ی روم می فرماید: «**أَنهَا فِقْطَ ظَاهِرِ دُنْيَا رَا مِی بَیْنِنْدِ، وَلی از آخرت غافل می شوند.**»

عوامل غفلت :

برای درمان غفلت باید دید عوامل غفلت از خداوند چیست؟

1 - قرآن عظیم الشان یکی از عوامل غفلت را دنیاگرایی می داند و می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال و ثروت شما و فرزندان شما، شما را از یاد خدا غافل نکند، هر کس چنین کند، او زیانکار است.» در این آیه به دو عامل غفلت زا اشاره شده که یکی: اموال است، دیگری فرزندان؛ یعنی ممکن است انسان، آنقدر سرگرم اموال و سرمایه اش بشود، که از یادش برود خدائی هم وجود دارد... یا ممکن است فرزندان مانع یاد خدا بشوند! البته این دو، نمونه ای است، از مسائل دنیوی، و مواردی که انسان را سرگرم می کند و از یاد خدا غافل می کند.

2 - دومین عامل از عوامل غفلت «تسلط شیطان بر انسان است» که در سوره ی مجادله مطرح شده و می فرماید: «**اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ**»؛ (آیه 19 سوره مجادله) «شیطان بر آنان (= منافقین) مسلط شد، و یاد خدا را از خاطر آنها برد و آنها را به فراموشی انداخت» یکی از کارهایی که شیطان می تواند انجام دهد، این است که یاد خدا را از ذهن انسان ببرد، و انسان را دچار غفلت از یاد خدا کند! بعد می فرماید: «چنین افرادی حزب شیطان هستند!» و در همین راستا در سوره ی مائده می فرماید: «شیطان می خواهد بین شما

دشمنی بیندازد، و لذا شما را به سوی شراب و قماربازی می برد **«وَيَصُدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»** او می خواهد مانع یاد خدا بشود.

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجِعُونَ ﴿٤٠﴾

یقیناً ما مییم که زمین و همه کسانی را که روی آن قرار دارند به میراث می بریم و [همه] به سوی ما بازگردانده می شوند. (۴۰)

«نَرِثُ»: به ارث می بریم. هدف این است که اموال انسانها و خود ایشان، جاویدان نیست و مالک اصلی الله متعال است.

یعنی بازگشت بندگان به سوی او و حسابشان بر اوست و به زودی آنان را در برابر افعالشان جزا می بیند؛ پس اگر افعالشان خیر باشد جزای خیر و اگر شر باشد جزای شر به آن ها می رساند.

یادداشت مفیده :

بصورت کل باید که کلمه ی « مسیح » 11 بار در قرآن عظیم الشان تذکر رفته. که آنجمله 8 بار به تنهایی و 3 بار به صورت ترکیب «المسیح عیسی بن مریم» آمده است. باید گفت که: عیسی پسر مریم، دختر عمران از دانایان بزرگ بنی اسرائیل بود. همسر عمران به مریم حامله شد؛ نذر کرد فرزندش را به خدمتکاری هیکل (مجسمه) سلیمان وقف و منصوب گرداند. عمران فوت کرد؛ هرچند فرزند دختر بود؛ ولی مادرش به نذر خود وفا کرد و خدا نیز پذیرفت. [آل عمران ۳۶ و ۳۷]. مریم هنوز کودک بود و به سرپرستی نیاز داشت.

نگهبانان هیکل قرعه زدند، قرعه به نام زکریا در آمد و او سرپرست و کفیل مریم شد، زکریا شوهرخاله ی مریم بود. مریم با پاکی و بندگی خدا و دوری از آلودگیها رشد نمود. وقتی به سن معمول زنان رسید، جبرئیل پیش او آمد. مریم از ورود او به خلوتکده اش به الله پناه برد. جبرئیل در دم خود را معرفی نمود که فرستاده ی الله است، تا با نفخه ای در آستین لباسش او را پسری عطا کند. آری! این حمل و این فرزند آوردن استثناست و با عادت مرسوم زنان، مقایسه نخواهد شد؛ چون فرزندی بدون پدر از مادری دوشیزه، پا به عرصه ی وجود می گذارد، تا آفریدگار نشان دهد که او بدون سبب هم می آفریند.

هیروُدس، فرمانروای فلسطین، در آن عصر به کشتن تمام کودکان «بیت لحم» فرمان داد. یوسف نجار از نزدیکان مریم و عیسی، در خواب دید که آنان را از شر و ستم شاه به مصر می برد تا در امان باشند. همین که بیدار شد، فوراً آن دو را به مصر برد، آنان تا مرگ هیروُدس در آنجا ماندند و سپس به فلسطین باز گشتند. عیسی علیه السلام هفت سال را پشت سر گذاشته بود و در «ناصره» تربیت می شد. در دوازده سالگی با مادرش به اورشلیم رفت، تا برابر شریعت موسی، نماز را برپا دارد. پس از سه روز کسی از آنان نپرسید و علمای یهود با او به مجادله برخاستند. از آنجا نیز برگشتند. در سی سالگی بود، با مادرش به کوه زیتون رفت که زیتون بچیند. هنگام نماز ظهر، جبرئیل برایش انجیل آورد.

انجیل :

انجیل؛ یعنی، بشارت، کتاب نور و هدایت مردم به سوی حق؛ اما آن انجیلی که مسیح آورد و به شاگردانش داد تا مردم را بشارت دهند، اکنون یافت نمی شود؛ انجیل کنونی در جهان مجموعه داستانی تاریخی پیوسته به هم در سیره ی مسیح است که شاگردانش آن را

سر هم کرده و گرد آورده اند که در آن مطالبی از پند و اندرز و امثال از زبان مسیح دیده می شود. طبق تحقیقات مؤرخان و مفسران انجیل بیشتر از صد نوع است. کلیساهای تنها به چهار نوع آن اعتراف کرده اند:

انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا که قطعا اینها در زمان مسیح نوشته نشده بودند. انجیل متی، نخستین و قدیمی ترین آنهاست و به اعتراف خود مسیحیان پیشین با انجیل آسمانی یکی نیست. این کتاب به زبان عبرانی نوشته و سپس به زبان یونانی برگردانیده شد. سند این ترجمه هم معلوم نیست.

متی، انجیل خود را سی و نه سال پس از مسیح بر مبنای اندیشه و نظر «ایرونیموس» قدیس، (پاک و پارسا، برای یاران دین مسیح.. به کار می رود)، نگاشت.

مرقس، مردی یهودی و از خدمتکاران هیکل سلیمان و شاگرد پطرس بود که الوهیت مسیح را انکار می کرد. کتاب انجیل منسوب به خود را در سال ۶۱ م. به رشته ی تحریر در آورد و در سال ۶۸ م. در زندان اسکندریه کشته شد.

لوقا، طبیبی از دیار انطاکیه که هرگز مسیح را با چشم خود ندیده بود و مسیحیت را از شخصی به نام پولس قدیس، یهودی متعصب، یاد گرفت که او هم مسیح را ندیده بود. با نصاری میانه ی خوبی نداشت. وقتی دید که ستم ورزیدن بر آنان سودی ندارد، ناچار مسیحیت را پذیرفت، سپس از آن راه توانست، مردم نصاری را از احکام و واجبات تورات. که مسیح مأمور ابطال آن نبود - از هم متلاشی و پراکنده گرداند. لوقا، انجیل خود را پس از مرقس و پس از مرگ پطرس و پولس نگاشت.

یوحنا یکی از دوازده شاگرد مسیح به شمار می رفت، عیسی او را بسیار دوست می داشت. او نیز کتاب انجیل را در سال ۹۶ تا ۹۸ م نوشت. او مسیح را انسان می دانست. علمای مسیح بسیاری از مطالب این کتاب را از یوحنا نمی دانند؛ بلکه از تألیفات یکی از شاگردان او در دو قرن بعد می دانند که به یوحنا نسبت داده تا مردم را بدان بفریبند. هدف از نوشتن این کتاب برای اثبات خدایی مسیح نوشته شد.

به طور خلاصه، سند این اناجیل به مسیح نمی رسد و به اعتراف خود ترسایان، اینها همان اناجیل نیست که خدا برای مسیح فر فرستاد. و این، کاملا طبیعی است. زیرا در آن زمان، یاران (حواریون) مجال نوشتن نداشتند و مطالبی که بعدا نوشته شد، بی تردید عین مطالب بیان شده ی قبلی نخواهد بود. و شاهد مطلب همین نسخ متعدد است.

انجیل برنابا:

این کتاب، یکی دیگر از اناجیل است که درباره ی سرگذشت مسیح نوشته شده. برنابا از پیروان مسیح و از ملازمان نشر دعوت او بود و با سایر اناجیل دو فرق اساسی و جوهری دارد:

الف: به صراحت می گوید: عیسی انسان است، خدا نیست.

ب: به روشنی، به نزدیکی ملکوت آسمانها و یاد و نام «محمد»، پیامبر خاتم در بسیاری جاهای آن بشارت می دهد.

حواریان:

یاران و ندیمان مسیح بن مریم بودند که به او گرویدند و در محضرش تلمذ کردند و درس آموختند. گویند: تعداد آنان به دوازده نفر مرد می رسید و مطالب انجیل به لفظ «تلامیذ:

شاگردان» از آنان نقل و تفسیر می کند. مسیح علیهم السلام آنان را به نواحی یهودی نشین می فرستاد تا مردم را به دین خدا فراخوانند.

معجزات عیسی:

معجزات و خوارق عادات فراوانی از عیسی روی می داد، همان طور که سایر پیامبران، معجزات گوناگون داشتند. از جمله معجزات مسیح عبارتند از: شکل سازی پرنده از گل و دمیدن در آن، شفا دادن کور مادر زاد و بیماری ص به اذن خدا... [آل عمران/۴۹ تا ۵۱].

وفات مسیح:

رسوایی و بدنامی کاهنان و فریسیین * به دست مبارک مسیح، سبب شد تا به چاره جویی دستزند.

فریسیون، فریسیین، گروهی از بنیادگرایان یهودی که برای اجرای درست آیین یهود و روح بخشیدن به ایمان، متحد شدند؛ اما به تدریج از هدف اصلی خود دور گشتند و به دادن شعار خالی و ریاکاری و دین فروشی و دست آویز قرار دادن دین خدا، پرداختند که به شدت مورد سرزنش عیسی - ع - واقع شدند و علیه مسیح قد علم کردند. فریسی، به یک تن گفته می شود.

آنان به نزد حاکم وقت شکایت بردند و گفتند: عیسی خود را شاه یهودیان می داند. آن ملت جز قیصر روم کسی را شاه و حاکم خود نمی دانستند. حاکم، سرباز فراوانی برای دستگیری او گسیل داشت. گفتند: عیسی، مردی هرج و مرج طلب و شورشی است، از دین ما بر گشته، جوانان را فریفته و ما را از هم جدا کرده است. وجودش خطری برای حاکمیت است و در برابر نظام نرمنشی نشان نمی دهد و پایبند به قانون نیست. یهودیان سخنان خود را به سیاست در آمیختند تا فرمانروایان بیگانه را علیه مسیح تحریک کنند. سرانجام سربازان حکومتی شخصی جوان به نام «یهودای اسخریوطی» را که به مسیح شباهت داشت به صلیب کشیدند و عیسی - سلام الله علیه - از دست یهودیان رستگار شد و مصلوب نگشت و خدا او را پیش خود خواند. [-نساء/۱۵۷ و ۱۵۸]، [آل عمران/۵۵].

کشیشان و به طور کل اهل کتاب درباره ی حضرت عیسی اختلاف نظرهای فراوان دارند: برخی می گویند: عیسی خداست، پس از آن که کارش در زمین پایان یافت دوباره به آسمان صعود کرد. عده ای می گویند: او پسر خداست، دسته ای می گویند: یکی از اقنومهای سه گانه است (پدر، پسر و روح القدس)، عده ای می گویند: عیسی سومین تن از خدایان سه گانه است (الله، عیسی و مادر او خدا هستند). و برخی او را ساحر می دانند و....

وای بر دروغ پردازان بی باور، آن گاه که در بارگاه خداوند، حضور می یابند و راه گریزی ندارند! [آل عمران/۵۹ و ۶۰]، [نساء/۱۵۶].

سرانجام، عده ای از یهود و نصاری گویند: عیسی بنده، فرستاده و روح و کلمه ی خداست. (بنقل از تفسیر فرقان)

خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات قبلی بر گمراهی نصاری توضیحاتی بعمل ، اینک در آیات (41 الی 50) در باره قصه ی ابراهیم علیهم السلام و گمراهیهای بت پرستان به بیان گرفته میشود ؛ هر چند این دو گروه راه مشترکی را در پیش گرفته اند ؛ ولی گمراهی دسته ی دوم بدتر

و بزرگتر نسبت به گروه اول به شمار می آید؛ زیرا هدف سوره اثبات یکتاپرستی، ایمان به پیامبری و زنده شدن پس از مرگ است و منکران توحید هم دو دسته اند؛ دستهای چون مسیحیان. پیروان دین مسیح، انسانهایی را به جای الله، به خدایی می گیرند؛ دسته دوم، بت پرستان اند که موجودات بی جان و دست ساخته ی خود را به خدایی برمی گزینند.

وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهٗ كَانَ صَدِيقًا نَّبِيًّا ﴿٤١﴾

و در این کتاب به یاد ابراهیم پرداز زیرا او پیامبری بسیار راستگوی بود. (۴۱) «صَدِيقًا» از صیغهی مبالغه و به معنی بسیار صادق است «صدیق» هم به شخصی اطلاق می گردد که حق را بسیار تصدیق می کند و هم به کسی که تمام گفتار و رفتارش بر اساس صداقت است. هر چه می گوید عمل می کند و هر چه عمل می کند می گوید. «وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ»: در این هیچ جای شکی نیست که: توجه به کمالات دیگران و تجلیل از بزرگان، یکی از شیوه های تربیت است. در آیه مبارکه می فرماید: ای پیامبر! و در این قرآن داستان ابراهیم علیه السلام را برای مردم یاد کن زیرا او « اِنَّهٗ كَانَ صَدِيقًا نَّبِيًّا » همانا او بسیار صادق و درستکار بود، وی از بزرگترین اولیای صادق و مخلص الله بود که وی را به نبوت برگزید و به دوستی خویش گرامی داشت. واقعاً صداقت، شرط نبوت است.

هدف اینست که: عرب را به فضل و بزرگی حضرت ابراهیم متوجه سازد، عربی که گمان می برند از نسل او هستند، درحالی که ابراهیم پیشوای حنیفان می باشد و آنان بت پرست هستند. ابراهیم توحید خالص و بی آایشی را آورد که خاتم پیامبران مردم را به سوی آن خواند.

یادداشت در مورد حنیف:

حنیف: حنف (بر وزن عمل) میل به حق. حنیف یعنی مایل به حق. حنیف یعنی مایل از باطل، مراد از آن در آیه موحد بودن است. پیش از ظهور دین مقدس اسلام در عربستان «آیین حنیف» شهرت داشت و گروندگان به آن را «أحناف» نامیدند. أحناف انسان های پاک و بصیری بودند که با بصیرت و هدایت درونی خویش از بت پرستی دوری کرده و برای خود آیینی ساخته بودند. بسیاری امروزه در جواب این سوال که آیا پدر پیامبر اسلام هم بت پرست بوده یا نه؟ می گویند که او از حنیفان بوده. در اینکه مبنا و خاستگاه مثنی اعمال دینی و رفتاری حنفا، دستورات بقایای شریعت ابراهیم بوده یا صرفاً فطرت نیالوده و خدادادی خود آنها و یا هر دو عامل وجود داشته است، احتمالات مختلفی وجود دارد. قطع نظر از مبنا و منشأ آیین حنیف، حنفا کارکردهای مهمی در دوران قبل از اسلام داشتند. آنها نه تنها از بت پرستی، ظلم، و خرافات اجتناب نموده، بلکه دیگران را نیز از آن نهی می کردند. الله متعال در (آیه ۱۳۵ / سوره بقره) از محمد صلی الله علیه وسلم با تمام وضاحت می خواهد که حنفی بودن خود را بیان کند: « وَ قَالُوا کُونُوا هُوداً اَوْ نَصَاراً تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةٗ اِبْرَاهیمَ حَنِیْفًا وَ مَا کَانَ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ » (و اهل کتاب) گفتند: یهودی یا نصرانی باشید تا هدایت شوید، بگو: بلکه دین ابراهیم (را انتخاب می کنم) که از ادیان باطل رویگردان و یکتاپرست بود و از مشرکان نبود).

اِذْ قَالَ لِاٰبِیْهِ یَا اَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا یَسْمَعُ وَلَا یُبْصِرُ وَلَا یُعْنِیْ عَنْکَ شَیْئًا ﴿٤٢﴾

هنگامی که به پدرش گفت ای پدر! چرا چیزی را پرستش میکنی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و هیچ مشکلی را از تودفع نمی‌کند؟! (۴۲)

در نهی از منکر، کوشش به عمل آید تا از منکرهای اعتقادی کار خویش را آغاز نمایم، به تأسف دیده می‌شود که ما بیشتر سرگرم منکرهای اخلاقی و اجتماعی هستیم. چه زیبا است که در آیه مبارکه آمده است:

یعنی آنگاه که ابراهیم علیه السلام به پدرش آزر گفت: پدرجان! چرا بُت‌های بی‌جان را که نه می‌شنوند، نه می‌بینند، «**لَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْئاً**»: هیچ‌گونه مشکلی را برای تو حل نمی‌کند و اصلاً هیچ‌گونه شرّ و بلائی را از تو به دور کرده نمی‌تواند. پرستش این سنگ‌ها نه از تو زیانی را دفع نموده و نه برایت نفعی می‌رسانند، بدان که تنها ذات الله متعال است که جلب‌کننده نفع و دفع‌کننده زیان می‌باشد.

قبل از همه باید که بت پرستی به همه انواع و اشکال آن در دین مقدس اسلام ممنوع و حرام و ناجایز می‌باشد. ولی یقین بکنید که: بت‌پرستی، از فرشته پرستی، انسان پرستی و گاوپرستی هم بدتر است، زیرا در آنها حد اقل بینایی و شنوایی و شعور هست، ولی در بت اصلاً شعور هم وجود ندارد.

در آیه مبارکه در می‌یابیم که: نهی از منکر مرز سنّی را نمی‌شناسد، (پسر می‌تواند بزرگ خانواده را نهی کند، ولی توجه باید داشت که در این کار باید احترام آنان را بصورت مطلق حفظ کند. در ضمن باید یاد آور شد که: همیشه کمال اشخاص به سن آنها بستگی ندارد؛ گاهی فرزند خانه از بزرگ‌ترها بهتر می‌فهمد. خواننده محترم!

در بسیاری از اوقات سؤال به ذهن انسان خطور می‌کند که: چگونه بت‌ها که مجسمه‌هایی از سنگ و چوب هستند، انسان را گمراه می‌کنند؟ جواب همین است که: اولاً: بت‌ها همیشه جماد نیستند، گاهی انسان‌ها و طاغوت‌ها نیز بت می‌شوند.

ثانیاً: مسأله‌ی هنر و زیورآلاتی که همراه بت‌ها بود جاذبه داشت.
ثالثاً: گاهی جهل سبب می‌شود که سنگ و چوب نیز ارزش پیدا کند.
اگر این آیه را همراه با آیه‌ی قبل معنا کنیم نتیجه‌ی خوبی به دست می‌آوریم، زیرا در آیه‌ی قبل ابراهیم گفت: «خدایا! فرزندانم را از بت‌پرستی دور مدار.» در این آیه می‌گوید: «کسی که موحد و پیرو من بود از من است» بنابراین، تمام موحدان فرزندان مکتبی حضرت ابراهیم علیه السلام هستند.

دعوت ابراهیم از پدرش آزر:

قرآن عظیم الشان نحوه‌ی دعوت ابراهیم علیه السلام، از پدرش را چنین بیان می‌دارد. ابراهیم علیه السلام در دعوت پدرش نمونه یک فرزند نیکو بود، جز خیر و نیکی پدرش چیزی نمی‌خواست با او به تندّی سخن بر زبان نیاورد بلکه در انتهای ادب و احترام با عبارات زیبا و پسندیده او را دعوت نمود در یک گفتگو برای او توضیح داد که پرستش بت‌ها هیچ سود و زیانی به او نمی‌بخشد، زیرا بت‌ها قدرت دیدن و شنیدن را ندارند به او تذکر داد، بت‌ها نمی‌توانند حتی زیانی از خود رفع کنند تا چه رسد به دیگران زیان برسانند یا از آنها دفع کنند؟ حضرت ابراهیم علیه السلام در دعوت خویش برای پدرش روش حکمت و موعظه‌ی حسنه و ادب و وقار در پیش گرفت. اما پدرش بر راه شرک و

گمراهی اصرار بیشتری می‌ورزید و نصیحت او را نمی‌پذیرفت و ابراهیم را به قتل و ضرب تهدید کرد» **وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ٤١** إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُعْنِي عَنْكَ شَيْءٌ ٤٢ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ٤٣ يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ٤٤ يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ٤٥ قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ٤٦ قَالَ سَلِّمْ عَلَيَّ سَأَسْتَعِيرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ٤٧» [مریم: 41-47]

(در کتاب (گوشه‌ای از سرگذشت ابراهیم) ابراهیم را بیان کن، او بسیار راست کردار و راست گفتار و پیغمبر بود، هنگامی که به پدرش گفت: ای پدر چرا چیزی را پرستش می‌کنی که نمی‌شنوند و نمی‌بینند و اصلاً شر و بلایی از تو به دور نمی‌دارد، ای پدر دانشی نصیب من شده است که بهره تو نگشته است بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمون کنم، ای پدر من از این می‌ترسم که عذاب سختی از سوی خداوند مهربان گریبانگیر تو شود و آنگاه همدم شیطان شوی، (پدر ابراهیم برآشفت) گفت: آیا تو ای ابراهیم از خدایان من رویگردانی اگر دست نکشی حتماً تو را سنگسار می‌کنم برو، برای مدت مدیدی از من دور شو (ابراهیم) گفت: خداحافظ من از پروردگارم برای تو آمرزش خواهم خواست چرا که او نسبت به من بسیار عنایت و محبت دارد.) (بنقل از کتاب پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾

ای پدر! علم و دانشی نصیب من شده است که نصیب تو نشده، بنابراین از من پیروی کن تا تو را به راه راست هدایت نمایم. (٤٣)

«صِرَاطًا سَوِيًّا»: راه راست و درستی که منتهی به بهشت می‌گردد.

علم، مسئولیت‌آور است: حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به پدر خود می‌گوید: **يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ»** ای پدر جان! در حقیقت الله متعال مرا به دانش سودمندی که برایم وحی نموده، گرامی داشته است پس نصیحتم را بپذیر و با من به مسیر هدایت بپیوند تا تو را به راهی راست که نه در آن کچی و نه گمراهی است هدایت نمایم. در آیه مبارکه برای ما می‌آموزاند: کسیکه نهی از منکر می‌کند باید خود عالم باشد. دیده می‌شود که حضرت ابراهیم علیهم السلام با بسیار، لطف و مهربانی اندرز را تکرار کرد و پدر را به نادانی و جهالت متهم ننمود، بلکه نرمش حاکمانه را در گفتار خویش به کار برد. یعنی شناخت و دانشی در مورد الله و صفات مقدسش به من عطا شده است که تو از آن برخوردار نیستی و آن را نمی‌دانی. واقعاً هم راه انبیاء، راه اعتدال است، نه افراط و تفریط. پیروی از انبیاء قرار گرفتن در راه مستقیم است.

بدین ترتیب حضرت ابراهیم علیهم السلام به پدرش فهماند که از جانب خدای سبحان به وسیله وحی بهره‌ای از علم به او رسیده که به وی نرسیده بنابراین، او در اثر این فیض الهی به حقایق دسترسی پیدا کرده و از این موهبت و توانایی برخوردار است که گمراهان را به راه حقیقت رهنمایی فرماید.

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾

ای پدر! شیطان را پرستش مکن که شیطان نسبت به خداوند رحمن عصیانگر بود. (٤٤)

به یاد داشته باشید که: اطاعت، پیروی و دوستی باشیطان بی نهایت خطرناک است. او که الله متعال را معصیت کرده بر سر ما چه خواهد آورد؟ **«إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا»** «عَصِيًّا»: سرکش. نافرمان. (خدایی که سرچشمه‌ی همه‌ی رحمت‌هاست، عصیان‌ش چقدر قبیح است؟).

«يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ»: مراد از پرستیدن شیطان، اطاعت از او در کار و بار زندگی، و از جمله در امر بت‌پرستی است (ملاحظه شود سوره سبأ آیه 41 و یس آیه 60). ای پدر جان! با پرستش بتان و ترک عبادت رحمان، از شیطان پیروی و اطاعت مکن. **«إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا»**: زیرا ابلیس دشمن الله متعال است که از عبادتش استکبار ورزیده و از فرمانش سرپیچیده و نافرمانی نموده است. پس هر کس از او اطاعت کند او را فریب داده و گمراه می‌کند. امام قرطبی در باره می نویسد: در آیه مبارکه فرمانبرداری را عین عبادت معرفی کرده است؛ چون هر کس در معصیت خدا از کسی اطاعت کند، واقعاً او را پرستش کرده است. (تفسیر قرطبی ۱۱/۱۱).

يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾
ای پدر! من از این می‌ترسم که عذابی از ناحیه خداوند رحمن به تو رسد در نتیجه از دوستان شیطان باشی! **﴿٤٥﴾**

«وَلِيًّا»: دوست. همدم. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل). در آیه مبارکه **«يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا»** او را از عاقبت بد بر حذر می‌دارد. طوریکه می‌فرماید: پدر جان! من از آن می‌ترسم که در حال کفر بمیری، آنگاه با عذاب دردناک از جانب خدا مواجه شوی و تا ابد در آتش بمانی و در آنجا همدم و ولی شیطان باشی.

امام فخر رازی در تفسیر خویش می‌نویسد: بکار بردن لفظ **«يَا أَبَتِ»** از جانب ابراهیم خلیل الله در تمام خطاب‌هایش، بیانگر شدت علاقه و محبت او نسبت به پدر است؛ چرا که می‌خواهد او را از عذاب مصون بدارد و او را به راه راست هدایت کند.

ابراهیم علیه السلام در بیان مطلب بسیار دقت به خرج داده است؛ زیرا در مرحله‌ی اول او را از باطل بودن عبادت بت‌ها آگاه کرده، آنگاه دستور داد که از او پیروی کند، و تقلید کورکورانه را رها نماید. آنگاه یادآور شد که عبادت شیطان عقلاً جایز نیست. سپس موضوع را با تهدید و وعید خاتمه داده است، آنهم با رعایت کمال ادب و نرمش: **«إِنِّي أَخَافُ»** و این بیانگر آن است که بسیار در فکر مصلحت و منفعت پدر و ادای حقوق او بوده است. (تفسیر کبیر ۲۱/۲۲۶).

از تعلیمات این آیه مبارکه بر می‌آید که: در کار دعوت، ارشاد و تبلیغ، با استفاده از عواطف، باید زمینه‌ی پذیرش را فراهم کنیم. بطور مثال ملاحظه فرمودیم که حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب با پدر خویش؛ چهار بار کلمه **«يَا أَبَتِ»** را مورد استعمال قرار داد.

واقعا شخصیت انبیاء علیهم السلام، شخصیت‌های دلسوزی‌اند و چه زیبا است که می‌فرماید: **«إِنِّي أَخَافُ»** من می‌ترسم یعنی پدر جان! می‌ترسم در مورد اینکه بر کفر بمیری، آنگاه با عذاب دردناک از جانب الله متعال مواجه شوی.

قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجَمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ﴿٤٦﴾

(پدر ابراهیم) گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودان من روگردانی؟ اگر (از مخالفت و اعراض خود) باز نیایی حتماً تو را سنگسار خواهم کرد، و برو مدت دراز از من دور شو. (۴۶)

«أَهْجُرْنِي»: هدف اینست که؛ مرا رها کن و از پیش من برو.

«مَلِيًّا»: مدّت طولانی. از کلمه (مَلَاوَة) به معنی زمان دراز. در این صورت ظرف است، یا صفت مصدر محذوف است. این کلمه را به معنی (سالم) نیز معنی کرده‌اند، که در این صورت حال است. «أَهْجُرْنِي مَلِيًّا»: مدّت‌های مدید از پیش من برو. برای همیشه از من دور شو. سالم از پیش من برو. («ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرم‌دل).

نپذیرفتن سخن حق، از کوچک‌تر از خود، نشانه‌ی تکبر است:

در آیه مبارکه آمده است که: از ربه پسرش ابراهیم می‌گوید: ای ابراهیم! آیا می‌خواهی غیر خدایانم را مورد پرستش قرار دهی؟ یعنی: آیا از پرستش این بتان به‌سوی غیر آنها روی می‌گردانی؟ استفهامی است متضمن معنی تعجب و انکار مبنی بر این که ابراهیم از عبادت بت‌ها روگردان شده است، این بدین معنی است که گویا: رها کردن پرستش بت‌ها از انسان عاقل نمی‌خیزد و سر نمی‌زند.

مفسر بیضاوی در تفسیر خویش می‌نویسد: پدر ابراهیم در مقابل لطف و نرمش او، شدت و غلظت و تندگی و انکار را نشان داد و به نام خودش او را صدا کرد و مطابق گفته‌ی او: «يا أَبَتِ» عمل نکرد که بگوید: «یا اِبْنِ»، و خبر را جلو انداخته و در آغاز آن همزه آورده است تا رغبت او را انکار کند، طوری که انسان عاقل از پرستش بت‌ها روگردان نیست. (بیضاوی ۱۷/۲).

به تأسف باید گفت: در برخی از حالت انسانها به مرحله ای می‌رسند که: شنیدن سخن حق هم برای شان تلخ تمام شده و سبب تعجب شان می‌گردد.

پدر ابراهیم آغاز به تهدید می‌کند و برای پسر خویش می‌گوید: «لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ» اگر دشنام و نفرین بتانم را رها نکنی یقیناً تو را سنگسار خواهم کرد تا بمیری. باید سعی و کوشش بعمل آریم تا آتش قهر و غضب دیگران را با سخنان زیبا و آرام بخش، خاموش و تسکین نمایم.

از ربه پسر خویش ابراهیم می‌گوید: «و برو روزگاری دراز از من دور شو» یعنی: مدتی دراز ترک صحبت من کن و از من جدا شو زیرا من بر تو خشمگینم. نمی‌خواهم که: من تو را ببینم و نه تو مرا، نه با من سخن بگویی و نه با من روبه‌رو شو. خواننده محترم!

از وقوع همچو حالات نباید مایوس شویم بلکه مبارزه حق‌گویی و مبارزه با سنت‌های باطل، را با قوت باید ادامه دهیم، مبارزه حق‌گویی؛ آوراگی و محرومیت را به دنبال دارد.

وآنچه اشخاصیکه يك خداى با شعور را نپذیرد، مطمئناً چند خداى بی شعور را خواهد پذیرفت.

قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾

ابراهیم گفت: سلام بر تو، به زودی از پروردگارت برای تو آمرزش می‌خواهم؛ زیرا او همواره نسبت به من بسیار نیکوکار و مهربان است. (۴۷)

ابراهیم علیه السلام به پدرش گفت: تو از جانب من در سلامت قرار داری و از جانب من به تو زیان و آزاری نمی‌رسد و لحاظ رعایت حق «پدری» بعداً هم چیزی نمی‌گویم که تو را برنجاند و از خدا خواهم خواست که تو را هدایت کند و گناهانت را ببخشد. مفسران می‌نویسند: این سلام، سلام تودیع است نه سلام تحیت و گرامی‌داشت و از مصادیق این آیه است: «وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا» [الفرقان: 63] «و چون جاهلان، آنان را مخاطب سازند می‌گویند: سلام!».

حکم شرعی همین است که: پدر را باید به نیکی معامله کرد هر چند که کافر باشد، اما در معصیت نباید از او فرمان برد.

سپس افزود: «إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا» «حفی» کسی است که در سؤال مبالغه کند و نیز به شخصی گفته می‌شود که: در عطا کردن لطف کند. اصل باب به معنی: آخر رساندن (مبالغه) است (لسان العرب)

ابراهیم علیه السلام به پدرش وعده داد که برایش از بارگاه ایزد الله متعال طلب مغفرت می‌کند که تو را به سوی ایمان هدایت کند و گناهانت را بیامزد. ابراهیم علیه السلام می‌خواست تا بدین وسیله الفت وی را جلب نماید و بدین امید که بتواند نرمخویی و ملایمت را به طبع وی برگردانده و سختی و سنگدلی را از جان وی بزداید.

شیوه گفتگوی شخص مؤمن با کافر:

خواننده محترم! توجه شما را به شیوه مباحثه شخص مؤمن با یک شخص کافر جلب می‌نمایم:

- حضرت ابراهیم علیه السلام در صحبت های خویش با ازر پدر خویش شیوه عاطفی داشت، حضرت ابراهیم چهار بار کلمه «یا اَبْتِی» را استعمال می‌کند. ولی پدر بت پرست اش حتّی يك بار نگفت: «یا بنی»
- در مباحثه که بین حضرت ابراهیم و پدر اش درگذشت ملاحظه فرموده باشید که حضرت ابراهیم علیه السلام در جروبحت ، با استدلال صحبت می‌کند، ولی در مقابل آزر بی دلیل به صحبت آغاز می‌نماید؛ از جمله حضرت ابراهیم در خطاب به پدر می‌گوید: «إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئاً» «42» (مریم) (آنگاه که (ابراهیم) به پدرش گفت: ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نمی‌شنود و نمی‌بیند و تو را از هیچ چیز بی نیاز نمی‌کند؟) بالعکس پدر می‌گوید: «قَالَ أَرَأَيْتَ إِنْ دَعَاكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ وَ أَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَاقِيًّا» «48»
- حضرت ابراهیم علیه السلام ، دلسوزانه صحبت می‌کند ، ولی آزر با تهدید جواب آنرا می‌دهد.
- ابراهیم علیه السلام ، سلام می‌کند، اما آزر دستور فاصله گرفتن و دور شدن از خود را صادر می‌کند و می‌گوید: «وَ أَهْجُرْنِي» (46 مریم).

وَأَعْتَزِلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَاقِيًّا ﴿٤٨﴾

و (حالا) از شما و از آنچه به جز الله می‌پرستید، کنارگیری می‌کنم. و پروردگارم را (به دعا) می‌خوانم، و امیدوارم دعایم در پیشگاه پروردگارم لاجواب نماند. (۴۸)

حضرت ابراهیم علیه السلام در خطاب به پدر می‌گوید: ای پدر! و من به زودی از تو و قومت و بتان شما که جز الله واحد را می‌پرستید جدا می‌شوم و همچنان از سرزمین شما کوچ می‌کنم.

« وَ ادْعُوا رَبِّي »: و به دعوت و عبادتم برای پروردگارم استمرار می‌دهم و خدایم را مخلصانه و به یگانگی پرستش می‌کنم. یعنی: هرگاه نصیحت مرا نپذیرفتید و دعوتم در شما هیچ تأثیری نکرد پس اینک با دین خود از میان شما هجرت کرده و از معبودان باطل شما دوری می‌گزینم.

یکی از اصول اساسی مکاتب الهی، همانا برائت از کفار است. و از مراحل نهایی نهی از منکر، قطع رابطه است. این بدین معنای است که اگر نمی‌توانید محیط فاسد را اصلاح کنید، لا اقل آن را ترک کنید.

« عَسَىٰ اَلَّا اَكُوْنَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا »: در حالی که دینم را برای وی خالص گردانیده‌ام و مطمئن هستم که پروردگارم با رد درخواستم مرا بدبخت و ناامید نمی‌سازد. مفسیر تفسیر صفوة التفاسیر می‌نویسد: در اینجا به کنایه نشان می‌دهد که آنها به علت پرستش خدایان خود، در شقاوت قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب ابراهیم از قوم خود و بت‌پرستی آنها کنار کشید و عزلت جست و خانواده و وطن خویش را ترک کرد و مهاجر شد، اما الله متعال او را تنها نگذاشت، بلکه نسلی بهتر و خویشاوندانی نیکوتر به او عطا نمود. تا در دوران عزلت و گوشه‌گیری و غربت خود با آنان انس بگیرد و در وحشت تنهایی خود به وسیله آنان آرامش یابد.

اگر بخواهیم دعای ما دعای ابراهیمی شود، باید از افراد و مراکز آلوده به فساد دوری بجویم.

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾

هنگامی که از آنها و از آنچه غیر خدا می‌پرستیدند کناره گیری کرد ما اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم، و هر يك را پیامبر بزرگی قرار دادیم. (۴۹)

هم از گناهکار جدا شویم و هم از گناه، زیرا کنارگیری از منحرفان، زمانی مؤثر است که با کنارگیری از انحراف هم همراه باشد، هر کس اگر عبادت غیر الله را رها کند، بطور یقین اطمینان‌داهه باشد که: آن شا الله به امدادهای الهی دست می‌یابد.

مفسران در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسند: زمانی که ابراهیم علیه السلام وطنش را ترک نمود و در راه الله به سوی سرزمین بیت المقدس - یعنی جایی که بر آشکار ساختن دینش قادر بود - هجرت کرد، و در راه خدا از پدر دوری گزید، خدا نیکوتر از آنان را به او داد؛ از جمله اسحاق و یعقوب را به او عطا کرد، فرزندان که همگی پیامبر شدند. بدین ترتیب خدا آنها را انیس و وحشت و تنهایی او قرار داد و آن فرزندان پاک سرشت را جانشین قومش کرد.

« وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ »: اسحاق پسر ابراهیم بوده و یعقوب فرزند اسحاق و نواسه ابراهیم است. این هم مزده دیگری به ابراهیم بود که پسرش اسحاق، دارای فرزند خواهد بود. «كُلًّا»: هر یک از اسحاق و یعقوب.

ابن کثیر گفته است: یعنی از نسل و سلاله‌ی آنها پیامبرانی قرار دادیم که به وسیله‌ی نبوت آنها، خدا چشم ابراهیم را در حال حیات روشن گردانید. (مختصر ۴۵۴/۲).
بر این مبنا فرمود: **«وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا»** هر یک از آنها را به پیامبری برگزیدیم. مفسران می‌نویسند: حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از هجرت با ساره ازدواج کرد که فرزند وی اسحاق علیه السلام از او به دنیا آمد و قبل از تولد اسحاق، نخستین فرزندش اسماعیل علیه السلام از کنیزش هاجر متولد شده بود.
حضرت اسحاق (180) سال عمر کرد و در «حبرون» که شهر «الخلیل» امروزی است، در غار «مکفیله» مدفون می‌باشد.

و حضرت یعقوب علیه السلام فرزند اسحاق که نامش اسرائیل بود با دو دختر خاله اش «لابان» به نامهای «لیئه و راحیل» در «فدان آرام» ازدواج کرد، بعد از آنان با دو کنیزشان: «زلفا و بلها» ازدواج کرد و فرزندان وی که همه جز «بنیامین» فلسطینی المولد بوده و در «آرام» به دنیا آمدند، از همین زنان وی هستند. (تفسیر انوار القرآن).

«وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (۵۰)

و به آنان از رحمت خود بخشیدیم، و برای آنان [در میان مردم] نامی نیک و ستایشی و الامرتبه قرار دادیم. (۵۰)

«وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا»: و خداوند متعال به تمام آنها یعنی ابراهیم و اسحاق و یعقوب فضل و رحمتی عظیم عنایت کرد؛ یعنی تمام خیرات دینی و دنیوی از قبیل مال و فرزند و دانش و عمل نیک را عطا کردیم.

«وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»: و در بین مردم نام و آوازه نیک و ثنا و ذکر خیری ماندگار به آنها دادیم؛ زیرا به خاطر خصلت‌های نیک مورد رضایت تمام ملت‌ها و اهل ادیان قرار گرفته و آنها را ستایش می‌کنند و تا روز رستاخیز بر ابراهیم و آل ابراهیم درود می‌فرستند. امام طبری فرموده است: یعنی، در بین مردم برای آنان نام نیکو و ذکر خیر قرار دادیم. (طبری ۹۳/۱۶).

«لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا»: ذکر خیر و ستایش و ثنای نیکو بر زبان بندگان است، به طوری که نام و آوازه نیک آنها در میان تمام اهل ادیان فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن جمله این‌که: ما امت محمد صلی الله علیه وسلم برای ابراهیم علیهم السلام و آل وی در نماز دعا و درود می‌فرستیم.

خوانندگان محترم!

در آیات (51 الی 53) در باره قصه‌ی موسی علیهم السلام بحث بعمل می‌آید. باید متذکر شد که این داستان چهارمین داستان بسیار کوتاه همانند داستان ابراهیم علیهم السلام که موسی در برابر الله متعال، پاکدل مخلص و خویشتن دار از شرک و آلودگی و ریا بود و خود را به بارگاه آفریدگار تسلیم کرد.

«وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مُوسَى إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (۵۱)

در این کتاب (آسمانی) از موسی یاد کن، که او مخلص بود، و رسولی بزرگ و مبعوث به پیامبری بود. (۵۱)

ای محمد! در قرآن کریم داستان موسی علیه السلام را یاد کن و خبر حضرت موسی علیه السلام را بر قوم خود بازگویی کن.

« إِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا »: زیرا او برای الله خالص شده بود « وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا »: والله تعالی وی را به نبوت و رسالت برگزید و او نیز از جمله پیامبران اولی العزم بود. والله متعال دو صفت والا را در او جمع کرده و لفظ «كَانَ» رابه منظور تفخیم، بزرگ داشت، وگرامی داشت، شأن وی تکرار کرده است.
ناگفته نماند که داستان موسی چهارمین داستان در این سوره مبارکه بیان می یابد.

فرق بین رسول و نبی:

«مشهور درباره فرق بین رسول و نبی اینست: رسول کسیست که شرعی به او وحی شده و به تبلیغ آن شرع نیز امر شده است، و نبی کسیست که شرعی به وی وحی شده ولی به تبلیغ آن امر نشده است.

اما این فرق بدون اشکال نیست، زیرا نبی نیز به دعوت و تبلیغ و حکم امر شده، و برای همین شیخ الاسلام ابن تیمیه گفته: صواب اینست: رسول کسیست که به سوی قوم کفار تکذیب گر فرستاده شده، و نبی کسیست که به سوی قوم مؤمن به شریعت رسول قبل از خود ارسال شده تا آنها را بیاموزد و بین آنها داوری نماید، چنانکه الله متعال می فرماید: « **إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا** » (مائده 44). یعنی: «ما تورات را (بر موسی) نازل کردیم که در آن رهنمودی (به سوی حق) و نوری (زداینده تاریکیهای جهل و نادانی) بود. انبیاء که تسلیم فرمان خدا بودند با آن برای یهودیان حکم می کردند».

پس انبیاء بنی اسرائیل به تورات داوری می کردند که الله متعال بر موسی علیه السلام نازل کرده بود، و اما اینکه (درباره محمد صلی الله علیه وسلم) می فرماید: « **وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ** » « ختم کننده و آخرین پیامبران است » و چرا نفرمود: « خاتم المرسلین »؟ زیرا ختم رسالت مستلزم ختم نبوت نیست، ولی ختم نبوت مستلزم ختم رسالت است، و برای همین پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: « انه لا نبی بعدی » یعنی: «هیچ پیامبری بعد من نیست»، و نفرمود: « لا رسول بعدی ». از این فهمیده می شود که بعد از پیامبر صلی الله علیه وسلم نه هیچ رسولی می آید و نه هیچ پیامبری، بلکه او خاتم انبیاء و مرسلین علیهم الصلاة والسلام است». (الشیخ عبد الرحمن البراک).

وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾

ما او را از طرف راست (کوه) طور فرا خواندیم، و او را نزدیک ساختیم و با او سخن گفتیم. (۵۲)

«وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ» الايمن: طرف راست. یعنی از جانب راست (کوه) طور او را ندا دادیم یعنی: با موسی علیه السلام از جانب راست کوه طور و از جانب راست وی سخن گفتیم. (تفسیر انوار القرآن).

طوریکه گفتیم «الْأَيْمَنِ»: طرف راست. هدف این است که نسبت به موسی، طرف راست بود و الا کوه اصلاً راست و چپ ندارد. «ترجمه معانی قرآن».

قابل تذکر است که: طور کوهی است که در میان مصر و مدین موقعیت دارد و هنگامی که موسی علیه السلام از مدین به سوی مصر می آمد، کلام الهی را از میان درختی در طور شنید «وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» «و نزدیک ساختیم او را رازگویان» یعنی: او را به خود نزدیک ساختیم؛ با نزدیک ساختن منزلت و جایگاه وی در حالی که با وی راز گفتیم و او رازگویی ما را شنید.

در قرآن عظیم الشان، درباره‌ی گفتگو و ارتباط موسی علیه السلام با خداوند هم به «تکلم» تعبیر شده، «كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» (نساء، 164)، هم به «ندا»، «نَادَيْنَاهُ» و هم به نجوی. «قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا» و مراد از قرب در آیه، قرب و نزدیکی مکانی نیست، بلکه قرب مقامی است.

ابن عباس گفته است: که موسی به ملکوت نزدیک شد و حجاب و پرده کنار رفت، تا جایی که صدای قلم‌ها را می‌شنید. (البحر ۱۹۹/۶). زمخشری گفته است: او را به فردی تشبیه کرده است که شخصیتی بزرگ برای مناجات، او را به نزدیک خود آورده است؛ چون خدا بدون واسطه‌ی فرشته با او صحبت کرده است.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾

و از رحمت خود برادرش هارون را که دارای مقام پیامبری بود، به او بخشیدیم. (۵۳) یعنی حق تعالی از روی رحمت و فضلی از جانب خویش، برادرش هارون را به عنوان مؤید و نصرت بخش به وی بخشید و به علاوه هارون را پیامبر نیز گردانید تا هر دو بر رساندن پیام حق با همدیگر یار و یاور باشند.

و بدین ترتیب دعای موسی علیه السلام را اجابت کردیم که گفت: «قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ هَارُونَ بَرَادِرْمِ رَا (٣٠) [طه: 25-30]. (گفت پروردگارا سینه ام را گشاده گردان (۲۵) و کارم را برای من آسان ساز (۲۶) و از زبانه گره بگشای (۲۷) [تا] سخنم را بفهمند (۲۸) و برای من دستیاری از کسانم قرار ده (۲۹) هارون برادرم را (۳۰) خوانندگان محترم!

در آیات (54 الی 55) پنجمین قصه و داستان در این سوره، داستان اسماعیل فرزند ابراهیم علیهم السلام است که مورد بحث قرار داده میشود. اسماعیل علیهم السلام در یکتاپرستی و ستیزه جویی با بت و بت پرستی بر سر راه و روش پدرش بود. اسماعیل - پیش از همه کس - نزدیکان خود را با فرمان الله متعال آشنا می کرد و به پیروی از آن، دستور می داد، تا پیشرو و قدمی مردم شوند. در مورد اینکه چرا قصه و داستان موسی از داستان اسماعیل، در آیات قبلی به بیان گرفته شد بدین دلیل بود، تا سخن درباره ی یعقوب و فرزندان و نواسه گانش منسجم و بدون فاصله باشد.

وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥٤﴾

در کتاب آسمانی خود از اسماعیل یاد کن که او در وعده هایش صادق و رسول و پیامبر بزرگی بود. (۵۴)

«وَ إِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ»: ای محمد! و در این قرآن داستان اسماعیل داستان جد خود، «اسماعیل» بن ابراهیم را که پدر تمام اعراب است، یادآور شو.

«إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ»: او در وعده‌اش صادق بود؛ چون وعده می‌کرد وفا می‌نمود در صدق و عدوی همین بس که او به پدرش وعده داد تا بر ذبح و سر بریدن خویش صبر کند و به این وعده هم وفا کرد چنان‌که در سوره «صافات/102» تذکر یافته است.

بصورت عموم باید گفت که: وفا به عهد، از صفات عالی ارزشمند انسانی بشمار می رود مفسران گفته‌اند: هرچند که سایر پیامبران نیز صادق بوده‌اند اما به صورتی خاص او را به صفت «صداقت در وعده» متصف می‌کند که این به دو دلیل صورت پذیرفته است: یکی، این که از مقام شامخ وی تجلیل و تکریم به عمل آورده باشد، دوم، این که وی در پای «وفای به عهد» سختی‌هایی را کشید که دیگر پیامبران آن را نکشیدند. از جمله وعده‌هایش، صبر و شکیبایی در قضیه‌ی ذبح بود و به همین سبب خدا از او تمجید به عمل آورده است.

« وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا »: و او نیز فرستاده‌ای از جانب الله متعال بود که وی را به نبوت مشرف گردانیده بود.

ابن کثیر گفته است: آیه بر این مطلب دلالت دارد که بر برادرش، اسحاق در شرف و بزرگواری برتری دارد؛ زیرا اسحاق فقط به نبوت موصوف گشته است در صورتی که اسماعیل هم به نبوت و هم به رسالت موصوف شده. (مختصر ۴۵۶/۲) و از نسل اسماعیل محمد خاتم پیامبران آمده است.

وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾

و او همواره خانواده‌اش را به نماز و زکات دعوت می‌کرد و همواره مورد رضایت پروردگارش بود. (۵۵)

أهله: زن و فرزندش را، خانواده اش را، خاندان خود را. مرضیا(رضی): مورد پذیرش پسندیده، مورد خشنودی.

«وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ»: حضرت اسماعیل علیه السلام خانواده خویش را به برپاداشتن نماز و پرداخت زکات دستور و هدایت می فرمود، تا اینکه خانواده اش در اطاعت از او امر خدا کوشا باشند، بخصوص در مورد اقامه‌ی نماز که بمثابة ستون دین بشمار می رود، و ادای زکات که موجب تحقق نیکبختی و آسایش در جامعه می باشد. در مورد « أَهْلُهُ » می نویسد که: هدف از اهل حضرت اسماعیل در این آیه مبارکه امت حضرت اسماعیل، و به‌قولی دیگر: قوم و قبیله‌اش می‌باشد و لی ارجح همان قول اول می باشد.

ومراد از نماز و زکات در اینجا، عبارت از همان دو عبادت شرعی معروف و مشهور است. «وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا » و الله متعال از اسماعیل راضی بود؛ به خاطر عملکرد نیک و طاعت کامل را بجا آورده است.

امام رازی فرموده است: این بخش از آیه نهایت مدح را می‌رساند؛ چون آن که به رضایت خدا نایل آمده باشد در تمام عباداتش به بالاترین درجه رسیده است. (رازی ۲۳۲/۲۱).

سلسله نسب حضرت اسماعیل :

حضرت اسماعیل پسر ابراهیم خلیل الرحمن است. مادرش هاجر نام داشت. اسماعیل اولین فرزند حضرت ابراهیم بود. در خواب به حضرت ابراهیم دستور دادند که اسماعیل را ذبح کند.

اسماعیل علیه السلام در حجر و کنار بیت العتیق در مکه‌ی مکرمه پرورش یافت و در همان جا بزرگ شد و با دختری از قبیله‌ی (جرهم) ازدواج کرد، آنچه از تاریخ زندگی او بر می‌آید اینکه بعثت او در میان همان قبیله که در وسط آن‌ها می‌زیسته، بوده است.

آنچه از قول راجح تأریخی استفاده می‌شود اینکه: حضرت اسماعیل به سوی قبایل عربی که در میان آن‌ها زیسته است مبعوث گردیده ولی بعضی از تاریخ نویسان گفته‌اند: به سوی برخی از قبایل یمنی و عمالقه ای که در آن اطراف می‌زیستند مبعوث گشته است.

ذبیح اسماعیل است یا اسحاق :

در مورد اینکه ذبیح حضرت ابراهیم کیست؟ برای توضیح بهتر می‌خواهم نظریات استاد عبدالوهاب النجار مؤلف کتاب مشهور قصص الأنبياء در اینجا برای شما باز گوی نمایم. وی در کتاب خویش قصص الأنبياء اثبات کرده که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق. طوریکه یهودان ادای آنرا دارند.

وی می‌نویسد: دلایل بر اینکه ذبیح اسماعیل است، نص عبارت تورات است چون در آنجا آمده که: ابراهیم یگانه فرزند خود را ذبح کرد و سخاوتمندانه تقدیم کردن یگانه فرزند در راستای امتثال فرمان خداوند، آنهم فرمانی که در خواب به او داده بودند، نشان از اوج اطاعت و امتثال است و این عین اسلام است، و اگر به اسحاق مراجعه کنیم در می‌یابیم که او روزی از روزها یگانه فرزند ابراهیم علیه السلام نبوده است چون اسحاق زمانی به دنیا آمد که اسماعیل 14 سال عمر داشت و تورات به این امر تصریح دارد و حضرت اسماعیل تا زمان وفات ابراهیم زنده بود و در مراسم تدفین او شرکت داشت.

علاوه بر این ذبیح بودن اسحاق مخالف وعده‌ی الهی است که به ابراهیم داده بود، و آن اینکه اسحاق دارای نسل خواهد بود، به اضافه اینکه واقعه‌ی ذبح در مکه اتفاق افتاد و ابراهیم، اسماعیل را در هنگام شیرخوارگی همراه خود به مکه برده بود نه اسحاق را والله اعلم. (قصص الأنبياء ص 103).

اولاده اسماعیل :

اسماعیل دوازده پسر داشت و تورات نام همه‌ی آن‌ها را ذکر کرده و همگی رؤسای قبایل بودند و تنها یک دختر داشت که او را به عقد برادرزاده‌اش عیص پسر اسحاق در آورد. اعرابی که به (عرب مستعربه) موسومند از نسل اسماعیل بوجود آمده‌اند. حضرت محمد صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین نیز از اولاد اسماعیل به شمار می‌آید.

وفات اسماعیل :

حضرت اسماعیل علیه السلام 137 سال عمر کرد، در مکه از دنیا رفت و بنا به قول مشهور مؤرخین در مکه در کنار مادرش در الحجر دفن گردید، و تورات مدعی است، در فلسطین از دنیا رفته و در آنجا مدفون است، لیکن روایت صحیح روایت مؤرخین عرب است و آن اینکه، در مکه وفات کرده و در آنجا مدفون است. والله أعلم (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم مرحوم شیخ علی صابونی)

نگاه مختصری تاریخچه نماز در قرآن :

وقتی که ما به کلمه نماز نگاه می‌کنیم و یا تاریخچه نماز را به بررسی بگردیم در خواهیم یافت که: نماز یکی از پنج اصلی است که اسلام بر آن بنا یافته است.

عبادت نماز در همه‌ی ادیان ابراهیمی وجود دارد، ولی کیفیت انجام آن متفاوت است. نماز دارای شرایط و آدابی است که شخص مسلمان موظف به رعایت برخی از آنها به صورت واجب و رعایت برخی به صورت مستحب می‌باشد.

در قرآن عظیم الشان، نماز بارزترین مصداق ارتباط مخلوق با خالق می‌باشد، اهمیت نماز به حدی است که یکی از اهداف بعثت انبیاء را اقامه نماز می‌داند. در قرآن عظیم الشان مهم‌ترین مصداق تقوی نماز را ذکر می‌کند.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ 30» (آیه 30 / سوره روم)

(پس رویت را با پیروی از حق و بیزاری از ادیان باطل به سوی این دین راست کن، با همان فطرتی که الله مردم را بر آن آفریده است. (چون) در خلقت الله تبدیلی نیست. این است دین محکم و استوار، و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.)
خداوند متعال انسان را طوری خلق نموده است که به حق تمایل دارد و از باطل بیزار است. درست همانند علاقه‌ی مادر به فرزند که امری تعلیمی نیست، بلکه فطری و غریزی است.

و همچنان در (آیه 31 / سوره روم) می‌فرماید: **«مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - 31»** (رجوع‌کنان به سوی الله برگردید و از او بترسید و نماز را برپا کنید و از جمله مشرکان نباشید).

تعریف و مفهوم نماز:

نماز در لغت بمعنی دعا است. خداوند متعال می‌فرماید: **« خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِهَا وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ »** (سوره توبه: 103). (ای پیامبر از اموال آنان، زکات بگیر که باعث پاکی و تزکیه آنها می‌شود و برای آنان، دعا کن چرا که دعایت، آرامش برای آنان بحساب می‌آید و خداوند، شنوا و داناست.)
چنانچه مشاهده می‌کنیم کلمه «صل» بمعنی «دعا کن» است.

نبی اکرم صلی الله علیه وسلم می‌فرماید: **«إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ فَلْيَجِبْ فَإِنْ كَانَ صَائِمًا فَلْيَصِلْ وَإِنْ كَانَ مُفْطِرًا فَلْيُطْعَمْ»** مسلم (1431) معلقات بخاری قبل از حدیث شماره (4797).
«اگر کسی از شما (برای صرف غذا) دعوت شد، اجابت نماید. اگر روزه داشت، (برای صاحب غذا) دعای (خیر و برکت و استغفار) نماید. و اگر روزه نداشت، غذا بخورد.»
باید دانست که صلاة یعنی درودی که از طرف خداوند باشد، بمعنی ثناء و ستایش است و

درودی که از طرف فرشتگان باشد، بمعنی دعا است. خداوند می‌فرماید: **« إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا »** (سوره احزاب: 56) (همانا خداوند و فرشتگان بر پیامبر، درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، (شما هم) بر او، درود و سلام بفرستید).

ابوالعالیه می‌گوید: صلاة (درود) خداوند بمعنی تعریف و تمجید او، نزد فرشتگان است و درود فرشتگان بمعنی دعا است. و ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: یصلون یعنی تبریک می‌گویند. ثریع ابن عثیمین (228/3)

و برخی گفته اند: درود خدا یعنی همان رحمت الهی است و درود فرشتگان بمعنی استغفار کردن آنان است. و صحیح و درست، همان قول اول است (تفسیر ابن کثیر و شرح ممتع ابن عثیمین (228/3-229).

خداوند متعال می‌فرماید: **« أَوْلَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ »** (سوره بقره: 157) (آنان (همان بردباران با ایمانی هستند که) الطاف و رحمت و احسان

و مغفرت خدایشان شامل حال آنان می‌گردد و مسلماً ایشان راه یافتگان (به جاده حق و حقیقت و طریق خیر و سعادت هستند).
چنانچه مشاهده می‌کنیم رحمت، بر صلوات، عطف شده است و اقتضای عطف، مغایرت می‌باشد.

پس صلاتی که از طرف خداوند باشد بمعنی ستایش است و صلاتی که از طرف مخلوقات یعنی فرشتگان، جن و انس باشد، بمعنی نماز، رکوع، سجده، دعا و تسبیح گفتن است. و صلاتی (درودی) که از طرف پرندگان و خزندگان باشد، بمعنی تسبیح گفتن است. (لسان العرب (465/14).

و «صلاة» در اصطلاح شریعت، عبارت از: عبادتی است که بخاطر خداوند، انجام می‌گیرد و شامل اقوال و افعال معین و بخصوص می‌باشد که با تکبیر، آغاز و با سلام، به پایان می‌رسد و این، اقوال و افعال مخصوص، «صلاة» نامیده شده اند زیرا دعا را نیز در برمیگیرند (المغنی (5/3) ابن قدامه والشرح الکبیر (5/3) و الانصاف فی معرفة الراجح من أغلاف (5/3) و التعریفات جرجانی (174).

در نتیجه کلمه «صلاة» که در آغاز به هر دعایی، اطلاق می‌شد، از آن مفهوم، انتقال پیدا کرد و هم اکنون بخاطر مناسبتی که میان دعا و نماز وجود دارد، همان افعال و اقوال مخصوص، کلمه صلاة یعنی نماز، اطلاق می‌شود. پس هرگاه، کلمه «صلاة» یعنی نماز در شریعت اطلاق شود، مفهوم آن، فقط نماز با همان افعال و اقوال مخصوص است (شرح العمدة ابن تیمیة (30/2 - 31).

و سرتاسر نماز، دعا یعنی طلب و درخواست است: زیرا طلب و درخواست یا با سؤال کردن، مطرح می‌شود چنانچه دعا کننده، خواهان جلب منفعتی و یا دفع ضرری می‌شود و طلب اینگونه نیازها از خداوند، فقط با زبان و سؤال کردن، انجام می‌گیرد. یا اینکه طلب و درخواست با عبادت انجام می‌گیرد. چنانکه انسان با اعمال نیک از قبیل نماز، رکوع، سجده و غیره، طلب اجر و ثواب می‌نماید. پس کسی که این، عبادات را انجام می‌دهد، در واقع با زبان حال از الله، طلب مغفرت می‌نماید. و از سخنان فوق، روشن می‌شود که سرتاسر نماز، دعا و درخواست با زبان و یا طلب و درخواست بوسیله عبادت است چرا که نماز هر دو نوع را در بر می‌گیرد.

نماز در لغت به معنای پرستش، نیاز، سجود، بندگی و اطاعت، خم شدن برای اظهار بندگی و اطاعت و یکی از فرایض دین و عبادت مخصوصی است که مسلمانان پنج بار در شبانه روز به جا می‌آورند. نماز یعنی خدمت و بندگی، فرمان برداری، سر فرود آوردن و تعظیم کردن به نشانه احترام. نماز، داروی نسیان و وسیله ذکر خداوند است. نماز، رابطه معنوی مخلوق با خالق است. نماز یعنی دل کندن از مادیات و پرواز دادن روح؛ یعنی پا را فراتر از دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها نهادن.

معنای لغوی نماز:

معنای لغوی نماز دعای خیر می‌باشد طوری که الله سبحانه و تعالی به پیامبر اش می‌فرماید: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» «صلوات بفریست بر آنان، (یعنی در حق شان دعای خیر بعمل آر) و اقعاً دعا خیر تو برای آنها باعث وقار، و بردباری است. اما نماز در شریعت عبارت از اعمال و گفتار است که تعلیم از جانب پروردگار و پیامبر

صلی الله علیه وسلم برای ما بعمل آمده است. نماز با تکبیر (الله اکبر) آغاز وبا تسلیم (سلام گفتن) خاتمه می پذیرد.

نماز در ادیان ابراهیمی:

نماز در ادیان ابراهیمی، در میان عبادات همیشه رتبه اول را به خود اختصاص داده است. در قرآن مجید اولین نماز و دعا برای اقامه نماز از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام شنیده می شود و بعد از او نماز یکی از ارکان اصلی دین برای تمام پیامبران شمرده شده است.

- در دعای حضرت ابراهیم علیه السلام هنگام سکونت در بیت الله الحرام آمده است: «رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعَنِيْ فَاِنَّهُ مِنِّيْ وَ مَنْ عَصَانِيْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» (آیه 36 / سوره ابراهیم) (پروردگارا! همانا بتها بسیاری از مردم را گمراه کرده اند، پس هر که مرا پیروی کند، قطعاً او از من است و هر کس با من مخالفت کند، همانا تو بخشنده‌ی مهربانی). و در (آیه 37) همین سوره می فرماید: «رَبَّنَا اِنِّيْ اَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِيْ بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ اَفْنِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي اِلَيْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُوْنَ» (37)

پروردگارا! من (یکی) از ذریه‌ام را در وادی (و دره‌ای بی آب و) بی گیاه، در کنار خانه‌ی گرامی و با حرمت تو ساکن ساختم. پروردگارا! (چنین کردم) تا نماز برپا دارند، پس دل‌های گروهی از مردم را به سوی آنان مایل گردان و آنان را از ثمرات، روزی ده تا شاید سپاس گزارند.

اقامه نماز توسط اسحاق و یعقوب (ع):

«وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا» (مریم : 55)
«و اسحاق و یعقوب را [به عنوان نعمتی] افزون بر او بخشیدیم و همه را از شایستگیان قرار دادیم و آنان را پیشوایان قرار دادیم که فرمان ما هدایت می کردند. و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و بر پا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده‌ها بودند».

اقامه نماز توسط حضرت موسی (ع):

«وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى وَ اَخِيهِ اَنْ تَبُوْعَا لِقَوْمِكُمْ بِمِصْرَ بِيُوْتًا وَ اجْعَلُوْا بِيُوْتَكُمْ قِبْلَةً وَ اَقِيْمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِيْنَ» «سوره یونس/ 87» (و به موسی و برادرش وحی کردیم که در مصر، برای قوم خودتان خانه‌هایی آماده کنید و خانه‌هایتان را مقابل هم (یا رو به قبله) بسازید و نماز به پا دارید و به مؤمنان بشارت بده (که سرانجام پیروزی با آنهاست).

اقامه نماز حضرت شعیب (ع):

«قَالُوْا يَا شُعَيْبُ اَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ اَنْ نَّتْرِكَ مَا يَعْْبُدُ اَبَاؤُنَا اَوْ اَنْ نَفْعَلَ فِيْ اَمْوَالِنَا مَا نَشَاؤُا اِنَّكَ لَآتَى الْحَلِيْمِ الرَّشِيْدُ» «سوره هود 87» (اما مردم مدین در جواب) گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می دهد که (به ما بگویی) آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ (و) یا اینکه (نتوانیم) آن گونه که خود می خواهیم، در اموال خویش تصرف کنیم؟! تو که مرد بُردبار و فهمیده‌ای هستی! (این چه توقعی است که از ما داری؟)

- اقامه نماز حضرت زکریا (ع):
« فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا وَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ » (39 / آل عمران) (پس درحالی که زکریا در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان او را نداء دادند که خداوند تو را به (فرزندی به نام) یحیی بشارت می‌دهد که تصدیق کننده‌ی (حقانیت) کلمه‌ی الله (حضرت مسیح) است و سیّد و سرور، و خویشتن‌دار (از زنان) و پیامبری از صالحان است.

- سفارش لقمان به فرزندش درباره‌ی نماز:
« يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِّنْ عَزْمِ الْأُمُورِ » (سوره لقمان آیه 17)

فرزندم! نماز را برپا دار و امر به معروف و نهی از منکر کن و بر آنچه از سختی‌ها به تو می‌رسد مقاومت کن که این (صبر) از امور واجب و مهم است.

- دستور خداوند به مریم (س) برای نماز:
« يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ » (آل عمران 43) (ای مریم! (به شکرانه این همه نعمت،) برای پروردگارت خضوع کن و سجده بجای آور و بارکوع کنندگان رکوع نما).

نماز در دین یهودیت :

نماز در دین یهود یا « تفیلا » به عبری و در جمع تفیلیم یا تفیلتوت، به نماز و دعای روزانه یهودیان گفته می‌شود. (توضیحات دقیق در باب نماز و دعای یهودیت را میتوان در کتاب سیدور یا بخش های میشنا که از کتب مشهور یهودیت، وجود دارد. بصورت کل پیروان دین یهودی در هر روز سه بار نماز؟! می خوانند و درروز شبات (شنبه) و سایر روزهای مقدس فرقه‌های ارتدکس و محافظه کار مدعیان پیروی دین یهودی یک نماز به نماز سه گانه اُضاف میکنند که این نماز به نام موساف معروف است. همچنان قرار اعتقاد یهودیت، در یهودیت نماز پنجمی هم به نام نئیلا وجود دارد که اکنون تنها در یوم کیپور دهمین روز از ماه «تیشری» (یعنی اولین ماه سال مدنی عبری و همچنین ماه هفتم از سال در تقویم مذهبی عبری محسوب می‌شود. تعداد روز های این ماه به سی روز می رسند).

معمولاً نماز های انفرادی ویا نماز جماعت را به منیان می خوانند. به ارجحیت نماز با جماعت نیز تأکید شده است. البته بخش‌هایی هم در نماز؟! شان وجود دارد که بدون در جماعت اجرا نمی‌شوند.

اکثر مراسم دین در یهودیت با ملودی سنتی به نام نیگون به حالت آوازی در کنیسه ها قرائت می‌شود. در هر کنیسه (یعنی محل عبادت ویا هم محل اجتماعات دینی یهودان گفته میشود) البته یهودان (گروهی قومی- مذهبی نشأت گرفته از بنی اسرائیل، یا عبرانیان شرفیمانه، است. قومیت، ملیت دین یهود عمیقاً با یکدیگر در پیوندند ویهودیت دین ملت یهود می باشد.

در هر کنیسه، سکویی (جایی بلند که قابل دیدن برای همه باشد) کم ارتفاع وجود دارد که بر فراز آن « خدان » قرار میگیرد واین مناجات را رهبری وهدایت میکند. « خدان » (یعنی موسیقیدان یهودی است که معمولاً در مراسم مذهبی دعا دینی را میخواند. در

انگلیسی نام **حذان** معادل کانتور (Cantor) است. **حذان** کسی است که دعا را میخواند و در قوانین یهودی باید یک یهودی بالغ باشد. هر کسی میتواند **حذان** شود ولیکن در عمل معمولاً اشخاصی خوش صدا برای این کار انتخاب میشوند. زنان اگر نماز بر ایشان واجب باشد تنها یکی از نمازها و ترجیحاً صبح را لزوماً باید بخوانند و باقی اختیاری است. شرکت نکردن زنان در دیگر نمازها، نوعی معافیت محسوب می‌شود.

در **تلمود** (ماسخت براخوت 26ب) دو دلیلی برای سه‌گانه بودن نماز می‌آورد: قابل تذکر است که «تلمود» که (بمعنی *آموختن*) است. **تلمد** «که از آن به‌عنوان «تورات شفاهی» نیز یاد می‌شود، یکی از کتاب‌های اصلی یهودیت ربانی است. نام دیگر آن به‌صورت سنتی، **شاس** است که مخفف **شیشاس** داریم که به‌معنی «شش دفتر» است. نام تلمود، معمولاً اشاره به «تلمود بابلی» است، با اینکه تلمود دیگری به نام «تلمود اورشلمی» نیز وجود دارد، که رواج کمتری دارد.

1 - هر نماز برابر یک قربانی در هیکل سلیمان در قدیم است که یک تعمید در صبح یکی در عصر بوده‌است و آخر شب هم بقایای تعمید روزانه را می‌سوزاندند. «تعمید» یعنی (غسل تعمید یک فرضیه تطهیری دینی برای کسب بخشش از گناهان و زندگی دوباره است که در مذاهب گوناگونی مانند مسیحیت و هندویزم رواج دارد و ریشه آن آیین‌های طهارت یهودی است.

2 - این نمازها یادگاری شاه پدران سه‌گانه هستند که طبق تورات ابراهیم (ع) صبح‌ها و اسحق (ع) عصرها و یعقوب (ع) شب‌ها نماز می‌خواند اما حتی با تکیه بر این نظر زمان خواندن نمازها و نماز موساف هم بر اساس نظر قبلی تدوین و تشریح شده‌است.

طبق روایات داوود و دانیال هم سه بار در روز نماز می‌خواندند. «دانیال» به عبری به معنای «خدا قاضی من است. دانیال از پیامبران بنی اسرائیل است.

در مزامیر داوود علیه السلام آمده است: صبح و عصر شب می‌گیریم و عبادت می‌کنم و او صدایم را خواهد شنید. (مزامیر 15:18)
مزامیر به عبری (تهیلیم) زبور داوود، یکی از بخش‌های تنخ یهودی و عهد عتیق در کتاب مقدس است. مزامیر به صورت شعر بی‌وزن عبری نگاشته شده است. در کتاب دانیال آمده است: «پنجره اش رو به به قدس بیت المقدس باز بود و او سه بار در روز زانو می‌زد و عبادت می‌کرد و چون آن همیشه خدایش را شکر می‌کرد. (دانیال 6:11).

یهودیت ارتدوکس بدین عقیده اند که مطابق هلاخا فقه یهود ایجاب می‌کند شخص یهودی هر روز سه نماز در شبات و روزهای مقدس چهار بار و در یوم کیپور پنج بار نماز بگذارد.

«هلاخا» به زبان عبری به مجموعه قوانین شرعیت یهود گفته می‌شود، قوانینی که از عهد عتیق مکتوب (تنخ) (تورات شفاهی) تلمود، و حاخامها و همچنین آداب و رسوم یهودیان ناشی می‌گردد. هلاخا قرار اعتقاد یهودیان دارای ۶۱۳ **میتزوت** (دستور) است.

«شبات» در عبری به معنی شنبه، در عربی سبت، و در دین یهودیت به روز تعطیل هفتگی (شنبه) می‌گویند که به صورت سمبولیک به معنای هفتمین روز آفرینش است. سنت استراحت شبات ریشه در تورات دارد. تورات می‌گوید خداوند جهان را در شش روز آفرید و در روز هفتم دست نگه داشت. بسیاری یهودیان در این روز برای نیایش به کنیسه یا معبدهای خود می‌روند.

زنان یهودی ارتدوکس ملزم به ادای تنها یکی از نمازها آن هم بدون رعایت زمان هستند. در یهودیت محافظه کار هم تعداد نمازها اجباری تلقی می‌شود. از سال دو هزار قرار بر این شد که زنان هم همان تعداد نمازها را به جماعت در همان زمان که مردان می‌خوانند باید بخوانند، به استثنای گروه‌های سنتی و افراد جدا از قوم و جمع. در یهودیت اصلاح طلب **هلاخا** الزام‌آور نیست و زمان نمازها اختیاری است.

هلاخا: می‌گوید تمام نمازهای فردی و جماعت باید به هر زبانی که نمازگزار می‌فهمد خوانده شود با این حال بسیاری از کنست‌های ارتدوکس **اشکنازی** زبان عبری-عبری اشکنازی- را برای نمازهایشان ترجیح می‌دهند. بااستثنای برخی نمازها مثل **کادیش** که از ابتداء به زبان **آرامی** خوانده می‌شده است و مواظ که به زبان محلی صورت می‌گیرد. ارتدوکس‌های **سفاردي** زبان **لادینو** یا **پرتقالی** و کنست‌های محافظه‌کار و اصلاح‌طلب هم زبان محلی را به کار می‌برند. یادداشت:

زبان آرامی از جمله زبان‌های سامی است که بیش از 3000 سال قدمت دارد، زبان آرامی‌ها، زبان اداری امپراتوری‌ها و حتی کاهنان تمدنهای سومر، آشور و بابل بوده است. زبان اصلی بخش عمده‌ای از کتاب‌های آسمانی دانیال و عزرا و زبان کتاب تلمود است. آرامی را زبان عیسی دانسته‌اند و امروز تعداد از جوامع که بیشتر آنها اشوری هستند به زبانهای آرامی نو تکلم می‌کنند.

حدِ نصاب در نماز جماعت:

به نزد یهودان نماز فردی مقبول است اما بهتر است با اقلاً ده نفر بالغ یعنی مرد یهودی بالای سیزده سال خوانده شود که «بارمیتسوا» گرفته باشد. (برمیتسوا و بت میتسوا) به عبری (مراسم است که در طی آن پسران و دختران یهودی که به سن بلوغ رسیده و آن را جشن می‌گیرند. بر طبق شرع یهود، زمانی که پسران یهودی به 13 سالگی می‌رسند، مکلف شده و برمیتسوا می‌شوند. در دین یهود دختران در سن 12 سالگی به بلوغ می‌رسند. پیش از به بلوغ رسیدن بچه‌ها، پدر و مادر مسئول کارهای فرزندان خویش می‌باشند).

معمولاً زنان چون ملزم به نماز نبودند جزو این مینیان یا جماعت شمرده نمی‌شدند و حساب نبودند اما در 1973 یهودیت محافظه کار آن‌ها را جزو جماعت شمرده و برخی فرق پذیرفتند و برخی نه.

مقام نماز در اسلام:

نماز در دین مقدس اسلام از جایگاه بسیار والای برخوردار است. و دلایل آن عبارتند از:

1 - نماز، ستون دین است:

در دین مقدس اسلام و شرعیت غُرای محمدی نماز بمثابة ستون (ستون دین) معرفی گردیده است، این بدین معنی است که: دین بدون این ستون، اساساً برپا نمی‌ماند.

شود.

در حدیثی معاذ بن جبل می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «رَأْسُ الْأَمْرِ الْإِسْلَامُ وَعَمُودُهُ الصَّلَاةُ وَذِرْوَةٌ سَنَامِهِ الْجِهَادُ». یعنی «رأس امور اسلام و ستون آن، نماز است. و قله آن، جهاد می باشد». و باید دانست که اگر ستون بیفتد، ساختمان عمارت، نابود خواهد شد. (ترمذی (2616) و ابن ماجه (1314/2) و احمد (231/5). و ترمذی درباره آن، گفته است: این حدیث، حسن و صحیح است و شیخ البانی نیز آنرا در ارواء القلیل «138/2» تحسین نموده است.)
اولین عملی که بنده بخاطر آن محاسبه می شود، نماز است.

- 2

و حتی خوبی و بدی اعمال انسان، به نمازش، بستگی دارد. انس بن مالک روایت می کند که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (أَوَّلُ مَا يَحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَلَاتُهُ فَإِنْ أَكْمَلَهَا كُتِبَتْ لَهُ نَافِلَةٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَكْمَلَهَا قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهِ لِمَلَأْتَهُ أَنْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ لِعَبْدِي مِنْ تَطَوُّعٍ فَأَكْمَلُوا بِهَا مَا ضَيَعَ مِنْ فَرِيضَتِهِ ثُمَّ تَوَخَّذُوا الْأَعْمَالَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ) «اولین چیزی که در روز قیامت، بنده بخاطر آن، محاسبه می شود، نماز است. اگر نمازش را کامل ادا نموده است، بطور کامل، برایش بحساب می آید. و اگر نمازش را بطور کامل ادا نکرده است، خداوند به فرشتگانش می‌گوید: ببینید آیا بنده‌ام، نماز نفلی دارد که فرایضش را بوسیله آن، کامل کنید؟ بعد از آن، محاسبه زکات و سایر اعمال به همین ترتیب، انجام می‌گیرد». (ابوداود (864، 866) و ابن ماجه (1425) و احمد (65/4، 903، 377/5) و صحیح الجامع البانی (353/2).

- 3

آخرین چیزی که از دین، ضایع می شود، نماز است. پس اگر نماز که آخرین امر دین است، ضایع گردد، چیزی از آن، باقی نمی‌ماند. ابوامامه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: (لَيَنْقُضَنَّ عَزَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةَ عُرْوَةٍ فَكُلَّمَا انْقَضَتْ عُرْوَةٌ تَنَسَّبَتْ النَّاسُ بِالنَّبِيِّ تَلِيهَا وَأَوْلَاهُنَّ نَفْضًا الْحُكْمُ وَأَخْرَهُنَّ الصَّلَاةَ). «ریسمانهای اسلام، یکی پس از دیگری، کنده می‌شوند. هر گاه، یکی کنده شود، مردم به ریسمانهای بعدی، چنگ می‌زنند. اولین ریسمانی که کنده می‌شود، حکومت (حاکمیت اسلام) است و آخرین آنها، نماز می‌باشد». و در روایتی دیگر، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: «اولین چیزی که از میان مردم، برداشته می شود، امانت است و آخرین چیزی که باقی می‌ماند، نماز است و چه بسا نمازگزاری یافت می‌شود که هیچگونه خیری نداشته باشد». (احمد (290/6، 311، 321) و البانی در ارواء القلیل (238/7) آنرا صحیح دانسته است.

- 4

آخرین وصیت پیامبر اسلام به امتش، نماز بود: نماز، آخرین وصیتی است که نبی اکرم صلی الله علیه وسلم امتش را به آن، وصیت کرد. ام سلمه رضی الله عنها در حدیثی می‌فرماید: یکی از آخرین وصیت های رسول الله صلی الله علیه وسلم این بود که «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ حَتَّى جَعَلَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَلْجُلُجُهَا فِي صَدْرِهِ وَمَا يَفِيصُ بِهَا لِسَانُهُ».

5 - خداوند، اقامه کنندگان نماز و کسی را که خانواده اش را بدان امر می‌کند ستوده است آنجایی که می‌فرماید: « وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا (54) وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا » (سوره مریم: 54 و 55). (و در قران از اسماعیل یاد کن. او در وعده هایش راست، و پیامبر والا مقامی بود. و خانواده اش را همواره به خواندن نماز و دادن زکات، دستور می داد و نزد پروردگارش، مورد رضایت بود).

6 - خداوند، کسانی را که تنبلی می‌کنند و نماز را ضایع می‌نمایند، مذمت نموده است. چنانچه می‌فرماید: « إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالًا يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ». (سوره نساء: 142) (همانا منافقان، خدا را فریب می دهند در حالی که خداوند، آنان را فریب می دهد. و هنگامی که برای نماز بر می‌خیزند با سستی و تنبلی، و برای نشان دادن مردم، نماز می‌خوانند. و خدا را فقط اندکی یاد می‌کنند).

7 - بزرگترین رکن و ستون اسلام بعد از شهادتین، نماز است. عبد الله بن عمر (رضی الله عنهما) می‌گوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: « بُنِيَ الْإِسْلَامَ عَلَى خَمْسٍ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَصِيَامِ رَمَضَانَ وَحَجِّ الْبَيْتِ ». اساس اسلام بر پنج چیز بنا نهاده شده است:

- شهادت و گواهی دادن بر اینکه هیچ معبودی بجز الله، وجود ندارد و محمد صلی الله علیه وسلم فرستاده خداست.
- برپا داشتن نماز.
- پرداخت زکات.
- روزه ماه مبارک رمضان.

8 - حج بیت الله الحرام. (بخاری (8) و مسلم (16)). یکی از اموری که بر عظمت نماز دلالت می‌کند، اینست که خداوند متعال، آنرا بواسطه جبرئیل (ع) و در زمین، فرض نگرداند بلکه بدون واسطه در شب معراج و بالای هفت آسمان، آنرا فرض نمود.

9 - و از آنجا که نماز از اهمیت بسیار والایی برخوردار است، خداوند اعمال رستگاران را با نماز آغاز نموده و با نماز به پایان رسانیده است چنانکه می‌فرماید: « قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (1) الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ (2) وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (3) وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ (4) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (5) إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (6) فَمَنْ ابْتغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (7) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (8) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ». (سوره مؤمنون: 1 - 9).

(همانا مؤمنان، رستگار شدند. آن کسانی که در نمازشان، خشوع دارند، و از کارهای بیهوده، روی می‌گردانند، زکات اموالشان را می‌پردازند و شرمگاهایشان را حفاظت می‌کنند بجز همسران و کنیزان خود. که در این صورت، قابل سرزنش نیستند. و کسانی که غیر از این را دنبال کنند، آنان تجاوزکارند. همچنین مؤمنان

رستگار، کسانی هستند که امانت دارند و به عهد و پیمان خود، وفا می‌کنند و از نماز هایشان محافظت می‌کنند).

10 - خداوند به نبی اکرم صلی الله علیه وسلم و پیروانش دستور داده است که خانواده های خود را به خواندن نماز، امر کنند: « وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى » . (سوره طه: 132). (خانواده ات را به خواندن نماز، امر کن و خود نیز بر خواندن آن، استقامت کن. ما از تو روزی نمی‌خواهیم بلکه ما به تو روزی می‌دهیم و سرانجام از آن پرهیزگاری است). عبد الله بن عمر می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرِ وَفَرَّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ» «فرزندانتان را در سن هفت سالگی، به خواندن نماز وادار کنید و در ده سالگی، آنها را بخاطر نماز، تنبیه کنید و محل خواب آنها را جدا کنید». (ابوداؤد (495) و احمد (180/2، 187) و آلبانی آنرا در ارواء القلیل (7/2 و 266/1) صحیح دانسته است.

علماء میگویند همین که طفل به سن هفت سالگی قدم گذاشت بر والدین لازم می شود که به طفل خویش طریق ادای نماز را تعلیم کرده و در صورت ضرورت وی را به ادای نماز امر کند. و هر گاه به سن ده سالگی رسید او را بر نخواندن نماز تنبیه و مجازات نمایند .

ولی متأسفانه دیده شده که در بسیاری از فامیل ها والدین، حتی خودشان خیلی نیک و صالح و پایبند نماز می باشند، اما نسبت به نماز فرزندشان توجهی کمتر بخرچ میدهند. خودشان صبح وقت برای نماز بر میخیزند و یا به سوی مسجد میروند ، ولی فرزندان 8 سال یا 10 ساله شان در برابر چشمانشان خوابیده اند ، او را بیدار نمی کنند تا مبادا خوابش خراب نشود، در صورتیکه اگر فرزند نماز نخواند، خود او به دلیل غیر مکلف بودن گناهکار نمی شود، اما پدر و مادر به دلیل اینکه دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم را در مورد فرزند خویش عملی نساخته، گناهکار می شوند.

پدر و مادر وظیفه دارند تا اطفال خویش از کودکی به رفتن به مسجد و نماز جماعت عادت دهند ، آیات بی شمار قرآنی و احادیث متعددی پیامبر اسلام بر اهمیت نماز در اسلام دلالت می کند ، پدر و مادر باید بدانند که اگر فرزندان در کودکی پایبند نماز نشدند ، در بزرگی خیلی مشکل است که حرفشان را گوش کنند، بدیهی است فرزندان که نماز را ضایع کنند در هر امر دیگر کوتاهی خواهند کرد.

11 - به کسی که در خواب بماند و یا هم اقامه نماز را فراموش کند، دستور داده شده است تا قضای آن را بجای آورد. و این امر، اهمیت نماز را می‌رساند.

انس بن مالک می گوید: نبی اکرم صلی الله علیه وسلم فرمود: «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَلْيَصِلْهَا إِذَا ذَكَرَهَا لَا كَفَّارَةَ لَهَا إِلَّا ذَلِكَ». (هر کس نمازی را فراموش کرد، هنگامی که بیادش آمد، آنرا بخواند. زیرا نماز، کفاره‌ای جز این (قضا آوردن) ندارد».

و در روایتی دیگری در صحیح مسلم، چنین آمده است که رسول اکرم فرمود: «مَنْ نَسِيَ صَلَاةً أَوْ نَامَ عَنْهَا فَكَفَّارَتُهَا أَنْ يَصَلِّيَهَا إِذَا ذَكَرَهَا» (هر کس نمازی را

فراموش کرد یا خواب رفت، کفاره اش اینست که هنگام یاد آمدن (یا بیدار شدن) آنرا بخواند». (روایت بخاری (597) و مسلم (648)).
همچنین، کسی که سه روز یا کمتر، بی هوش شود، حکم کسی را دارد که خواب رفته باشد (بعد از اینکه به هوش آمد، نمازهای فوت شده را بخواند) و این مطلب از عمار، عمران بن حصین و سمره بن جندب (رضی الله عنهم) روایت شده است. (الشرح الکبیر ابن قدامه (8/3) و المغنی (50/2 - 52)).
ولی اگر دوران بیهوشی، بیشتر از سه روز باشد، قضا آوردن نمازهای فوت شده، لازم نیست زیرا شخصی که بیشتر از سه روز بیهوش شود، در زوال عقل به انسانی که دیوانه است شباهت دارد. (تفصیل موضوع را میتوان در فتاوی شیخ عبدالعزیز بن عبدالله (457/2) مطالعه فرماید).

چرا اسلام بر خواندن نماز تأکید همیشگی میکند:

اهمیت نماز در بین همه دستوره های درخشان اسلام، بدین جهت است که:

- 1 - نماز روح انسان ها را به مبدا هستی بخش مرتبط و متصل می کند و با این ارتباط روح و جان انسان را زنده، با نشاط و آرام می سازد و او را برای انجام سایر تکالیف و وظایف فردی و اجتماعی آماده می کند از این رو می توان گفت نماز موتور محرکه سایر اعمال و دستورات اسلامی است، زیرا آن شخصیکه به نماز اهمیت بدهد، یقین داشته باشید که به سایر عبادات اهمیت بسزایی قایل بوده و با تمام اخلاصمندی آنرا بجاء می آورد.
 - 2 - اما اگر مسلمانی نماز خویش را بوجه احسن انجام ندهد و به آن اهمیتی قایل نباشید، سایر اعمال عبادی اش نیز از بهره و ثمره ای برخوردار نخواهد بود.
- 2 - نباید فراموش کرد که خواندان نماز علاوه بر آنکه انجام یک فریضه الهی است، بلکه خواندان نماز خود مانع بسیاری از اعمال بد شده و جلوی بسیاری از گناهان را میگیرند.

نماز گزار واقعی از فحشا و منکرات به دور می ماند و این خاصیت بازدارندگی نماز را «ان الصلاة تنهى عن الفحشاء و المنکر» را نمیتوان در سایر عبادات اسلامی در یافت.

نماز، از لحاظ فهم سیاسی، مسلمانان سراسر جهان را هر روز به سمت قبله واحد، و مردم هر شهر و قریه در نماز جماعت با هم متحد می سازد. این حرکت در هر روز برای مسلمانان به مسلمانان شکوه و عظمت و اقتدار خاصی می بخشد.

خواننده محترم!

بر اساس آنچه بیان شد می توان دریافت که دعا و نماز در ادیان ابراهیمی مورد تأکید بوده است و هر سه دین اسلام، یهودیت و مسیحیت آن را از اصول ایمانی خود شمرده اند. در اسلام و یهودیت برای نماز آداب، شرایط و زمان خاصی فرض شده است و به صورت فردی و جماعت برگزار می گردد. در مسیحیت نیز گرچه مانند اسلام و یهودیت زمان، شرایط و الفاظ خاصی ندارد، اما به اصل آن در کلیسا و زیر نظر کشش توجه شده است. احیای نماز در هر سه دین موجب تقرب به و مانعی برای فساد.

خوانندگان گرامی!

در آیات متبرکه (56 الی 58) این سوره مبارکه ششمین داستان همانا، داستان وقصه

ای ادریس علیهم السلام است، مورد بیان قرار داده میشود. ادریس علیهم السلام مردم را به توحید و خداپرستی دعوت می نمود، تا آنان از جزا و سزای روز قیامت نجات دهند، به یکتا پرستی، کردار نیک، عدالت، نماز و چند روز روزه از هر ماه، پیکار و مبارزه با دشمن، پرداخت زکات مال، دستگیری مستمندان و درماندگان، توجه خاص الخاص به پاکی و پاکیزگی، دوری از ناپاکی و غیره دستور می فرمود. و طوریکه در فوق هم یادآور شدیم؛ وی در شهر «منف» مصر، یا به قولی در «بابل» عراق دیده به جهان گشود.

مردم را به شهرسازی و نوپردازی آشنا کرد. او را «هرمس الهرامسه» می گفتند: یعنی داناترین ستاره شناسان.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾

و یادآور شو در این کتاب ادریس را، البته او بسیار راست کردار و پیغمبر بزرگ بود. (۵۶)

ای پیامبر! و در این قرآن داستان حضرت ادریس علیه السلام را یاد کن زیرا او در سخن و عمل بسیار راستکار و راستگو و به علاوه پیامبری بود که به وی وحی فرستاده می شد.

مفسرین گفته اند: ادریس جد نوح علیه السلام است و بعد از آدم، اولین پیامبر و اولین شخصی است که با قلم نوشت و لباس را دوخت، و قبل از وی بشر پوست حیوانات را می پوشید و او اولین کسی است که پیمانه و ترازو و اسلحه را به کار گرفت و با قابلین مقاتله کرد و او اولین پیامبر مرسل بعد از آدم و نوح علیه السلام است خداوند متعال سی صحیفه را بر او نازل کرد.

« إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا » «بی گمان او راست کردار پیامبری بود» «صدیق» به کسی گفته می شود که گفتار و رفتارش با هم هماهنگ و یکسان باشد. علما برای «صدیق»، «مخلص» و «مخلص» تعریفات بسیاری ارائه کرده اند، از آن جمله:

- صادق کسی است که راست کردار است و صدیق کسی است که در احوال مختلف، در راستی و درستی و استقامت خود افزون است.
- مخلص کسی است که برای خدا کار می کند و دوست ندارد که مردم او را ستایش کنند.
- مخلص کسی است که خداوند او را برای خود خالص ساخته لذا در او هیچ گرایشی به سوی غیر الله متعال باقی نمانده است.

ادریس علیه السلام :

- طوریکه در فوق یاد آور شدیم: حضرت ادریس علیه السلام، از اجداد حضرت نوح است و به دلیل اشتغال زیاد او به درس، یا به خاطر آن که اولین کسی بود که با قلم نوشت، به ادریس مشهور شد.
- نام شریف ادریس، دو بار در قرآن آمده و با اوصاف «صدیق»، «صابر» و «نبی» از او تجلیل شده است.
- ادریس، اولین کسی بود که علم نجوم و حساب را می دانست.
- اولین کسی بود که به انسان، خیاطی آموخت.
- ادریس علیه السلام یکی از پیغمبران بزرگواری است که خداوند در قرآن کریم از او سخن به میان آورده و در برخی از سوره های قرآن به بیان او پرداخته است. او جزو

آن عده از پیغمبرانی است که واجب است به صورت قطعی و جزمی به نبوت و رسالت همه‌ی آن‌ها ایمان داشته باشیم، چون قرآن نام او را به صراحت ذکر کرده و شخصیت او را به عنوان نبی و صدیق تعریف کرده است.

نسبه‌ی ادریس علیه السلام :

نام او ادریس پسر یارد پس ر مهلائیل است. نسب او به شیث فرزند حضرت آدم ÷ منتهی می‌شود. نام او نزد عبرانی‌ها (یهودیان) خنوخ است و در ترجمه‌ی عربی اخنوخ آمده است. او از اجداد نوح ÷ به شمار می‌رود. برخی از تأریخ نویسان گمان برده‌اند که ادریس قبل از نوح نیامده بلکه در زمان بنی اسرائیل بوده است. اما این گمان خطاست، و حافظ ابن کثیر و غیر او از تأریخ نویسان معتبر این گمان را رد کرده‌اند.

مولد و نشأت ادریس :

ادریس اولین کسی است که بعد از آدم و شیث به مقام نبوت نائل گشته ابن اسحاق می‌گوید: ادریس اولین کسی است که به وسیله‌ی قلم نوشت، او 308 سال از عمر خود را در زمان آدم سپری کرده است. چون آدم علیه السلام عمر طولانی داشته و قریب هزار سال زیسته است چنانکه در قصه‌ی زندگی او آمد. علماء در مورد مولد و نشأت او اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند: ادریس در بابل به دنیا آمده و گروهی گفته‌اند: در مصر چشم به جهان گشوده است، اما قول صحیح، همان قول اول است. (البدایة والنهایة ج 1 ص 99).

در ابتدای عمر از علم شیث پسر آدم استفاده می‌کرد و چون بزرگ شد خداوند به او نبوت عطا کرد و انسان‌های مفسد را از مخالفت با شریعت آدم و شیث باز می‌داشت، گروه قلبی از وی اطاعت ورزیدند. و کسان بسیاری با وی به مخالفت برخاستند، لذا قصد کرد از میان آن‌ها بیرون رود و به سرزمین و مملکت دیگری هجرت کند، پیروان خود را به هجرت دعوت کرد، ترک وطن بر آن‌ها سخت و دشوار می‌نمود، گفتند: اگر از سرزمین بابل هجرت کنیم به کجا برویم؟ گفت: اگر در راه خدا هجرت کنیم خداوند مکان دیگری به ما ارزانی خواهد کرد. از سرزمین بابل خارج شدند و راهی سرزمین مصر گشتند، چون رود نیل را دیدند ادریس بر روی آن توقف کرد و خدا را تسبیح گفت. ادریس و همراهان او در مصر استقرار پیدا کردند و مردم را به سوی خدا ... و مکارم اخلاقی، فرا خواندند. (قصص الأنبياء، نجار، صفحه 26).

مدت اقامت ادریس علیه السلام در روی زمین 82 سال بود. بعد خداوند او را بسوی خویش بازگردانید و رفعت بخشید چنانکه گوید: «وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ۝۷». (مریم) مواظب و آدابی از او بر جای مانده است، مردم را به دین خدا فرا می‌خواند و به سوی عبادت خداوند و خلاصی نمودن نفس خود از عذاب آخرت به وسیله‌ی عمل صالح در دنیا دعوت می‌نمود و بر زهد در این دنیای فانی تشویق و ترغیب می‌کرد، آن‌ها را به نماز و روزه و زکات دستور می‌داد، بر انجام غسل جنابت بسیار تاکید می‌ورزید، مسکرات را حرام می‌دانست و مردم را به شدت از آن نهی می‌کرد. گویند: در زمان او مردم با 72 زبان با هم صحبت می‌کردند که خداوند همه‌ی آن زبان‌ها را به او یاد داده بود، تا آموزه‌های دینی را با زبان خاص هر قومی به آن‌ها آموزش دهد، چنانکه خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» [ابراهیم: 4]. ما هیچ

رسولی را جز به زبان قومش نفرستادیم تا (وحی به زبان خودشان) برای آن‌ها بیان کند و توضیح دهد.

ادریس اولین کسی بود که سیاست مدنی را تعلیم داد و قواعد شهرسازی را برای قومش پایه‌گذاری کرد. هر قوم و ملتی در سرزمین خود شهری بنا نهادند تا آنجا که در زمان او 188 شهر بنا نهاده شد.

به حکمت و خرد و فلسفه شهرت داشت، از جمله‌ی سخنان گهر بار و حکیمانه او: «خوبی‌های دنیا مایه حسرت و بدی‌های آن مایه‌ی پشیمانی است» و «خوشبخت و سعادت‌مند کسی است که به درون خود بنگرد و نگهدار افعال و کردار خود باشد و اعمال صالحه‌اش نزد خداوند شفیع او باشند» و «صبر همگام با ایمان فتح و ظفر می‌آورد» و غیره از سخنان گهربار و حکیمان‌های که او به آن‌ها شهرت داشته است. سلام و درود خداوند بر پیغمبر ما و بر او باد. (پیغمبری و پیغمبران در قرآن کریم شیخ علی صابونی)

وَرَفَعْنَا مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

و [ما] او را به مقامی بلند ارتقا دادیم. (۵۷)

یعنی اینکه خداوند متعال ذکر وی را در میان جهانیان بلند آوازه و منزلتش را در میان مقربان رفعت داد پس یادش بلند و مقام و منزلتش والا است.

با اعطای نبوت و تقرب جستن وی به پیشگاه خدا، نام و یاد و قدر و منزلتش را بالا بردیم. (عده‌ای می‌گویند: منظور بردنش به آسمان است.)

هدف از «مَكَانًا عَلِيًّا»، یا مقام بلند معنوی است یا عروج به آسمان‌ها، است.

به قولی: خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا برد چنان‌که مسلم در صحیحش از حدیث شریف انس بن مالک (رض) روایت کرده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم در شب معراج بر ادريس عليه السلام در آسمان چهارم گذر کردند. به قولی: مراد از بلند بردن او، ارتقای معنوی‌ای است که از شرف نبوت به او داده شده بود. «تفسیر

انوار القرآن»

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾

آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح [بر کشتی] سوار کردیم و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که [آنان را] هدایت نمودیم و برگزیدیم [و] هر گاه آیات [خدای] رحمان بر ایشان خوانده می‌شد سجده کنان و گریان به خاک می‌افتادند. (۵۸)

«أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ»: آنهایی که نامشان ذکر شد، پیامبران و انبیای خدا بودند که قصه و داستان آنان را در این سوره برای تو باز گفتیم. آنها ده نفرند که اولین آنها زکریا و آخرین آنها ادريس است، که خدا نعمت نبوت را به آنها عطا کرده است.

«مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ»: ایشان از نسل آدم و از نسل کسانی بودند که خداوند متعال با نوح ایشان را سوار کشتی ساخت. از نسل آدم مانند ادريس.

«وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ»: و مانند ابراهیم از نسل سام بن نوح.

« وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ »: و مانند اسماعیل و اسحاق و یعقوب که همه از نسل ابراهیم هستند.

« وَ إِسْرَائِيلَ »: و از نسل اسرائیل «یعنی یعقوب» مانند موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی.

« وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا »: و از آنان که از جانب ما هدایت یافتند و برگزیده شدند و به رسالت و وحی ما نایل آمدند.

«إِذَا تَنَلَّيْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ حَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا (58)»: وقتی که کلام خدا را می‌شنیدند، با وجود رفعت مقام و والای روح و نزدیکی به خدا، از خوف خدا سر سجده بر زمین نهاده و تَضَرُّع و زاری را سر می‌دادند.

امام قرطبی می‌فرماید که: آیه متذکره نشان می‌دهد که آیات خدای رحمان بر قلوب تأثیر دارند. (تفسیر امام قرطبی ۱۲۰/۱۱ و تفسیر صفوة التفاسیر شیخ صابونی).
در حدیث شریف آمده است: «اتلوا القرآن و ابکوا، فإن لم تبکوا فتبکوا». «قرآن را بخوانید و بگریید پس اگر چشم شما نمی‌نگریست، خود را به زور بگریانید».

دروس حاصله از آیه مبارکه 58:

باید گفت که: هدف همه‌ی انبیاء یکی است. (خداوند پیامبران را در کنار هم قرار می‌دهد و همه را با يك وصف توصیف می‌کند)

- مُنْعِم حقیقی، خداوند متعال است.

- با در نظر داشت اینکه همه‌ی انبیاء از ذریه آدم علیهم السلام هستند، ولی در نام بردن نوح و ابراهیم و اسرائیل (یعقوب)، از آنان ذکری خاصی به عمل آمده است.
خوانندگان محترم!

بعد از اینکه در آیات متبرکه فوق الذکر توصیف در بابی پیامبران بزرگوار و پیروان راستینشان، بعمل آمد اینک در آیات (59 الی 63) در باره صفات ناپسند و ناشایست اشخاصی ناخلف اشاره بعمل می‌آید. که بعد از اینکه آنان واجبات و دستورات دین را به هدر می‌دهند و در پی لذایذ و خواسته‌های شهوانی خویش اند، در ضمن صفات تویه کاران واقعی را نیز به بیان می‌گردد.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا ﴿٥٩﴾

اما بعد از آنها فرزندان ناشایسته‌ای روی کار آمدند که نماز را ضایع کردند و پیروی از شهوات نمودند و به زودی (مجازات) گمراهی خود را خواهند دید. (۵۹)

«خَلْفٌ»: فرزند صالح را می‌گویند و «خَلْفٌ» فرزند ناصالح است. کلمه‌ی «غی» در مقابل رشد است «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره، 256) ضایع کردن نماز، غیر از نخواندن و ترك آن است.

«تفسیر انوار القرآن» در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: مراد این است که آنها نماز را بر وجه مشروع به‌جا نیاوردند. البته روشن است که هرکس نماز را از وقت آن به تأخیر اندازد، یا فرضی از فرایض، یا شرطی از شروط، یا رکنی از ارکان آن را ترک کند، بی‌گمان آن را ضایع و تباه گردانیده است و سخت‌تر از وی در تباه کردن نماز کسی است که آن را به کلی ترک کند، یا منکر فرضیت آن گردد.

در حدیث شریف آمده است: «قطعا اولین چیزی که بنده در روز قیامت درباره آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقا که رستگار شده است و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقا که ناکام و زیانمند گشته است...».

«فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (59)» در آینده‌ای نه چندان دور دچار شر و خسارت و بدبختی خواهد شد. ابن عباس گفته است: «غی» دره‌ایست در جهنم. پناه بر خدا از شدت گرمای دره‌های جهنم!

«و» آن جانشینان ناخلف «از شهوات پیروی کردند» یعنی: محرماتی را که نفسهایشان بدان تمایل داشت مرتکب شدند؛ مانند شرابخواری و زنا را. حسن بصری در معنی آن می‌گوید: «آنها مساجد را تعطیل کرده پایبند منفعت‌سراها شدند؛ مانند چسبیدن به دکان و بازرگانی و کشتزار و غیره» «پس به زودی با غی رو در رو شوند» غی: شر است و به‌قولی: زیان و ناکامی است. ابن عباس (رض) می‌گوید: «غی، وادیی در جهنم است».

در حدیث شریف آمده است: «پس از شصت سال از درگذشت من، جانشینانی خواهند آمد که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی می‌کنند پس اینان به زودی با شر و زیان روبرو خواهند شد، سپس بعد از آنان جانشینانی خواهند آمد که قرآن را می‌خوانند اما از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند. و سه کس قرآن را می‌خواند: مؤمنی، منافقی و فاجری». یکی از علماء می‌گوید: «مؤمن به قرآن ایمان دارد، منافق به قرآن کافر است و فاجر به وسیله قرآن نان می‌خورد». چنین روایت شده است از ابی عبدالرحمن مقرئ.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ﴿٦٠﴾
مگر آنان که توبه کرده و ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند، پس آنان به بهشت درآیند و ذره‌ای مورد ستم قرار نمی‌گیرند. (٦٠)

یعنی کسانی که به سوی پروردگار خویش باز گشته از گناهان خود نادم شده و به‌سوی الله متعال و طاعت وی بازگشته، به او ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام دادند. «فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا»: آنها سعادت و ورود به بهشت را خواهند داشت، کمترین ظمی بدیشان نمی‌شود. و از پاداش عملشان چیزی کم نمی‌شود. خداوند متعال یقیناً توبه‌شان را می‌پذیرد، گناهان‌شان را می‌زداید و چیزی از پاداش اعمال خود را نیز کاسته نمی‌یابد بلکه پاداش‌شان به کمال و تمام به ایشان پرداخته می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له». «توبه‌کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد».

معمولاً قرآن عظیم الشان به تعقیب آیات عذاب، جمله‌ی «إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا»، ویا هم جمله‌ی «إِلَّا مَنْ تَابَ» را آورده است تا بگوید که: راه اصلاح، در هیچ وخت بر کسی بسته نیست بلکه بالعکس توبه، واجب است. زیرا فرمان پروردگار با عظمت است طوری که در (آیه 8 سوره تحریم) می‌فرماید: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ». قرآن عظیم الشان ترك توبه را ظلم و هلاکت دانسته است. طوری که می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «بقره 160) ودر جای دیگری می‌فرماید: «ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ» (نور 31).

جَنَاتٍ عِدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا ﴿٦١﴾
باغهایی است جاودانی که خداوند رحمان، بندگان‌ش را به آن وعده داده است، هر چند آن را ندیده اند، و عده خدا حتما تحقق یافتنی است. (٦١)

در آیه قبلی کلمه‌ی «جَنَّت» به صورت مفرد آمده، «يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»، ولی در این آیه مبارکه کلمه‌ی «جَنَاتٍ» به صورت جمع مطرح شده است و این نشان می‌دهد که باغ و بوستان اهل بهشت مجموعه‌ای از بوستان‌های متعدّد است. استقرار در باغ‌های بهشت همیشگی است. «جَنَاتٍ عَدْنٍ» کلمه‌ی «عدن» به معنای اقامت می‌باشد.

مفسر تفسیر المیسردکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: این گروه ابرار، به بوستان‌های خلد خوشگوار، در اقامتی همیشگی و پایدار وارد می‌شوند؛ این همان باغ‌های جاویدانی است که حق تعالی از غیب بندگان صالح را بدان‌ها وعده داده است. پس در حالی که آن باغ‌ها را قبلاً مشاهده نکرده‌اند اما بدان تصدیق نموده‌اند. بی‌گمان وعده‌ی الله اُ محقق است و هیچ برگرداننده‌ای برای آن نیست.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿٦٢﴾

در آنجا کلام لغو و بیهوده ای نمی‌شنوند، بلکه آنچه می‌شنوند فقط سلام و درود است؛ و در آنجا صبح و شام، روزی شان برای آنان [آماده] است. (۶۲)

جنتیان در جنت سخن بیهوده و بی‌خیر را نمی‌شنوند بلکه فقط درود و شادباشی را می‌شنوند که نوید بخش سلامتی از هر آفت و ایمنی از هر بیمی برای ایشان است. لغو: سخن بیهوده و یاوه‌ای است که هیچ سود و منفعتی دربر ندارد. به‌قولی: لغو، هر سخنی است که در آن ذکر خداوند متعال نباشد «جز سلام» یعنی: لیکن آن بهشتیان سلام یک دیگر بر خود را می‌شنوند، یا سلام گفتن فرشتگان را بر خود می‌شنوند.

«وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا» آن‌ها در بهشت در آغاز و پایان روز هر وقت که

غذا بخواهند، غذا داده می‌شوند همراه با مقامی خوش در عین سلامتی و امنیت. علما می‌گویند: «در بهشت شب و روزی نیست بلکه آنجا به طور ابد نورانی و روشن است». پس مراد از صبح و شام در این آیه: مقداری از وقت به اندازه صبح و شام است. «تفسیر انوار القرآن».

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾

این همان جنتی است که به هر کس از بندگان ما که پرهیزگار باشد به میراث می‌دهیم. (۶۳)

بهشت، میراث پرهیزکاران است:

«نُورِثُ مَنْ»: به تملیک کسی در می‌آوریم که. «تَقِيًّا»: پرهیزگار. خداترس باشد. یعنی این بهشتی که الله تعالی از آن یاد کرده است، آن را برای بندگان با تقوایش مهیا می‌سازد البته ایشان همه کسانی‌اند که به اوامر الله عمل کرده و از نواهی‌اش پرهیز کرده‌اند. خوانندگان گرامی!

در آیات (64 الی 65) در باره نزول فرشتگان که به امر الله متعال صورت می‌گیرد، بحث بعمل آمده است.

وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿٦٤﴾

و [ما فرشتگان] جز به فرمان پروردگارت نازل نمی‌شویم آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است [همه] به او اختصاص دارد و پروردگارت هرگز فراموشکار نبوده است. (۶۴)

باید گفت که: نزول قرآن عظیم الشان، تدریجی و بر اساس فرمان الهی می باشد، و فرشتگان تسلیم امر الهی هستند. تأخیر وحی به امر خداوند متعال بود، نه اینکه او فراموش کرده باشد.

مفسر تفسیر المیسر دکتر عایض بن عبدالله القرنی در تفسیر این آیه مبارکه می نویسد: جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه وسلم می گوید: ما فرشتگان جز به فرمان الله از آسمان به زمین نازل نمی شویم، همه آنچه که پیش روی ما از کار آخرت قرار دارد، همه آنچه که پشت سر ما از کار دنیا گذشته است و آنچه هم که مابین دنیا و آخرت هست همه به حق تعالی اختصاص دارد؛ پس هر آنچه در زمان و مکان واقع شده، از آن اوست. و او هرگز فراموشکار نیست. یعنی ای بنده ای سم مسلمان! خداوند تو را فراموش نکرده است، پس تو نیز او را فراموش نکن «ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» «و پروردگارت هرگز فراموش کار نیست» یعنی: ای محمد صلی الله علیه وسلم! حق تعالی تو را فراموش نکرده است - هر چند وحی به تأخیر افتد - و او هرگز هیچ چیزی را فراموش نمی کند زیرا غفلت و فراموشی بر او جایز نیست.

اسباب نزول آیه 64:

702- بخاری از ابن عباس (رض) روایت کرده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم (به جبرئیل امین گفت: ای حامل وحی دیرتر به دیدار من آمدی، چه چیزی باعث شده تا نتوانی بیشتر به دیدار ما بیایی؟ پس آیه: « وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ نازل گردید. » (صحیح بخاری 3218 و 4731 و 7455، ترمذی 3158، طبری 23805، واحدی در «الوسیط» 3 / 189 و در «اسباب نزول» 606 از چند طریق از ابن عباس روایت کرده اند. «زاد المسیر» 962).

703- ابن ابوحاتم از عکرمه روایت کرده است: جبرئیل امین مدت چهل روز به حضور رسول خدا نیامد. سپس مانند روایت فوق بقیة حدیث را بیان کرده است. (این مرسل و به حدیث قبلی شاهد است.)

704- ابن مردویه از انس (روایت کرده است: رسول الله از جبرئیل امین پرسید: کدام سرزمین نزد خدا (محبوبتر و کدام سرزمین ناپسندتر است؟ جبرئیل امین گفت: تا از خدای تعالی نپرسم نمی دانم. و جبرئیل امین پس از مدتی تأخیر به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم فرود آمد. پیامبر گفت: آنقدر دیر به نزد من آمدی پنداشتم که بر من خشمگین شده ای. پس جبرئیل امین آیه « وَمَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ ... » را تلاوت کرد.

705- ابن اسحاق از ابن عباس (رض) روایت کرده است: زمانی قریش راجع به اصحاب کهف از رسول الله سؤال کردند. پیامبر مدت پانزده روز در انتظار وحی صبر کرد. اما الله متعال (در این باره وحی نفرستاد. هنگامی که جبرئیل امین حضور مبارک پیامبر فرود آمد. پیامبر گفت: دیر آمدی، جبرئیل امین این آیه را خواند. (اسنادش ضعیف است، به «زاد المسیر» 964 و «تفسیر بغوی» 1398 مراجعه نماید.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا
(۶۵)

پروردگار آسمان ها و زمین و آنچه در میان این دو است، پس او را پرستش کن و بر عبادت او صابر باش، آیا همتایی برای او می شناسی؟ (۶۵)

«رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ» تنها خدای یگانه پروردگار آسمان‌ها و زمین است، او آفریننده هر چیزی است که میان آن دو قرار دارد، او مالک همه این‌هاست، پس فقط او را پرستش کن. و چیزی را با او شریک قرار نده و برانجام طاعت و قیام به عبودیتش صابر و شکیبا باش؛ زیرا او را در اسماء، صفات و افعالش هیچ شبیه و مانندی نیست. فلسفه‌ی عبادت ما در برابر خداوند، ربوبیت انحصاری او نسبت به همه‌ی هستی است.

در آیه مبارکه به زیبایی خاصی به یک اصلی تاکید بعمل آمده است و آن اینست که: عبادت، صبر لازم می‌خواهد: زیرا در آیه آمده است: «فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ» عبادت، نوعی از مبارزه با هوس‌ها و طاغوت‌هاست که واقعاً خواستار صبر است. الله متعال تورا فراموش نکرده است، پس تو هم نیز او را فراموش نکن. خوانندگان محترم!

در آیات (66 الی 76) شبهه‌ی مشرکان در مورد انکار زنده شدن بعد از مرگ، به بحث گرفته میشود.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾

و انسان می‌گوید آیا وقتی بمیرم راستی زنده [از قبر] بیرون آورده می‌شوم. (۶۶) به یاد داشته باشید که: معاد، قهری و اجباری خواست و عدم خواست انسان در مورد مطرح نیست. «أُخْرَجُ» یعنی خروج قهری و بدون اختیار است. باور نداشتن به روز جزا و بعث بعد الموت همانا، راه توجیه گناه و فرار از عبادت است. تعجب از معاد و زنده شدن دوباره، مربوط به يك زمان و يك گروه خاص از انسان‌ها نمی‌باشد، بلکه در طول تاریخ بشریت همچو انکارها توسط کفار مطرح شده است. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: چگونه بعد از آنکه مُردم و فنا شدم مجدداً زنده می‌شوم؟ بی‌گمان این کار محال است.

ابن کثیر گفته است: چنین انسانی تعجب می‌کند و بعید می‌داند که بعد از مرگش باز آید. لام در «لَسَوْفَ» برای مبالغه در انکار آمده است. این انکار، ناشی از غفلت انسان از آفرینش اولیه‌اش است؛ کجا بود؟ و چگونه بود؟ و اگر به یاد بیاورد، به وضوح خواهد دانست که قضیه‌ی «زنده شدن» بسیار آسان‌تر از حدس و گمان اوست.

ابن عباس (رض) در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره ولید بن مغیره و یارانش نازل شد.

همچنان فهم این آیه شبیه آیات 78 و 79 سوره‌ی یس است که شخصی با آوردن استخوانی پوسیده و خرد کردن آن درمقابل پیامبر صلی الله علیه وسلم، با پیامبر به بحث و گفتگو پرداخت و گفت: کیست که استخوان‌های پوسیده را زنده کند؟ خداوند در جواب فرمود: (ای پیامبر!) بگو: همان کسی که اول آفرید، پس از مرگ هم زنده می‌کند، و او همه چیز را می‌داند. «وَوَضَّرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾»، «فُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾»

أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿٦٧﴾

آیا انسان به خاطر نمی‌آورد که ما او را پیش از این آفریدیم درحالی که چیزی نبود. (۶۷) یعنی: آیا این انسان منکر رستاخیز، خلقت اولیه‌ی خود را به یاد نمی‌آورد تا همان خلقت

اولیه را دلیل بر زنده شدن دوباره خودبداند، آیا همین انسان منکر در این حقیقت تأمل نمی‌کند که قبل از آفرینش به کلی معدوم بوده است و ما او را ایجاد کرده‌ایم؟ بعضی از دانشمندان گفته‌اند: اگر تمام خلائق با هم تلاش کنند که دلیلی با این اختصار بر وجود بعث و حشر اقامه کنند، نخواهند توانست؛ زیرا شکی نیست اعاده‌ی دوم آسان‌تر از آفرینش اولیه است. (مختصر ۲/۴۶۰) و نظیر این است آیه‌ی «فُلُّ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ». (آیه 79 سوره یس) (به او) بگو: همان کسی که بار اول آن را آفرید، (بار دیگر) آن را زنده خواهد کرد و او بر هر آفریده‌ای آگاه است.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾

پس به پروردگارت قسم که آنها را با شیاطین محشور خواهیم ساخت سپس در حالی که به زانو در آمده اند آنان را گرداگرد دوزخ حاضر خواهیم کرد. (۶۸) هشدارهای قیامت را باید جدی باید گرفت. حشر در قیامت قطعی است. «فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ» «الشَّيَاطِينَ»: مراد شیاطین قرین و همدم ایشان در دنیا است که آنان را وسوسه می‌کردند و یا معبودشان بودند.

پس ای پیامبر! به پروردگارت قسم که یقیناً او تکذیبگران رستاخیز را با شیاطین که آنان را اغوا کرده اند، زنده و حشر می‌کنیم. مفسران می‌نویسند: هر کافر با شیطانی در یک زنجیر حشر می‌شود.

شیطان در کفرورزی انسان، همدوش اوست. «لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ» محشور شدن انسان‌ها و شیاطین در قیامت در کنار هم، بر اساس هم‌فکری و هم‌سنخی و همکاری آنان می‌باشد. «ثُمَّ لَنَحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا» در روز قیامت، حضور منحرفین در بدترین وضعیت قرار داشته می‌باشند؛ در کنار شیطان‌ها، گرداگرد جهنم، با حالت دو زانو و ذلیلانه. صورت می‌گیرد. این جمله حال و تصویری از بیچارگی و ناتوانی کافران را بیان می‌دارد.

کلمه‌ی «جِثِيًّا» یا جمع «جائی» به کسی گفته می‌شود که برای محاکمه بر زانو نشسته است یا از «جثوة» به معنای سنگ و خاك متراکم است. یعنی بدترین نوع نشستن. مفسران می‌نویسند: بر اثر وحشت و دهشت شدیدی که بر آنجا حاکم است قدرت ایستادن را ندارند. (فخر رازی ۲۱/۲۴۱).

ثُمَّ لَنُنزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا ﴿٦٩﴾

سپس از هر گروه و جمعیتی کسانی را که از همه در برابر خداوند رحمان سرکشتر بوده اند جدا می‌کنیم. (۶۹)

کلمه‌ی «شِيعَةٍ»، فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق «ثُمَّ لَنُنزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ» باشد. «عِتِيًّا»: به معنای تمرد و سرکشی است.

گناهکاران در قیامت از هم جدا و طبقه‌بندی می‌شوند. (کسانی که در برابر خدای رحمان بیشتر طغیان کنند، حساب و عذاب خاص و شدیدتری خواهند داشت.) «أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا»: آنگاه قطعاً از عذاب کسانی آغاز خواهد کرد که سرکش‌تر، متکبرتر، متمرّدتر و کفر پیشه‌تر بوده‌اند.

خلافکاران سه گروه‌اند:

گروهی که شخصاً خلاف می‌کنند، گروهی که وسیله و واسطه‌ی انجام خلاف دیگران

می‌شوند. و اشخاصی که به تخلف دیگران راضی‌اند. واضح و معلوم‌دار است که گناه و کیفر هر يك از سه گروه مذکور تفاوت دارد.

منظور این است که مجرمان بر اساس میزان جرم و جنایتی که مرتکب شده‌اند در دوزخ انداخته می‌شوند و اول از آنهایی شروع می‌شود که جرم بیشتری دارند. ابن مسعود (رض) گفته است: از آن که جرمش بزرگتر است، شروع می‌کند.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٧٠﴾

بعد از آن ما به خوبی از کسانی که برای سوختن در آتش اولویت دارند آگاهیم (و آنها را پیش از دیگران مجازات خواهیم کرد). (٧٠)

«صِلِيًّا»: به معنای روشن کردن آتش، سوزاندن با آتش و ورود در آتش است.

خداوند متعال در آیه متذکره بیان می‌دارد: و ما آگاه‌تریم که چه کس بیشتر مستحق ورود به دوزخ و آتش است و بیشتر شایسته‌ی کباب شدن می‌باشد! و چه کسی استحقاق چند برابر شدن عذاب را دارد، پس، از او شروع می‌کنیم. عذاب دوزخ دارای نظامی حساب شده و دقیق است و علم خداوند ضامن آن دقت و تفکیک است.

- باید گفت: جهنم، طبقات و درکات مختلفی دارد و نسبت به شدت و ضعف گناه، تفاوت خواهد داشت و مراتب استحقاق هر يك بر الله متعال پوشیده نیست.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ﴿٧١﴾

و هیچ کس از شما نیست مگر [اینکه] در آن وارد می‌گردد این [امر] همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است. (٧١)

«وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا»: و هیچ کس از مردم نیست مگر اینکه با گذر بر صراطی که بر بالای جهنم نصب شده است، وارد آتش می‌شود؛ آن‌ها بر حسب اعمال خویش در سرعت گذر از صراط متفاوت‌اند.

ورود: به معنی مرور و گذشتن از پل «صراط» است «كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا»:

«این امر بر پروردگارت حکمی حتمی است» یعنی: عبور از دوزخ، امری محتوم و قطعی است که خدای سبحان آن را فیصله کرده و خواه‌ناخواه روی می‌دهد.

در حدیثی به روایت ابن مسعود (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است: «مردم همگی به صراط وارد می‌شوند و ورود آنان ایستادن‌شان پیرامون دوزخ است پس با اعمال خویش از صراط می‌گذرند؛ از آنان کسانی هستند که مانند برق می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند باد می‌گذرند - همچون اسبان نیکو و تیزتک - و از آنان کسانی هستند که مانند شتران نیکو و اصیل می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند دویدن یک مرد می‌گذرند تا بدانجا که آخرین آنان در گذشتن از صراط، مردی است که نور وی در موضع دو انگشت ابهام پاهایش می‌باشد و درحالی از آن می‌گذرد که صراط او را برمی‌گرداند تا به زیر اندازد.

صراط پلی لغزنده است که پاهای در آن قرار نمی‌گیرد، بر آن خاری مانند خار حسک (نوعی خار در نجد است که آن را «سعدان» نیز می‌نامند.) وجود دارد، بر دوکناره صراط فرشتگانی هستند که همراه آنان قلابهایی از آتش است و مردم را به وسیله آن می‌ربایند تا به دوزخ درافکنند».

قیامت و مراحل آن، حساب شده و دقیق است:

طوری‌که در آیه 71 سوره مریم خواندیم: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ۗ۷۱» الله متعال قسم یاد کرده است که همه مخلوقات به جهنم وارد می‌شوند.

ابن مسعود (رض) می‌فرماید: این سوگندی واجب از طرف خداوند است. در صحیحین از حدیث زهری از سعید بن المسیب از ابوهریره روایت شده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «کسی که سه تن از فرزندان وفات یابند، آتشی به او خواهد رسید؛ مگر به اندازه رفع سوگند».

مفسرین در بیان معنوی حقیقی این ورود اختلاف رای دارند که قول راجح چنانچه در تفسیر نیز مقرر ساخته‌ایم، همان عبور از صراط است.

چون در ادامه آیه خداوند می‌فرماید: سپس پرهیزگاران را نجات داده و ستمگران را ذلیلانه در آن رها می‌سازیم.

مجاهد می‌گوید: تب، پناه مؤمن از جهنم خواهد بود. سپس آیه: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71] را تلاوت نمود.

ابن جریر در تفسیرش حدیثی شبیه به این را از ابوهریره (رض) روایت می‌کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه وسلم به عیادت یکی از اصحابش که تب کرده بود رفته و من نیز با او بودم سپس فرمود: «خداوند می‌فرماید: این آتش من است که من آن را به بنده مؤمن می‌چشانم تا جایی آتش آخرت را بگیرد» (سندش نیکوست).

امام احمد از عبدالله بن مسعود روایت می‌کند: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71]. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «مردم همگی وارد جهنم می‌شوند سپس بر حسب اعمالشان از آن بیرون می‌آیند» (ترمذی نیز به همین صورت از ابن مسعود مرفوعاً و موقوفاً روایت کرده است).

امام احمد از ام‌بشیر، همسر زید بن حارثه، روایت می‌کند که گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم در منزل حفصه (حفصه دختر عمر بن الخطاب ام‌المؤمنین) فرمودند: کسی که در غزوه بدر و صلح حدیبیه حضور داشته، وارد جهنم نخواهد شد. حفصه گفت: مگر نه اینکه خداوند فرموده: «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا» [مریم: 71].

رسول الله صلی الله علیه وسلم در جواب فرمودند: اجازه بده، مگر نه بعدش می‌فرماید: «ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ۗ۷۲» [مریم: 72]. (مسلم نیز روایت کرده است).

امام بخاری در حدیث شفاعت از ابوهریره روایت می‌کند که فرمود: پل جهنم برپا می‌شود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: من اولین کسی هستم که از آن عبور می‌کند. پیامبران دعا می‌کنند: خداوندان نجات ده، خداوندان نجات ده، در آن اره یا خارهایی همچون خار سعدان وجود دارد، آیا خار سعدان (سعدان: گیاهی است که خارش در بین عرب آن زمان معروف بوده است) را دیده‌اید؟ گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: آن همچون خار سعدان است، ولی اندازه‌اش و بزرگی‌اش را فقط خدا می‌داند، هر کس به اندازه اعمالش گرفتار می‌شود. گروهی با اعمالشان هلاک می‌گردند و گروهی بعد از خدشه خوردن خود را نجات می‌دهند.

بخاری بار دیگر در حدیث شفاعت از ابوسعید خدری سخنان رسول الله صلی الله علیه وسلم را روایت می‌کند که فرمودند: سپس جسر آورده شده و در دو طرف جهنم قرار

می‌گیرد. گفتیم: ای رسول الله صلی الله علیه وسلم! جسر چیست؟ فرمود: لغزشگاهی که قدم بر آن استوار نشود، آهن‌ها و میخ‌های نوکتیز، اره‌های برنده و درخت خَسک که در منطقه نجد به نام سعدان معروف است و خاری سه طرفه با نوبی کج دارد که عابر از آن در امان نمی‌ماند، بر آن گذراده شده است، مؤمن در یک چشم به هم زدن (طرفه العین) یا همچون برق و یا مانند باد و یا مثل اسبان تیزرو و یا همچون شترسوار از آن عبور می‌کند، گروه به راحتی عبور کرده و گروهی با کمی سختی و زخم برداشتن از آن عبور می‌کنند و گروهی نیز با جهنم دست و پنجه نرم کرده و تا اینکه آخرین نفر کشتان کشتان از آن عبور می‌نماید.

مسلم از ابوهریره و حذیفه بن الیمان روایت می‌کند که رسول خدا ص فرمودند: «خداوند مردم را جمع می‌کند، وقتی بهشت به مؤمنان نزدیک می‌گردد و آن‌ها نزد آدم رفته و می‌گویند: ای پدر، در بهشت را برایمان بگشا. در جواب می‌گوید مگر نه گناه پدرتان بود که شما را از بهشت بیرون رانده است. این کار، کار من نیست نزد فرزندم ابراهیم خلیل الله بروید. ابراهیم نیز می‌گوید: این کار من نیست من بعد از بعد، خلیل الرحمن شده‌ام. نزد موسی بروید که خداوند با او سخن گفته است. نزد موسی آمده و او می‌گوید: این کار من نیست عیسی کلمه خدا و روحش بروید. عیسی نیز می‌گوید: این کار من نیست. نزد محمد آمده او برخاسته و به او اجازه داده می‌شود و امانت و خویشاوندی نیز فرستاده شده و در دو طرف صراط سمت چپ و راست قرار می‌گیرند. و اولین نفرتان همچون برق می‌گذرد. گفتیم: پدر و مادرم فدایت باد یا رسول الله! عبور همچون برق چگونه است؟ فرمود: آیا برق را ندیده‌اید که در یک چشم به هم زدن می‌آید و می‌رود، سپس همانند باد و همچون پرندگان و مردان تیزرو و سریع عبور می‌کنند، اعمالشان آن‌ها را حرکت می‌دهد. پیامبرتان بر صراط ایستاده و دعا می‌کند: خداوندا! سلامت بدار، سلامت بدار، و وقتی اعمال کم می‌شود، قدرت عبور نیز ضعیف می‌گردد و کسانی کشتان کشتان عبور می‌کنند و در دو لبه صراط اره‌ها و خارهایی مأمور شده‌اند که طبق دستور مانع عبور گردند. خلاصه گروهی با خراش و زخم و همه مشقات عبور کرده و گروهی نیز به جهنم سرازیر می‌گردند».

ابوهریره می‌گوید: «قسم به کسی که جان ابوهریره در دست اوست، تا قعر جهنم هفتاد سال فاصله وجود دارد».

در صحیح بخاری ثابت گشته است: «هر کس در راه خدا دو صنف را از هر چیزی انفاق نماید، نگهبانان بهشت او را صدا می‌زنند: ای بنده خدا! این در بهتر است. کسی که اهل نماز است، از باب الصلاة دعوت می‌شود و کسی که اهل زکات است، از باب الزکات دعوت می‌شود و کسی که اهل روزه است، از باب الریان دعوت می‌شود. ابوبکر صدیق فرمود: به خدا سوگند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم! انسان از هر دری از این درها دعوت شود، مشکلی نخواهد داشت، آیا کسی هست که از همه درها دعوت شود؟ فرمود: آری و امیدوارم که تو ای ابوبکر از آن جمله باشی، و وقتی وارد بهشت می‌شوند به سوی منازلشان راهنمایی می‌گردند آن‌ها خانه‌هایشان را بهتر از خانه‌های دنیا می‌شناسند. (طبق احادیث نبوی، بهشت هشت در دارد که عبارتند از: باب الصلاة، باب الریان، باب الزکات، باب الحج، باب الذکر، باب الجهاد، باب الکاظمین الغیض و العافین عن الناس)

در صحیح بخاری از طریق قتاده از ابومتوکل ناجی از سعید خدری (رض) روایت شده است که رسول خداص فرمودند: «وقتی مؤمنان از جهنم رهایی می‌یابند، روی پلی بین بهشت و جهنم نگه داشته شده تا حقوق یکدیگر را پرداخت نمایند و با همدیگر تسویه حساب نمایند، و بعد از پاک شدن و مهذب گشتن، اجازه ورود به بهشت را می‌گیرند، آن‌ها منازلشان در بهشت را بهتر از خانه‌های دنیویشان می‌شناسند».

امام قرطبی (رض) در تذکره، در این حدیث سخن رانده و این پل را صراطی دوم جهت مؤمنان دانسته که کسی از آن به جهنم سقوط نمی‌کند.

باید گفت: این مطلب بعد از گذشتن از جهنم است و احتمالاً این پل بر وحشتی دیگر که از علم ما خارج بوده و فقط خداوند آن را می‌داند استوار باشد والله اعلم.

(معلومات مزید - رساله: سیمای رستاخیز، أشرط الساعة وأمور الآخرة) مختصر "النهاية في الفتن والملاحم" نوشته قاضی شیخ محمد بن احمد کنعان (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری.

ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا ﴿٧٢﴾

آنگاه کسانی را که پرهیزگار بوده اند نجات می‌دهیم و ظالمان را به زانو در افتاده در [دوزخ] رها می‌کنیم. (٧٢)

«ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا»: آنگاه خداوند متعال کسانی را که با عمل به شریعتش از وی پروا کرده‌اند، نجات می‌دهد. «و نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا» و کسانی را که با کفر بر خویشتن ستم کرده‌اند در حالی به آتش جهنم رها می‌کند که به زانو در افتاده‌اند.

امام بیضاوی (رح) در تفسیر خویش می‌نویسد: آیه بر این دلالت دارد که منظور از «ورود» نشستن در اطراف دوزخ و در آغوش گرفتن است. و مؤمنان از تبهکاران جدا شده و بعد از رهایی یافتن راهی بهشت می‌شوند و تبهکاران در همان حال می‌مانند.

(تفسیر بیضاوی ١٩/٢).

عقیده اهل سنت و جماعت این است که مرتکب گناهان کبیره ممکن است به قدر گناهان خویش در دوزخ عذاب شود، سپس به طور قطع از آن نجات می‌یابد

اسباب نزول آیه 77:

706- بخاری، مسلم و دیگران از خباب بن ارت (روایت کرده اند: به نزد عاص بن وائل سهمی رفتم و حق خود را از او مطالبه کردم. گفت: تا به دین محمد کافر نشوی حقت را نمی‌دهم. گفت: من هرگز به دین محمد کفر نمی‌ورزم و حق خود را وقتی که بمیری و دوباره زنده شوی از تو می‌گیریم. او گفت: آیا من بعد از مردن زنده می‌شوم؟ گفت: بلی، گفت: آن جا مال و فرزند زیاد دارم حقت را در آنجا می‌دهم. پس آیه: «فَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا (77)» نازل شد. (صحیح است، بخاری 2275 و 4732 و 4733، مسلم 2795، ترمذی 3162، احمد 110 / 5، ابن حبان 5010 از چند طریق از سفیان از اعمش روایت کرده اند. بخاری 2091 و 2425 و 4734 و 4735، مسلم 2795 نسائی در «تفسیر» 342، احمد 111 / 1، ابن حبان 4885، واحدی در «اسباب نزول» 610 و 611، طبرانی 3651 و 3652 و 3654 روایت کرده اند. «زاد المسیر» 967).

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾

و هنگامی که آیات روشن ما بر آنان تلاوت شود، کافران به مؤمنان می‌گویند: کدام یک از دو گروه جایگاهش بهتر و مجلسش زیباتر است؟! (۷۳)

ندی و نادبی: مجتمع و محفل یک گروه است. یعنی: مجلس و محفل ما از شما آراسته تر است. مراد آنها از این استدلال فاسدشان این است که: ما چگونه با این همه ناز و نعمت و کوبه و قدرت، بر باطل و ناروا قرار داریم و شما اندکترین‌ها و بی‌همه چیزها، بر حق و حقیقت؟

باید گفت که: پول و ثروت، که انسان در این دنیا در اختیار دارد به هیچ صورت، نشانه‌ی حقانیت و شخصیت انسان شده نمی‌تواند. مفسر بیضاوی می‌نویسد: وقتی مشرکین آیات روشن و واضح را شنیدند و از معارضه‌ی با آن ناتوان ماندند، به سبب کوته نظریشان شروع کردند به افتخار کردن و مباحثات و رزیدن به آنچه که از بهره‌های دنیا دارند و به افزونی نصیب خود، بر فضل و بزرگی خود استدلال می‌کردند. (تفسیر بیضاوی ۲/۲۰).

در بیان سبب نزول این آیه مبارکه روایت شده است: گوینده این سخن نضر بن حارث و امثال وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرمی و آرایش و رفاه و با جامه‌های فاخر، این سخن را به آنان می‌گفتند؛ گویی معیار حق و باطل همین است!!

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرِعْيًا ﴿٧٤﴾

اقوام بسیاری را پیش از آنها نابود کردیم که هم مال و ثروتشان از اینها بهتر بود و هم ظاهرشان آراسته تر! (۷۴)

باید یادآور شد که: امکانات رفاهی و مادیات، دنیوی به هیچ صورت نشانه‌ی سعادت شده نمی‌تواند و نه انسان را از قهر الهی نجات داده می‌تواند. «قَرْنٍ» به مردمی گفته می‌شود که در يك زمان با هم زندگی می‌کنند. «اثاث» به معنای امکانات زندگی و رفاهی است.

«رِعْيًا» منظره‌های دیدنی را گویند. یعنی نیکو منظرتر بودند در پیش مردم از روی خوش‌پوشی، یادداشتن قد و قواره و اندامهای ظاهر فریب و زیبا و برخورداری از ناز و نعمت.

استفاده نا روا و بیجا از رفاه و امکانات، عامل غرور، غفلت، طغیان و سرانجام هلاکت است، در آیه مبارکه می‌فرماید؛ همان طور که پیشینیان را نابود کردیم، جانشینان آنها را نیز نابود می‌کنیم. پس آنها نباید به نعمت‌ها و متاعی که در اختیار دارند مغرور شوند.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٧٥﴾

بگو: هر کس که در گمراهی فرو رفته باشد، پروردگار مهربان به ایشان مهلت می‌دهد تا وقتی که آنچه را به آنان وعده داده شده است؛ یا عذاب، یا قیامت را ببینند، پس خواهند دانست که چه کسی جایگاهش بدتر و لشکرش ضعیف‌تر و ناتوانتر است. (۷۵)

مهلت و امداد، برخاسته از رحمت الهی است: «قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ

مَدًّا» ای پیامبر! بگو: هرکس از هدایت رویگردان باشد پس الله متعال وی را در گمراهی اش مهلت می‌دهد. تا اجلس سر آمده و در پیشگاه خدا حاضر می‌شود. امام قرطبی گفته است: این آخرین درجه‌ی تهدید و وعید است.

«حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ»: تا وعده‌ی خدا در حقشان تحقق می‌یابد. «إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ» یا عذاب دنیا را می‌چشند، به گونه‌ای که کشته شده و یا به اسارت در می‌آیند، و یا عذاب شدید و خوف و هراس قیامت را می‌بینند. «فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا» در آن موقع که حقایق بر ملا می‌شود خواهند دانست که موقعیت و منزلت کدام گروه نزد خدا بدتر است و کدام گروه یاران کمتر دارند؟ کافران یا مؤمنان؟ و این در مقابل گفته‌ی آنان آمده است که گفتند: «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا». (73 مریم) می‌گویند کدام يك از [ما] دو گروه جایگاهش بهتر و محفلش آراسته تر است (تفسیر صفاة التفسیر)

قابل یاد آوری است که: سنّت پروردگار با عظمت بر این است که زمینه‌ی حرکت و رشد را برای همه‌ی انسان‌ها فراهم کند، البته این انسان است که اگر گمراهی را برگزید. خداوند مدتی به او مهلت می‌دهد، «مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ» و اگر راه هدایت را در پیش گرفت خداوند بر هدایتش می‌افزاید. «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى» خداوند متعال برخی از انسانها ی گمراه را در همین دنیا عذاب می‌دهد، ولی حساب قیامت شان همچنان پا برجا باقی می‌باشد، ولی برخی را تنها در قیامت سزا می‌دهد. واقعاً هم قیامت روز ظهور حقایق و کشف و شهود است.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ﴿٧٦﴾

اما کسانی که در راه هدایت گام نهادند خداوند بر هدایتشان میافزاید، آثار و اعمال صالحی که (از انسان) باقی میماند در پیشگاه پروردگار تو ثوابش بیشتر و عاقبتش ارزشمندتر است. (٧٦)

«وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى»: ایمانی بر ایمان کسانی که به وی ایمان آورده و عمل شایسته کرده‌اند می‌افزاید؛ این بدان جهت است که خیر جلب‌کننده خیر است پس الله متعال پاداش متقیان را بدین‌گونه قرار می‌دهد که بر هدایت و یقین‌شان بیفزاید چنان‌که جزای کافران را به‌گونه‌ای قرار داد که بر گمراهی‌شان افزود.

«وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا»: و اعمال شایسته‌ای که به عنوان ذخیره و توشه برای صاحبش در آخرت باقی می‌ماند، در نزد خدا از آنچنان اجر و ثوابی برخوردار است که از تمام آنچه ساکنان زمین به آن افتخار می‌کنند، بهتر است. «وَوَخَيْرٌ مَرَدًّا» و عاقبت و سرانجامش بهتر است؛ چون نعمت‌های دنیا ناپایدار است و نعمت‌های آخرت پایدار.

خوانندگان گرامی!

در آیات (77 الی 87) سخن تمسخر آمیز مشرکان در مورد زنده شدن، بت پرستان و دوستان شیاطین آنان به بحث گرفته شده ست.

أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾

آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید و گفت قطعاً به من مال و فرزند [بسیار] داده خواهد شد. (٧٧)

رها کردن الله و پناه بردن به مال و فرزند، شگفت‌آور است. ملاك ارزش نزد كفّار، مال و فرزند است. وكافر در برابر منطق و تهديد، تنها به آنچه در دست دارد دل خود را خوش نگاه می‌دارد.

در آیه مبارکه آمده است که: ای پیامبر! آیا از حال آن شخص کافر (عاص بن وائل) و امثال وی تعجب نکردی؛ همان کسی که آیات الله متعال را تکذیب کرد، به دینش کفر ورزید و باز سوگند خورد که قطعا در آخرت به وی اموال و فرزندان داده خواهد شد؟ اگر آخرتی در کار باشد. دیده می‌شود که کافر، دین را مانع پیشرفت، و کفر را عامل رشد قلمداد می‌کند.

امام بخاری و مسلم و غیر آنان در شأن نزول آیه: «أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ» [مریم: 77] از خباب بن ارت (رض) روایت کرده‌اند که فرمود: من مردی حداد (آهنگر) بودم و به عاص بن وائل قرض داده بودم. پس آمدم و از وی تقاضای قرض خویش را کردم اما او در رد تقاضایم گفت: نه! به خدا قسم که تا به محمد کافر نشوی، و امت را نمی‌پردازم! گفتم: به خدا قسم که به محمد صلی الله علیه وسلم کافر نمی‌شوم تا تو بمیری و باز برانگیخته شوی. گفت: بسیار خوب! چون مردم و باز برانگیخته شدم، نزد من ای و مرا در آنجا مال و فرزندان بسیاری است و در آنجا و امت را می‌پردازم! همان بود که الله متعال این آیه را نازل فرمود و سپس آن سخن تمسخرآمیز وی را چنین رد کرد:

أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾

آیا او از اسرار غیب مطلع گشته؟ یا از پروردگار مهربان عهده‌ی گرفته است؟ (٧٨) الله متعال با هیچ کس قرار دادی امضاء نکرده است. گرچه عهد خداوند تخلف ندارد، ولی كفّار با خداوند عهده‌ی نه بسته‌اند. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: آیا او بر علم غیب آگاهی یافته تا آن ادعا را برای خود انشا نماید، یا که نزد الله متعال بر حصول و تحقق این امور، عهد و پیمانی دارد که از وی گرفته است؟ حقیقت این است که نه علمی از غیب دارد و نه هم عهد و پیمانی گرفته است.

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾

این چنین نیست [که او می‌گوید]، ما به زودی آنچه را می‌گویند [در دوسیه عملش] خواهیم نوشت و عذاب را برای او خواهیم افزود. (٧٩)

رفتار و گفتار انسانها در دیوان الهی ثبت می‌گردد. برای هر گفتار و عملی تا مدتی مهلت است، شاید پشیمان شده و توبه کند، ولی اگر آن مدت سرآمد و پشیمان نشد، ثبت می‌شود. حرف «سین» در «سَنَكْتُبُ» نشانه‌ی مهلت است.

موضوع چنان نیست که او پنداشته است؛ بناءً نه علمی از غیب دارد و نه عهد و پیمانی بلکه او دروغ پردازی بیش نیست و به زودی خداوند آنچه را به هم بافته و افترا بسته است می‌نویسد و از انواع عذاب و اشکال گرفتاری و نکبت بر او می‌افزاید؛ آنسان که او از تکذیب و کفر افزود. و به جای این که او را یاری دهیم و مال و فرزند به او بدهیم، مدت عذابش را چند برابر می‌کنیم.

وَنَرْتُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا ﴿٨٠﴾

و آنچه را می‌گویند، (از اموال و فرزندان) از وی به ارث می‌بریم و پیش ما تنها می‌آید. (٨٠)

«نَرْتُهُ مَا يَقُولُ»: مراد این است که او را می‌میرانیم و از دست او می‌گیریم اموال و اولادی را که از آنها صحبت می‌کند.
«فَرْدًا»: تک و تنها. حال است.

یعنی و بعد از به هلاکت رسیدنش، مال و فرزندی که از خود به جا می‌گذارد، از آن ما می‌شود، یعنی با مرگش تمام ملکیتش را نیز سلب خواهیم کرد، و او را تک و تنها بدون مال و فرزند و پشتیبان نزد ما می‌آید، نه مالی همراه دارد و نه فرزندی، و نه یآوری می‌یابد و نه تکیه‌گاهی.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾

و به جای الله معبودانی گرفتند تا برایشان مایه عزت باشند. (۸۱)
در این هیچ جای شکی نیست که: عزت‌خواهی در فطرت انسان‌ها هست، ولی به تأسف برخی از انسانها در مصداق آن دچار اشتباه میشوند و سراغ منبع حقیقی عزت نمی‌رود. طوری که در آیه مبارکه می‌فرماید: کافران به جای اینکه الله را بحیث معبودی انتخاب نمایند که مایه عزت برای شان می‌باشد، بسوی معبودان حقیقی سرگردان هستند. آنان فراموش کرده اند که: عزت تنها و تنها نزد پروردگار با عظمت است.

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾

هرگز چنین نیست، به زودی معبودها منکر عبادت آنها خواهند شد، بلکه بر ضدشان قیام می‌کنند. (۸۲)

«سَيَكْفُرُونَ»: بیزاری خواهند جست. منکر خواهند شد (ملاحظه شود سوره های: نحل آیه: 86، عنکبوت/ آیه 25، احقاف / آیه 6).

«ضِدًّا»: حال مؤکده (عَلَيْهِمْ) است. («ترجمه معانی قرآن» دکتر مصطفی خرم‌دل) همان کسانی که انسان بجای خدا به آنان دل بسته، بر ضد او قیام خواهند کرد. (تکیه بر غیر خدا، سبب دشمنی آنان در قیامت است).

کافران با پرستش خدایانی جز الله ابداً به عزت دست نخواهند یافت، بلکه به زودی خدایان خیالی شان در روز قیامت عبادت‌شان را انکار خواهند کرد و نزد الله متعال دشمن شان خواهند بود. یعنی خدایانی که از سوی این پرستشگران گمراه مایه عزت پنداشته می‌شدند پس از آن همه دوستی و علاقه و ایمانی که نثار آنها کرده‌اند، دشمن و مخالف‌شان می‌شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزًّا ﴿٨٣﴾

آیا ندانسته‌ای که ما شیطان‌ها را بر کافران فرستادیم تا سخت آنها را (بر انجام گناه) تحریک کنند؟ (۸۳)

«تَوَزُّهُمْ»: تکان دهند و بجنبانند. مراد تحریک و تشویق بر معاصی است (فصلت آیه 25).

« أَزًّا »: برانگیختن. سخت تکان دادن. به جوش آوردن.

هیچ چیز حتی وسوسه‌های شیطان، از اراده خداوند خارج نیست. شیطان انسان را تحریک می‌کند، ولی اجبار نمی‌کند. ولی به یاد داشته باشید که: تحریک شیطان بی نهایت قوی است.

در آیه مبارکه می‌فرماید: ای پیامبر! آیا ندیدی که خداوند متعال شیاطین را بر کفار مسلط ساخته است که آن‌ها را بر ارتکاب فواحش و ردایل ترغیب کرده و به هیجان

می‌آورند. آنها را تحریک می‌کنند تا مرتکب معاصی و نافرمانی شوند. یعنی از راه منحرفشان می‌کنند. امام رازی گفته است. با وسوسه و فریب، آنها را به نافرمانی تشویق و تحریک می‌کنند. (تفسیر کبیر ۲۱/۲۵۲).

باید یاد آور شد که: رابطه‌ی شیطان با اهل ایمان، ساده و دنبالش هوشیاری و توبه است. «فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ»: (طه ۱۲۰) ولی رابطه‌ی شیطان با کفار، رابطه‌ی سلطه‌گرانه است. «أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ»: نه «إِلَى الْكَافِرِينَ». البته این سلطه‌ای است که کافر، خود زمینه‌ی آن را فراهم کرده است. «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ» («نحل، ۱۰۰).

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَذَابًا ﴿٨٤﴾

بنابراین در باره‌ی آنها عجله مکن، جز این نیست که ما برای آنها مدت (عذاب را) می‌شماریم. (۸۴)

«نَعُدُّ»: می‌شماریم. حساب می‌کنیم.

ای پیامبر! به درخواست عذاب از جانب الله تعالی برای کفار شتاب نکن، زیرا بدون شک خداوند عمرها و عمل‌هایشان را بدون کوتاهی به شمار می‌آورد بناء همه چیز به میعاد معین و حساب و اندازه‌ای مقرر است.

ابن عباس گفته است: یعنی در دنیا همان‌طور که سال‌های عمرشان را برمی‌شماریم، نفس‌هایشان را نیز برمی‌شماریم. (تفسیر قرطبی ۱۱/۱۵۰).

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾

[یاد کن] روزی را که پرهیزکاران را به ضیافت و میهمانی [خدای] رحمان حشر می‌کنیم. (۸۵)

کلید بهشت تقوی الهی است!

«وفد» به گروهی تازه وارد می‌گویند که برای زیارت یا طلب حاجت معمولاً سواره می‌آیند. روزی که الله متعال پرهیزکاران را در گروه‌هایی با اکرام، اعزاز و انعام به سوی رحمت و اسعه خود گرد می‌آورد.

صحنه‌های قیامت یاد کردنی است، قیامت روز ظهور تفاوت متقین و مجرمین است. پرهیزکاران مهمان الله متعال، «وَفْدًا» ولی مجرمان به ذلت روانه می‌شوند. مهم‌تر از بهشت، رحمت الهی است که بهشت یکی از جلوه‌های آن است. «إِلَى الرَّحْمَنِ» بجای «إِلَى الْجَنَّةِ» آمده است.

پرهیزکاران در این روز با استقبال خاصی بدرقه می‌شوند، آنها هم سوار بر شتر حشر می‌شوند، و انتظار انعام و پاداش را دارند.

طوری‌که در حدیث شریف به روایت علی (رض) از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده است که فرمودند: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنْ الْمُتَّقِينَ إِذَا خَرَجُوا مِنْ قُبُورِهِمْ اسْتَقْبَلُوا بِنُوقٍ بَيْضٍ لَهَا اجْنَحُ عَلَيْهِمَا رِحَالُ الذَّهَبِ». «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، بی‌گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهای سفید رام‌شده‌ای که بال دارند و بر آنها جهاز‌های طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می‌گیرند».

وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا ﴿٨٦﴾

و مجرمان را تشنه به سوی دوزخ سوق دهیم. (۸۶)

«ورد» به معنای اینکه؛ آنان را پیاده و تشنه به دوزخ وارد می‌کنیم. مجرمان را، با تندی و خشم «در حال تشنگی به‌سوی دوزخ می‌رانیم» آنها را بسان حیوانات تشنه و با پای پیاده می‌رانیم، طوریکه شترهای تشنه رانده می‌شوند.

در حدیث آمده است: (در روز رستاخیز مردم به سه طریق حشر می‌شوند: گروهی راغب و خواهان هستند. گروهی ترسان و هراسان. دو نفر بر یک شتر، و سه نفر بر یک شتر و چهار نفر بر یک شتر و ده نفر بر یک شتر سوار می‌شوند و بقیه به آتش کشیده می‌شوند و آتش روز و شب را با آنها سر می‌کند) (اخراج از شیخان).

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾

نمی‌توانند شفاعت بکنند، مگر کسی که از جانب پروردگار مهربان عهدی گرفته باشد. (۸۷)

«لَا يَمْلِكُونَ»: نمی‌توانند. دارا نیستند. مراد بندگان خدا به طور کلی است.

«إِلَّا مَنْ»: مراد کسانی است که یکتاپرست و مؤمن راستین باشند. چنین کسانی بعد از اجازه خداوند مهربان می‌توانند شفاعت بکنند (ملاحظه شودسوره های: طه/ آیه 109، سبأ آیه 23، زخرف آیه 86، نجم آیه 26). «عَهْدًا»: پیمان. مراد توحید و ایمان خالص است. برخی پیمان را (اذن) مذکور در آیات متعدّد قرآن دانسته‌اند. «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

قرآن عظیم الشان، برای شفاعت شرایطی قائل است و چنین نیست که هر کس هر چه را خواست شفیع خود قرار دهد. در قیامت، کفّار به هر دری می‌زنند و از هر کسی پناه می‌خواهند، ولی جواب منفی می‌شوند.

آیه مبارکه می‌فرماید که: کافران «اختیار شفاعت را ندارند» یعنی کسی را نمی‌یابند که برای‌شان شفاعت کند و خود نیز نمی‌توانند برای دیگران شفاعت کنند. «إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» استثناء منقطع است. یعنی: اما آن کس که به زیور ایمان آراسته شده و دارای عمل صالح است، حق شفاعت را دارد.

ابن عباس گفته است: عهد و پیمان عبارت است از گواهی دادن بر این که «هیچ معبود و فریادرسی به جز ذات پاک «الله» وجود ندارد».

ممکن است مراد از «عهد»، همان عهد بندگی الله و دوری از شیطان باشد که قرآن عظیم الشان می‌فرماید: «أَلَمْ نَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿60﴾ وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿61﴾» (یس، 60-61). (ای فرزندان آدم! مگر با شما پیمان نبستم که شیطان را اطاعت نکنید که همانا او برای شما دشمنی آشکار است. و تنها مرا بپرستید، که راه مستقیم همین است).

و در (آیه 109 / سوره طه) می‌فرماید: «لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا» (در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی‌بخشد جز کسی که خداوند به او اجازه داده و به گفتار او راضی است).

در «تفسیر انوار القرآن» آمده است: هیچ‌کس، حتی متقیان نیز اختیار شفاعت برای کفار را ندارند زیرا شفاعت کردن فقط در مورد کسی است که همراه با ایمان، «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفته و چیزی را به خدای سبحان شریک نیاورده است.

در حدیث شریف به روایت ابن‌مسعود (رض) آمده است: از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیدم که خطاب به اصحابشان می‌فرمودند: «آیا یکی از شما ناتوان است از این‌که

هر صبح و شام از الله متعال برای خود عهدی بگیرد؟ گفته شد: یا رسول الله! این عهد چیست؟ فرمودند؛ هر صبح و شام بگوید: «اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغيب والشهادة، إني أعهد إليك في هذه الحياة الدنيا بأني أشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك وأن محمداً عبدك ورسولك، فلا تكني إلى نفسي، فإنك أن تكنني إلى نفسي تباعدني من الخير، وتقربني من الشر، وإني لا أثق إلا برحمتك، فاجعل لي عندك عهداً توفينيهِ يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد».

(بارخدايا! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای دانای پنهان و آشکار! من به تو در این زندگی دنیا عهد می سپارم که گواهی می دهم به این که: خدایی جز توی یگانه نیست و برایت شریکی نمی باشد و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده توست پس مرا به خودم و مگذار زیرا اگر مرا به خودم و گذاری، مرا از خیر دور و به شر نزدیک کرده ای و من جز به رحمت تو تکیه ندارم پس برای من نزد خود عهدی قرار ده که در روز قیامت آن را بر ایم وفا کنی، بی شک تو وعده را خلاف نمی کنی. پس چون این دعا را بخواند، خداوند متعال بر آن مهری نهاده سپس آن را در زیر عرش خود می گذارد و چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده ای ندا می کند: کجايند کسانی که نزد الله متعال عهد و پیمانی دارند؟ آن گاه آن بنده مؤمن که این دعا را خوانده است، برمی خیزد و وارد بهشت می شود).

خواندگان گرامی!

طوری که در آیات قبلی در مورد مردود شمردن بت پرستی بحث بعمل آمد اینک در آیات (88 الی 95) در رد نسبت دادن فرزند به خداست که یهودیان عزیز را و مسیحیان عیسی را پسر الله می نامند. (توبه آیه 30) بحث بعمل آمده است. و برخی از مشرکان عرب فرشتگان را دختران الله می دانند که همگی دروغ محض و بی ادبی است. که البته خلاصه مجموعی سوره مبارکه را به بیان میگیرد.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾

و [مشرکان] گفتند: [خدای] رحمان برای خود فرزندی گرفته است. (۸۸) «قَالُوا»: مراد مسیحیان و یهودیان است (ملاحظه شود سوره: توبه آیه 30) و مشرکان قریش است (ملاحظه شود سوره: زخرف آیه 19). «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل

اعتقاد به فرزند داشتن خدا، سخنی بی پایه، بی بنیاد و بسیار زشت است، باید گفت: فرزند داشتن خدا نشانه‌ی کمال نیست، بلکه مایه‌ی نقص است. طوری که در آیه مبارکه آمده است که: یهود و نصاری به دروغ پنداشته‌اند که الله متعال از بندگانش فرزندی گرفته است. فرشتگان دختران خدا می باشند. حق تعالی از این پندار دروغین والا و منزه است؛ زیرا او یگانه یکتاست؛ کسی را نزاده و زاده هم نشده است.

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿٨٩﴾

واقعا چیز زشتی را [بر زبان] آوردید. (۸۹) یقیناً کفار با این گفته های خویش منکر بی نهایت زشت و چیزی در منتهای وقاحت و سخنی است بدون دلیل گفته اند.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتْفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿٩٠﴾

نزدیک است آسمان ها از این [ادعای بی اصل و سخن ناروا] پاره پاره شوند، و زمین بشکافتد، و کوه ها به شدت در هم بشکنند و فرو ریزند!! (۹۰)

«تَكَادُ»: نزدیک است.

«يَنْقُطَرْنَ»: شق شوند. متلاشی گردند.

«تَجْرُ»: فرو افتند. فرو ریزند.

«هَذَا»: به شدت ویران کردن و اجزاء پیکره را پراکنده نمودن. مفعول مطلق تأکیدی (تَجْرُ) است. یا این که به معنی منفَرَق و پراکنده است، که در این صورت (هَذَا) به معنی (مَهْدُودَةٌ) و حال است. «ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل).

از فحواى آیه مبارکه بر می آید: که بالاترین فساد در جهان هستی، عقیده‌ی فاسد است، گناه می‌تواند مایه‌ی برهم ریختن نظام هستی گردد. خداوند، هستی را برای انسان آفرید و اگر انسان منحرف شود، سقوط هستی بی‌جا نیست.

أَنْ دَعُوا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿٩١﴾

از اینکه به پروردگار مهربان فرزند قایل شدند. (۹۱)

مفسیر تفسیر صفوای التفسیر در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: از اینکه آنان برای خدا، فرزند قرار دادند؛ چرا که اختیار کردن فرزند شایسته‌ی شأن خدای سبحان نیست؛ چون اتخاذ فرزند مقتضی نیاز به همجنس است و ناشی از احتیاج و نیازمندی است، در صورتی که خدا از داشتن شبیه و نظیر منزّه است و از یار و یاور بی‌نیاز است.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿٩٢﴾

و برای پروردگار مهربان سزاوار نیست که فرزند گیرد. (۹۲)

«ما یَنْبَغِي»: سزاوار نیست. یعنی «و خدای رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند» یعنی سزاوار عظمت و جلال خداوند متعال نیست که فرزندی داشته باشد؛ زیرا او از هر کس بی‌نیاز است، نه کسی را زاده و نه زاده شده است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿٩٣﴾

هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست مگر اینکه [ذاتاً] بنده [و مملوک] به سوی [خدای] رحمان می‌آید. (۹۳)

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿٩٤﴾

یقیناً همه آنها را به حصر و حساب آورده و تعدادشان را به شمارش خاص شمار کرده است. (۹۴)

«أَحْصَاهُمْ»: ایشان را سرشماری کرده است. شماره ایشان را داشته است. یعنی: بعد از آن‌که آنها را تحت شمارش آورده است، افراد و اشخاصشان را نیز شمار کرده است بنابراین، حال احدی از آنان بر او مخفی نیست و کسی نمی‌تواند از حاضر شدن در پیشگاه وی تخلف کند. «تفسیر انوار القرآن».

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾

و روز قیامت همه آنان تنها به پیشگاه او می‌آیند. (۹۵)

«فَرْدًا»: تک و تنها. از همه چیز بریده و به پیش خدا رسیده. حال است.

و هریک از انسان‌ها در روز قیامت به تنهایی در پیشگاه و محضر الله متعال حاضر می‌شود، نه مالی در اختیار دارد و نه یآوری و نه کمکی می‌یابد و نه پناهگاهی. پس هرگاه حال همگی خلق این باشد، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند را می‌دهند؟! خوانندگان محترم!

در آیات (96 الی 98) که آیات پایانی سوره مبارکه می باشد در باره؛ محبوبیت

مؤمنان، و نابودی گناهکاران بحث بعمل می آورد.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿٩٦﴾

البته آنان که ایمان آوردند و کارهای نیک کردند، به زودی پروردگار مهربان در دل‌های آنان محبت و دوستی قرار می‌دهد. (۹۶)

«سَيَجْعَلُ لَهُمُ وُدًّا»: ایشان را دوست می‌دارد. آنان را در نظر مردم عزیز، و محبت آنان را به دل‌ها می‌اندازد (سوره: حشر آیات 9 و 10). («ترجمه معانی قرآن» مصطفی خرمدل)

بعد از اینکه در آیات متذکره احوال مجرمان، به یاد آوری گرفته شد، در این آیات متبرکه به ذکر احوال مؤمنان می‌پردازد.

باید گفت که: ایمان بدون عمل و عمل بدون ایمان، کارساز نیست. ایمان و کار شایسته، کلید محبوبیت نزد مردم است. هرگاه دیدیم محبوبیت ما کم شده، عقیده یا عملکرد خود تجزیه و تحلیل کنیم. زیرا که وعده‌ی خداوند تخلف ندارد.

مفسر تفسیر المیسر؛ دکتر عایض بن عبدالله القرني در تفسیر این آیه مبارکه می‌نویسد: در حقیقت کسانی که به الله ایمان آورده از پیامبرش صلی الله علیه وسلم پیروی کرده و اعمال شایسته‌ی مشروعی را انجام داده‌اند، به زودی خداوند متعال به رحمتش برای شان در دل‌های بندگان محبت و مودتی قرار خواهد داد که از آن جمله است: انداختن ثنا و ستایش آن‌ها بر سر زبان‌ها، بلند آوازه ساختن‌شان به نام نیک و مورد قبول قرار گرفتن‌شان در میان مردم.

محبوب شدن، رحمتی الهی است که نصیب مؤمنان و صالحان می‌شود، ممکن است امروز به کار شایسته‌ی شما ارجح نه‌نهند، ولی صبر و تلاش مداوم شما، در آینده به ثمر خواهد نشست.

در حدیث شریف آمده است: «إِذَا أَحَبَّ اللهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ: إِنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَأَحْبِبْهُ، فَيُنَادِي فِي السَّمَاءِ ثُمَّ يَنْزِلُ لَهُ مِنَ السَّمَاءِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ، وَإِذَا أَبْغَضَ اللهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ: إِنِّي قَدْ أَبْغَضْتُ فَلَانًا، فَيُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ، ثُمَّ يَنْزِلُ لَهُ مِنَ السَّمَاءِ فِي الْأَرْضِ». «چون خدای متعال بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که ای جبرئیل! من فلان کس را دوست گرفتم پس تو نیز او را دوست بدار. آن‌گاه جبرئیل در آسمان ندا می‌کند، سپس در زمین نیز برایش دعای دوستی را می‌خواند و چون اهل زمین نیز برایش محبت فرود آورده می‌شود. و چون الله متعال بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که: من بر فلان کس خشم گرفتم پس او را دشمن بدار. آن‌گاه جبرئیل در اهل آسمان ندا می‌کند، سپس در زمین نیز برایش دشمنی فرود آورده می‌شود».

اسباب نزول آیه 96:

707- ابن جریر از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است: او (هنگام مهاجرت به مدینه از دوری دوستان از جمله شیبه و عتبه پسران ربیعہ و أمیه بن خلف اندوهگین بود. پس آیه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (96)» نازل شد. زبان قرآن گویاست: دل مسلمان سرشار از محبت و صمیمیت است. (طبری 23970 از عبدالرحمن بن عوف روایت کرده است، اسناد آن جداً ضعیف است از جهت عبدالعزیز بن عمران در این اسناد راوی‌های مجهول هستند و متن باطل است، زیرا تمام این سوره به اتفاق علما مکی است. ابن کثیر 4 / 305).

فَإِنَّمَا يَسِّرُنَاهُ لِبَلْسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَنُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ﴿٩٧﴾

جز این نیست که ما این [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا به وسیله آن پرهیزکاران را مژده دهی و مردم ستیزه جو را بترسانی. (۹۷)

«یَسِّرُنَاهُ»: قرآن را سهل و ساده کرده‌ایم. قرآن را آسان و روان فراهم آورده‌ایم (ملاحظه فرماید سوره قمر آیات 17 و 22 و 32 و 40).

«بِلِسَانِكَ»: به زبان تو که عربی فصیح و روشن و گویا است (ملاحظه شود سوره : نحل آیه 103، سوره یوسف آیه 2).

«لُدًّا»: «جمع اَلْدِّ»، دشمنان سرسختی که به باطل بر عداوت لجاجت دارند (بقره آیه 204).

آسان‌سازی فهم معارف و مطالب متعالی قرآن برای بشر، موهبتی از جانب الله متعال است: آسان‌گویی، شیوه‌ای قرآنی برای ارشاد است.

«یَسِّرُنَاهُ»: البته آسان‌گویی غیر از سست‌گویی است، سخن باید محکم ولی روان باشد. طوری که در (آیه 1 / سوره هود) می فرماید «أُحْكِمْتُ آيَاتُهُ» یعنی آیات آن استوار گشته) است، در آیه مبارکه آمده است: ای پیامبر! « جز این نیست که ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم» از این رو این قرآن را به زبان عربی نازل کرده و تدبیر و تفکر آن را سهل و آسان نموده‌ایم، تا تو به وسیله‌ی آن کسانی را که لباس تقوا و عفت در بر کرده‌اند « به آن مژده دهی و مردم ستیزه جو را» که با حق ستیزنده و دشمنند به آن از آتش جهنم بیم دهی.

قرآن عظیم الشان شیوه کار را با زیبایی اعجاز امیز خویش بیان موده است که: با هر گروهی به نحوی خاص باید سخن گفت. «لِنُبَشِّرَ ... وَ نُنذِرَ» یعنی با متقین به زبان بشارت و با دشمنان کسانی که، سخت منکرند و به شدت اهل خصومت و جدال هستند. به صورت انذار.

حکمت و فلسفه آسان بودن قرآن:

- آسان بودن و آسان قرار دادن قرآن از سوی خداوند، برای پندگیری است: «فَإِنَّمَا يَسِّرُنَاهُ لِبَلْسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (سوره دخان / آیه 58) (ما آن (قرآن) را بر زبان تو آسان ساختیم تا متذکر شوند) همچنان در (آیه 17 / سوره قمر) می فرماید: «وَلَقَدْ يَسِّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ» (ما قرآن را برای تذکر آسان ساختیم آیا کسی هست که متذکر شود)
- آسان شدن قرآن برای پیامبر صلی الله علیه وسلم جهت انذار اشخاصی لجوج است: طوری که در (آیه 97 / سوره مریم) می فرماید: «فَإِنَّمَا يَسِّرُنَاهُ لِبَلْسَانِكَ لِنُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ نُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بوسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی). «لُدًّا» شدت خصومت است .
- آسان شدن قرآن برای پیامبر صلی الله علیه وسلم جهت بشارت به تقوا پیشگان است : طوری که در (آیه 97 سوره مریم) خواندیم: «ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزکاران را بوسیله آن بشارت دهی و دشمنان سرسخت را انذار کنی.».

باید گفت که: معارف قرآن مطابق فطرت است. (انسان از درون حقایقی را درک

می‌کند، ولی به خاطر عواملی فراموش می‌کند که در این صورت به تذکر نیاز دارد. و طوری که قرآن آنرا به کلمه «يَتَذَكَّرُونَ» هدف از نزول قرآن تذکر مردم است بیان داشت. واقعیت اینست که: نعمت بیان و نرمی آن از خداست. «يَسْرَنَاهُ بِلِسَانِكَ» و خداوند با فرستادن قرآن به مردم اتمام حجت کرده است، اگر نپذیرند منتظر قهر الهی باشند. «فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ» (ایه 59 / سوره دخان) (پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند. (تو منتظر پیروزی و آنان منتظر سرنوشت شوم خود).

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ﴿٩٨﴾

و چه بسیار ملت ها را پیش از آنان [به سبب طغیانشان] هلاک کردیم. آیا کسی از آنان را می یابی، یا هیچ زمزمه و صدایی آهسته از آنان می شنوی؟ (۹۸).

هلاکت دشمنان حق، یکی از سنت های الهی است:

هلاکت اقوام لجوج، نشانه جدی بودن هشدارهای قرآن عظیم الشان را بیان می دارد. این آیهی مبارکه، مایهی تسکین و دلداری پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم است و تلویحاً به او نوید می‌دهد که دشمنان لجوج تو به زودی نابود خواهند شد؛ چنان که بسیاری از حق ستیزان در گذشته به هلاکت رسیدند. طوری که می فرماید: «وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ» و خداوند متعال چه بسیار از اُمت های پیشین را نابود ساخته است یعنی: از امتهای و نسلهای گذشته را که به آیات الهی کفر ورزیده و پیامبران را تکذیب می کردند. «وَكَمْ» برای تکثیر است.

«هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا»: «رکز» به معنای صدای آهسته و مخفی است. مانند صدایی که از زبان شخصی که به مرگ نزدیک شده باشد با لرزه زبان بر بیاید، یعنی که هم اکنون نه کسی از آنان را مشاهده می‌کند و نه صدایی از آنها می شنوی. یعنی: آیا یکی از آنان را می بینی؟ «یا صدایی پنهانی از آنان می شنوی؟» هرگز! زیرا تمام آنها نابود شدند و سرزمینشان خالی گشت و وحشت بر منازل آنان حکمفرما شد. پس این گروه نیز باید به هوش آیند و از چنان سرنوشتی پروا کنند همان طور که آنها را نابود کردیم، اینها را نیز نابود می کنیم.

دروس آموزنده سوره مریم:

- 1- زکریا از پروردگارش اِلْتِماس کرد تا او را فرزندی شایسته عطاء کند و اسبابش را فراهم آورد.
- 2- اِلْتِماس و دعایش اجابت شد و او را به یحیی بشارت داد، که تا آنوقت چنین نامی وجود نداشت.
- 3- زکریا از آفرینش چنین فرزندی از پدری پیر و کهنسال و مادری بی اولاد و بی سابقه، بسی در شگفت ماند.
- 4- برای اطمینان خاطر در این مورد به نشانه ای از الله خواست.
- 5- یحیی در همان دوران صباوت و کودکی، نبوت و حکمت را دریافت کرد.
- 6- رویدادهایی همچون: کناره گیری مریم از خانواده، آمدن جبرئیل نزد او در شکل و هیأت مردی کامل، پناه بردن مریم به الله و سرانجام خبر دادن جبرئیل که از سوی الله آمده است.
- 7- حامله شدن مریم به عیسی و به جای دوردستی رفتن تا از دید مردم نماند.

- 8 - صدا زدن عیسی مادرش را هنگام دیده به جهان گشودن و به فرمان الله درخت خرما را تکان دادن تا از خرمایی تازه و دست چین، بخورد.
- 9 - مریم، عیسی را در بغل گرفت و نزد خویشاوندانش آمد. آنان، زبان به نکوهش مریم گشودند که: هیچ کس از خانواده ات این گونه آلوده نشده است و همگی پرهیزگار و پاکدامن بوده اند.
- 10 - به سخن آمدن عیسی - در همان لحظه - و تبرئه کردن مادرش، اشاره به پیامبری خود، دارا بودن صفات کمال و برکت و نیکویی نسبت به مادرش... .
- 11 - اختلاف نظر نصاری در مورد عیسی مسیح
- 12 - قصه ی ابراهیم علیهم السلام با پدرش، آزر و موصوف نمودنش به بت پرستی و درنگ نکردن و نیندیشیدن درباره ی پرستش خدایان دروغین و هشدار دادن به پدر. از طرفی آزر نیز ابراهیم را تهدید نمود و او را از خود راند.
- 13 - قصه و مناجات موسی در کوه طور و این که: الله بر او منت نهاد که هارون برادرش را به پیامبری و یآوری او برگزید.
- 14 - اشاره به داستان اسماعیل و راستگویی و وفاداری در پیمان و ادای نماز و زکات اموال،
- 15 - اشاره به داستان ادريس و پیامبری و رفعت مقام و قدر او در بارگاه خدا،
- 16 - اشاره به آنان که پس از پیامبران و نیک مردان، در پی هوی و هوس اند و نماز را تباه می گردانند.
- 17 - مژده و وعده به توبه کاران و نیک رفتاران به بهشت برین که از هر گونه بیهوده گویی و آلودگی به گناه پاک اند.
- 18 - آمدن جبرئیل نزد پیامبران، فقط به اجازه ی خداست.
- 19 - مشرکان زنده شدن را انکار می کنند، خداوند نیز سخنشان را مردود می شمرد و به آفرینش و پیدایش نخست اشاره می کند.
- 20 - به حسابرسی کافران در روز قیامت همراه شیاطین و دوستان و یاوران ابلیسی اش و به خواری و زبونی پیرامون دوزخ قرار دادنشان و پیش از همه به مجازات رسانیدن سران وزعمای شان.
- 21 - همه ی مردم، آتش دوزخ را می بینند پاکان از کنارش عبور می کنند و در امان هستند.
- 22 - مشرکان به مجلس عیش و نوش و آلوده ی خود در برابر مؤمنان افتخار می کردند. البته این شیوه در میان جامعه ی ناسالم و نا آشنا به قرآن - هرچند جامعه ی به ظاهر مسلمان هم باشد - اکنون نیز رایج است.
- 23 - هشدار سخت به بی باوران که باید از پیشینیان کر رفتار خود درس بگیرند و گر نه به سرنوشت آنان دچار می شوند.
- 24 - خداوند، به ظالمانی که بر سر راه نخواهند آمد، مهلت زمانی و مکانی مالی و... می دهد تا به میل خود در بدیها و زشتکاریها فرو روند، سپس آنان را در برابر کردارشان کیفر کند.
- 25 - خدایان دروغین و ساختگی مشرکان، روز قیامت دشمن خود آن مشرکان خواهند شد.

- 26 - خداوند، پیامبر را از شتاب ورزی در نابودی مشرکان و بی باوران باز می دارد؛ چون؛ هرچند زندگانی دراز مدتی هم داشته باشند، زیر نظر خدا هستند و به لحظات عمر و به حساب کارشان می رسد.
- 27 - جایگاه نیکان دار کرامت و رحمت و جایگاه بدان، خواری و زبونی و آتش است.
- 28 - وای بر آن کس که فرزند را به خدا نسبت می دهد.
- 29 - نزول قرآن به زبان پیامبر، ساده و گویا. [یوسف آیه 2، (نحل آیه 103)، (سوره قمر آیات: 17، 22، 32 و 40)]. (بنقل از تفسیر فرقان)

ومن الله التوفيق

فهرست موضوعات و مطالب سُورَةُ مَرْيَمَ

1	سوره مریم	وجه تسمیه
2		نامگذاری سوره
3		مریم
4		تعداد آیات، کلمات و حروف سوره مریم
5		ارتباط مریم با سوره کهف
6		ویژگی های سوره مریم
7		محتوای سوره مریم
8		سلسله نسب مریم
9		موضوعات آیات (1 الی 11) در باره دعای زکریا و بشارت به او به فرزند یحیی چون یحیی
10		سلسله نسب زکریا
11		رسالت وی در چه زمانی بوده است؟
		بالا کردن دست بسوی پروردگار لاجوب نمی ماند.
12		دعای حضرت زکریا علیه و سلام
13		انتخاب نام برای فرزند
14		موضوعات مطروحه در آیات (12 الی 15) در باره قصه ای یحیی علیهم السلام
15		قصه یحیی علیه السلام
16		ولادت حضرت یحیی علیه السلام
17		دعوت یحیی علیه السلام
18		معنای تعمید نزد اهل کتاب
19		داستان قتل یحیی علیه السلام
20		خصوصیات یحیی علیهم السلام در قرآن
21		موضوعات آیات (16 الی 33) در باره قصه ی مریم، ولادت، نبوت و سخن گفتن عیسی در گهواره
22		یاد و شوق مرگ

23	آرزوی مرگ و ممانعت از طلب آن
24	روزه سکوت مریم
	جماعت قدریه
25	موضوعات آیات (34 الی 40) در باره اختلاف نظر پیروان دین مسیح در شأن عیسی علیهم السلام
26	نسطوریان
27	یعقوبیان
28	وَيَوْمَ الْحَسْرَةِ
29	برحذر داشتن از روز قیامت
30	غفلت چیست
31	مراتب انسان
32	غافلان از چه غفلت دارند؟!
33	عوامل غفلت
34	انجیل
35	انجیل برنابا
36	حواریان
37	معجزات عیسی
38	وفات مسیح
39	موضوعات مطروحه در آیات (41 الی 50) در باره قصه ی ابراهیم و گمراهیهای بت پرستان
40	یادداشت در مورد حنیف
41	دعوت ابراهیم از پدرش آزر
42	نپذیرفتن سخن حق، از کوچکتر از خود، نشانه‌ی تکبر است
43	شیوه گفتگوی شخص مؤمن با کافر
44	موضوعات آیات (51 الی 53) در باره قصه ی موسی علیهم السلام
45	فرق بین رسول و نبی
46	موضوعات آیات (54 الی 55) داستان اسماعیل فرزند ابراهیم علیهم السلام.
47	سلسله نسب حضرت اسماعیل
48	ذبیح اسماعیل است یا اسحاق
49	اولاده اسماعیل
50	وفات اسماعیل
51	نگاه مختصری تاریخچه نماز در قرآن
52	تعریف و مفهوم نماز
53	معنای لغوی نماز

	نماز در ادیان ابراهیمی	54
	اقامه نماز توسط اسحاق و یعقوب (ع)	55
	اقامه نماز توسط حضرت موسی (ع)	56
	اقامه نماز حضرت زکریا (ع)	57
	سفارش لقمان به فرزندش درباره‌ی نماز	58
	نماز در دین یهودیت	59
	حد نصاب در نماز جماعت	60
	مقام نماز در اسلام	61
	چرا اسلام بر خواندن نماز تأکید همیشگی میکند	62
	موضوعات مطروحه در آیات متبرکه (56 الی 58)	63
	داستان وقصه ای ادریس علیهم السلام	64
	ادریس علیه السلام	64
	نسبه‌ی ادریس علیه السلام	65
	مولد و نشأت ادریس	66
	موضوعات آیات (64 الی 65) در باره نزول فرشتگان که به امر الله متعال صورت میگیرد	67
	موضوعات آیات (66 الی 76) شبهه‌ی مشرکان در مورد انکار زنده شدن بعد از مرگ .	68
	قیامت و مراحل آن، حساب شده و دقیق است	69
	موضوعات آیات (77 الی 87) سخن تمسخر آمیز مشرکان در مورد زنده شدن، بت پرستان و دوستان شیاطین آنان .	70
	کلید بهشت تقوای الهی است	71
	موضوعات آیات (96 الی 98) محبوبیت مؤمنان، ونابودی گناهکاران.	72
	حکمت و فلسفه آسان بودن قرآن	73
	هلاکت دشمنان حق، یکی از سنت‌های الهی است	74
	دروس آموزنده سوره مریم	75

مکتی بر بعضی از منابع و مأخذها

- 1 - **تفسیر صفوة التفسیر:**
تألیف محمد علی صابونی (مولود 1930 م) این تفسیر در سال 1399 ق نوشته شده است. نویسنده در تدوین این تفسیر از مهم‌ترین و معتبرترین کتب تفسیر از جمله: تفسیر طبری، کشاف، قرطبی، آلوسی، ابن کثیر، البحر المحیط و... استفاده بعمل آورده است.
- 2 - **تفسیر انوار القرآن:**
تألیف عبدالرؤف مخلص هروی. «تفسیر انوار القرآن» گزیده ای از سه تفسیر: فتح القدیر شوکانی، تفسیر ابن کثیر و تفسیر المنیر و هبه الزحیلی می باشد. سال نشر: 1389 هجری قمری - محل نشر: احمد جام - افغانستان
- 3 - **تفسیر المیسر:**
تألیف: دکتر عایض بن عبدالله القرني (اول جنوری 1959 م مطابق 1379 هجری)
(انتشارات : شیخ الاسلام احمد جام سال چاپ : 1395 هـ .
- 4 - **تفسیر کابلی**
تفسیر کابلی (ترجمه فارسی ترجمه عثمانی) مفسر : شیخ الإسلام حضرت مولانا شبیر احمد عثمانی رحمه الله علیه ، مترجم : شیخ الهند حضرت مولانا محمود الحسن رحمه الله علیه ، ترجمه دری / فارسی: جمعی از علمای افغانستان.
- 5 - **تفسیر معالم التنزیل - بغوی:**
تفسیر البغوی تألیف حسین بن مسعود بغوی (متوفی سال 516 هجری قمری) این تفسیر به زبان عربی نوشته شده ، واز تفسیر الکشف والبیان ثعلبی بسیار متأثر می باشد.
- 6 - **تفسیر زاد المسیر فی علم التفسیر:**
تألیف: ابن جوزی ابوالفرج عبدالرحمن بن علی (510 هجری / 1116 میلادی - 12 رمضان 592 هجری) «زاد المسیر فی علم التفسیر» مشهور به «زاد المسیر»، تفسیر متوسط ابن جوزی میباشد که: این تفسیر خلاصه از تفسیر بزرگ وی بنام المغنی فی تفسیر القرآن می باشد.
- 7 - **البحر المحیط فی التفسیر القرآن: ابو حیان الأندلسی:**
تألیف: محمد بن یوسف بن علی بن حیان نفری غرناطی (654 - 745 ق) مشهور به ابو حیان غرناطی. تفسیر «البحر المحیط» به زبان عربی می باشد. وی به تحقیق پیرامون کلمات هر آیه و اختلاف ترکیب ها و بلاغت ، توجه خاصی مبذول داشته است.
- 8 - **تفسیر تفسیر القرآن الکریم - ابن کثیر:**
تفسیر القرآن العظیم : تألیف عماد الدین اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفی 774 ق) مشهور به ابن کثیر. که از علماء ممتاز و محقق قرن هشتم به شمار می آید .

(جلال الدین سیوطی، مفسر و قرآن‌شناس بزرگ اسلامی می فرماید: ابن کثیر تفسیری دارد، که در سبک و روش همانندش نگاشته نشده است).

9 - تفسیر بیضاوی:

یا «أنوار التنزیل و أسرار التأویل، مشهور به «تفسیر بیضاوی» تألیف شیخ ناصرالدین عبد الله بن عمر بیضاوی (متوفی سال 791 هـ) در قرن هفتم هجری این تفسیر به زبان عربی تحریر یافته است. و در سال (1418 ق یا 1998 م) دار إحياء التراث العربی - بیروت - لبنان بچاپ رسیده است.

10 - تفسیر الجلالین « التفسیر الجلالین »:

جلال الدین محلی و شاگردش جلال الدین سیوطی (وفات جلال الدین محلی سال 864 و وفات جلال الدین سیوطی سال 911 هـ) (سال نشر: 1416 ق یا 1996 م

ناشر: مؤسسة النور للمطبوعات مکان نشر: بیروت - لبنان) این تفسیر در قرن دهم هجری بزبان عربی و از معدود تفاسیری است که توسط چند عالم نوشته شده باشد.

11 - تفسیر جامع البیان فی تفسیر القرآن - تفسیر طبری:

علامه أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید طبری متولد (224 وفات 310 هجری قمری) در بغداد ویا (839 - 923 میلادی) (قرن 4 قمری، ناشر: دار المعرفة، محل نشر: بیروت) شیخ طبری یکی از محدثین، مفسر، فقهی و مؤرخ مشهور سده سوم قمری است.

12 - تفسیر ابن جزى التسهیل لعلوم التنزیل:

تألیف محمد بن احمد بن جزى غرناطی الکلبی مشهور به جُزى (متوفی 741 ق) (ناشر: شركة دار الأرقم بن أبیالأرقم، بیروت - لبنان) یکی از موجزترین و در عین حال مفیدترین و فراگیرترین تفاسیر مغرب اسلامی است.

13 - تفسیر ابو السعود:

«تفسیر إرشاد العقل السلیم إلى مزايا الكتاب الکریم» تألیف: مفسر شیخ ابوالسعود محمد بن محمد بن مصطفی عمادی (متوفی 982) از علمای ترک نژاد می باشد. (محل طبع مکتبه الرياض الحدیثه بالرياض).

14 - تفسیر فی ظلال القرآن:

تألیف: سید بن قطب بن ابراهیم شاذلی (متوفی سال 1387 هـ). سال نشر 1408 ق یا 1988 م. ناشر: دار الشروق، مکان نشر، بیروت - لبنان

15 - تفسیر الجامع لاحکام القرآن - تفسیر القرطبی:

نام مؤلف: عالم و محقق مشهور اندلس (اسپانیا) علامه ابو عبد الله محمد بن احمد بن بکر بن فرح القرطبی (متوفی سال 671 هجری) هدف اساسی وی از تألیف این تفسیر استنباط احکام و مسائل فقهی از قرآن کریم بوده است.

16 - تفسیر معارف القرآن:

مؤلف: حضرت علامه مفتی محمد شفیع عثمانی دیوبندی مترجم مولانا شیخ الحدیث حضرت مولانا محمد یوسف حسین پور.

17 - تفسیر خازان:

نام تفسیر: « لباب التأویل فی معانی التنزیل (تفسیر الخازان) » تألیف: علاء الدین علی بن محمد بغدادی مشهور به الخازان (متولد ۶۷۸ و متوفای ۷۴۱ هجری می‌باشد).

18 - روح المعانی (الوسی):

تفسیر «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم» اثر محمود أفندی آلوسی است. (1217 - 1270ق) سال نشر: 01 يناير 2007 محل نشر، اداره الطباعة المنيرية تصویر دار إحياء التراث العربي.

19 - جلال الدین سیوطی:

«الاتقان فی علوم القرآن» تفسیر الدار المنثور فی التفسیر با لمأثور « مؤلف: حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر سیوطی شافعی. (۱۴۴۵- ۱۵۰۵م)

مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف 1426 هـ المدينة المنوره

20 - زجاج: « تفسیر معانی القرآن فی التفسیر »:

مؤلف: الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق الزَّجَّاجُ أو أبو إسحاق إبراهيم بن محمد بن السري بن سهل الزجاج البغدادي است. (241 هجری - 311 هجری 855 - 923 - میلادی)

21 - تفسیر ابن عطیة:

نام کامل تفسیر: «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز ابن عطیة» بوده مؤلف آن: أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن بن تمام بن عطیة الأندلسی المحاربی (المتوفی: 542هـ) سال نشر: سنة النشر: 1422 - 2001 ، دار ابن حزم.

22 - تفسیر قتادة:

أبو الخطاب قتادة بن دعامة بن عكابة الدوسي بصري (61 هـ - 118 هـ ، 680 - 736 م) .وی از جمله تابعین بوده ، که در علوم لغت ، تاریخ عرب ، نسب شناسی ، حدیث ، شعر عرب ، تفسیر ، دسترسی داشت . و در ضمن حافظ بود ، در بصره عراق زندگی بسر برده ولی نابینا بود . امام احمد حنبل درباره او می‌گوید: «او با حافظه‌ترین اهل بصره بود و چیزی نمی‌شنید مگر اینکه آن را حفظ می‌کرد، من یک بار صحیفه جابر را برای او خواندم و او حفظ شد.» حافظه او در طول تاریخ ضرب‌المثل بود. او در عراق به مرض طاعون در گذشت.

23 - تفسیر کشف مشهور به تفسیر زمخشری.

« تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل » مشهور به تفسیر کشف . مؤلف: جار الله زمخشری (27 رجب 467 - 9 ذیحجه 538 هـ) این تفسیر برای بار اول در سال: ۱۸۵۶ میلادی در دو جلد در کلکته بچاپ رسید ، سپس در سال ۱۲۹۱ در بولاق مصر ، و در سال‌های ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۸ ، و ۱۳۱۸ در قاهره به چاپ رسیده است . محل نشر: انتشارات دار إحياء التراث العربي.

24 - تفسیر مختصر:

تفسیر ابن کثیر: مؤلف: ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری مشهور به جریر طبری متولد 224 وفات 310 هجری قمری در بغداد (218 - 301 هجری شمسی). تاریخ طبری مشهور به پدر علم و تاریخ و تفسیر است. سال طبع هفتم: 1402 هـ - 1981 م - محل طبع: دار القرآن الکریم، بیروت - لبنان.

25 - مفسر صاوی المالکی:

«حاشیة الصاوي على تفسير الجلالين في التفسير القرآن الكريم» مؤلف: احمد بن محمد صاوی (1175-1241ق) است. سال و محل طبع: : بالمطبعة العامرة الشرفية سنة 1318 هجرية.

26 - سعید حوی:

حَوّی، سعید، حَوّی، سعید، مفسر «الاساس فی التفسیر» (یازده جلد؛ قاهره 1405)، که از مهم‌ترین و اثرگذارترین آثار حوی به شمار می‌آید. سال نشر: 1424 ق یا 2003 م، محل نشر قاهره - مصر موسسه دار السلام

27 - تفسیر کبیر فخر رازی:

تفسیر فخر رازی مشهور به تفسیر کبیر، شیخ الإسلام فخرالدین رازی (544 هـ - 606 هـ) تفسیر کبیر مهم‌ترین و جامع‌ترین اثر فخر رازی و یکی از چند تفسیر مهم و برجسته قرآن کریم به زبان عربی است.

28 - تفسیر سدی کبیر:

تفسیر سدی کبیر اثر «ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمان»، معروف به سدی کبیر، متوفای 128 هجری قمری از مردم حجاز است که در کوفه می‌زیست. وی مفسری عالی‌قدر و نویسنده‌ای توانا در تاریخ، بخصوص درباره‌ی غزوات (جنگ‌های) صدر اسلام است. از تفسیر او به نام «تفسیر کبیر» یاد می‌شود که از منابع سرشار تفاسیری است که پس از وی به رشته‌ی تحریر در آمده است. «جلال الدین سیوطی» به نقل از «خلیلی» می‌گوید: سدی، تفسیر خود را با ذکر سندهایی از «ابن مسعود» و «ابن عباس» نقل کرده است و بزرگانی چون «ثوری» و «شعبه» از او روایت کرده‌اند.

29 - تفسیر المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز:

مؤلف: ابومحمد عبدالحق بن غالب بن عبدالرحمن بن غالب محاربی معروف به ابن عطیه اندلسی (481 - 541 هجری)

30 - تفسیر فرقان:

تألیف: شیخ بهاء الدین حیسنی

31 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی:

نویسنده: شیخ زاده، محمد بن مصطفی
زبان: عربی
ناشر: دار الکتب العلمیة

سایر نویسندگان: نویسنده: بیضاوی، عبدالله بن عمر - مصحح: شاهین، محمد
عبدالقادر - نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی.

32 - تفسیر گلشاهی:

مؤلف: دکتر آناتواق آخوند گلشاهی
موضوع: ترجمه و تفسیر کامل قرآن کریم

33 - کتاب حاشیة محیی الدین شیخ زاده علی تفسیر القاضی البیضاوی

نویسنده: شیخزاده، محمد بن مصطفی
زبان: عربی

34 - تفسیر مجاهد

تفسیر مجاهد، اثر ابوالحجاج مجاهد (21 - متوفی 102 یا 103 یا 104 یا 105ق) فرزند جبر و یا جبیر مکی مخزومی از مفسران تابعین و علمای علوم قرآنی است.

35 - فیض الباری شرح صحیح البخاری:

داکتر عبد الرحیم فیروز هروی، سال طبع: 26 Jan 2016

36 - صحیح مسلم - و صحیح البخاری:

گردآورنده: مسلم بن حجاج نیشاپوری مشهور به امام مسلم که در سال 261 هجری قمری وفات نمود. وگرد آورنده صحیح البخاری: حافظ ابو عبد الله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بخاری (194 - 256 هجری)

37 - تفسیر نور دکتر مصطفی خرم دل:

نام کامل تفسیر نور: «ترجمه معانی قرآن» تألیف: دکتر مصطفی خرمدل
ازکردستان: (متولد سال 1315 هجری، وفات 1399 هجری).

38 - مفردات الفاظ القرآن:

از راغب اصفهانی. (خیر الدین زرکلی در کتاب «الأعلام» گفته: او اهل اصفهان بود اما در بغداد سکونت گزید، ادیب مشهوری بود، و در سال 502 هجری قمری وفات کرد». امام فخرالدین رازی در کتاب «تأسیس التقدیس» در علم اصول ذکر کرده که راغب از ائمه اهل سنت است و مقارن با غزالی بود. (بغية الوعاة 2 / 297 ، وأساس التقدیس صفحه 7).

39 - تفسیر و بیان کلمات قرآن کریم:

شیخ حسنین محمد مخلوف (751 هـ - 812 ق)، اسباب نزول، علامه جلال الدین سیوطی ترجمه: از عبد الکریم ارشد فاریابی. (انتشارات شیخ الاسلام احمد جام)

ترجمه و تفسیر سوره مريم

تتبع ونگارش: امین الدین « سعیدی- سعید افغانی »

مدیر مرکز مطالعات ستراتژیکی افغان

و مسؤل مرکز فرهنگي د حق لاره- جرمني

ادرس: saidafghani@hotmail.com

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**